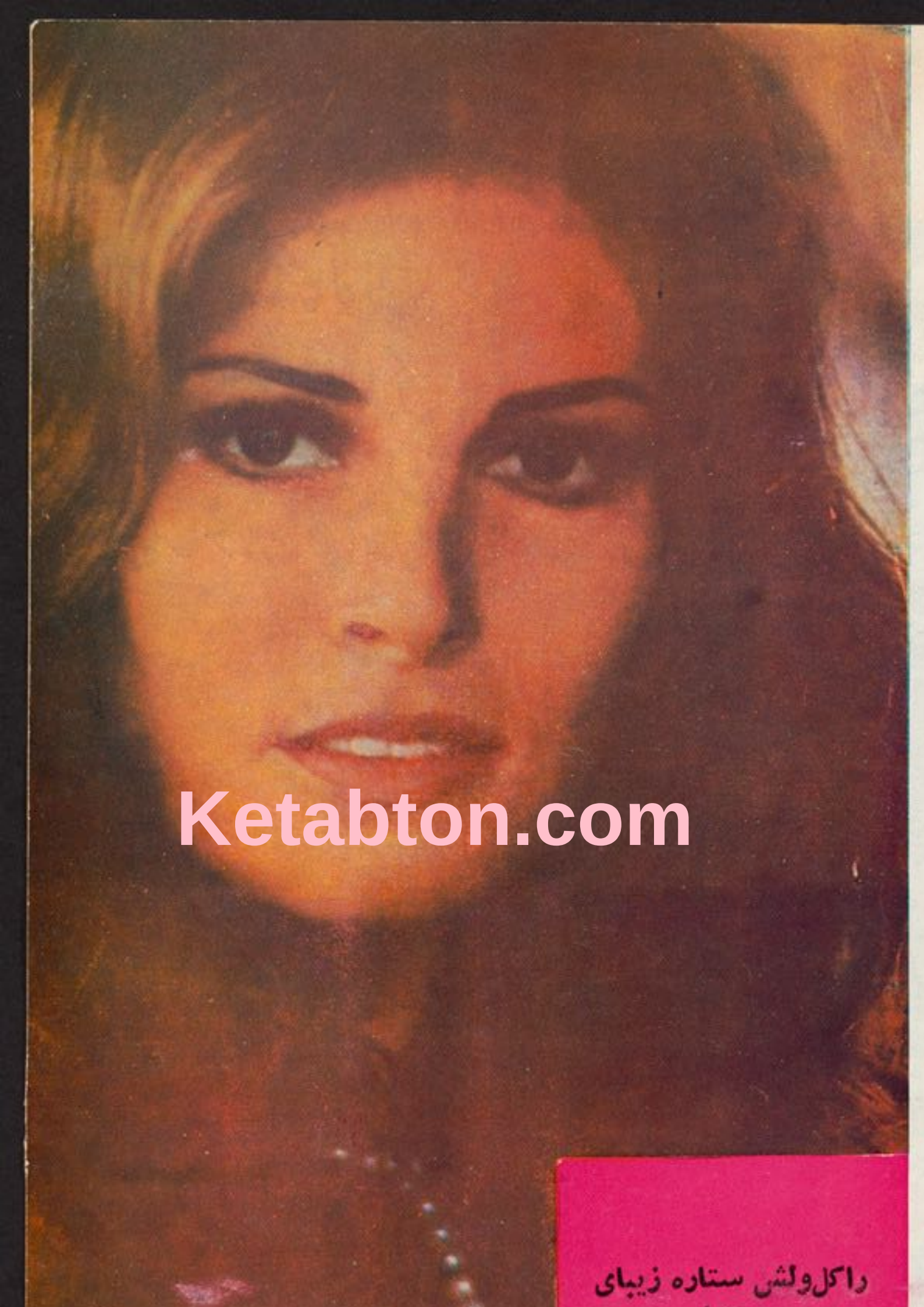




Ketabton.com

راکل ولش ستاره زیبای

بزرگترین
تشنگی ما را
فرومی نشاند

کوکاکولا
وقانتای
ساخت افغانستان



CAM
CORPORATION

شرکت سهامی خصوصی کوکا کولا افغانستان، دفتر مرکزی: کابل

اخبار داخلی در هفته ای که گذشت

تقدیم اعتماد نامه

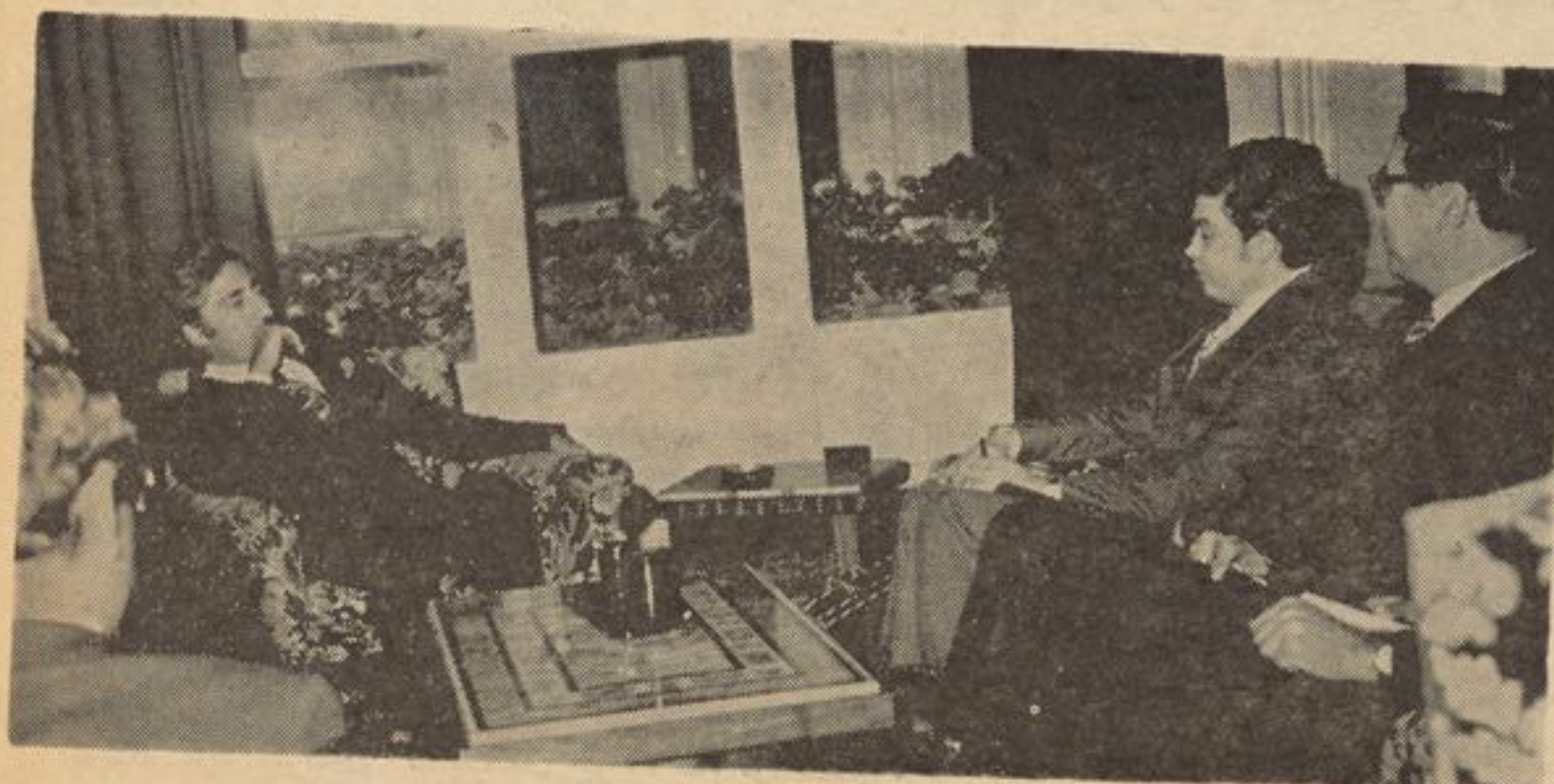
بناغلی جان هادوین سفیر کبیر غیرمقیم کانادا بدر بار کابل اعتماد نامه خود را طبق تشریفات معموله ساعت یازده و سی دقیقه قبل از ظهر روز چارشنبه ۴ دلو بحضور اعلیحضرت معظم همایونی در قصر گلخانه تقدیم نمود.

بناغلی جان هادوین سپس به همراهی داکتر سعدالله غوثی رئیس تشریفات وزارت امور خارجه به مزار اعلیحضرت شهید سعید رفته اکلیل گل گذاشت.

اعلیحضرت معظم همایونی هنگامیکه اعتماد نامه سفیر کبیر غیر مقیم کانادا را می پذیرند.



ملاقات بناغلی محمد موسی شفیق صدراعظم



بناغلی محمد موسی شفیق صدراعظم ساعت ۶ بعد از ظهر روز چارشنبه ۴ دلو بناغلی اتیلاکاراسو منگولو اقتصاد دان ارشد شعبه اروپا و شرق میانه و شمال افریقا را در بانک جهانی و سابق معاون صدراعظم ترکیه و داکتر نیمرد افانیل مشاور اقتصادی بانک جهانی و بناغلی کپی کی تسنن آمر شعبه جنوب غرب آسیا در ملل متحد را در قصر صدارت عظمی پذیرفت.

این هیات درباره تبادل نظر در مورد درخواست افغانستان برای پروژه تیم مشورتهی پلان گذاری و امور مربوط به پروژه سازی برای تقویه سیستم پلان گذاری در افغانستان بکابل آمده است.

درعکس بناغلی محمد موسی شفیق صدراعظم حین مذاکره با هیات دیده میشوند.

کتاب ومجلات ازمحصول گمرک معاف گردید

مجلس عالی وزراء در جلسه هفته وار روز دوشنبه ۲ دلو خود که تحت ریاست ښاغلی محمد موسی شفیق صدراعظم دایر شده بود برعلاوه موضوعات مختلف ، مسوده قانون جدید گمرکات را مورد غور قرار داده بعد ازینکه تعدیلاتی در آن پیشنهاد شد مسوده مذکور به کمیسیون تصویب این قانون اعاده گردید تا آنرا برای تصویب نهایی مجلس وزراء آماده سازد .

ضمن ارزیابی مواد این قانون مجلس هدایت داد تا در قانون جدید کتاب ومجلات ازمحصول گمرک معاف باشند .

امضای موافقتنامه

پروگرام همکاری علمی وفرهنگی برای سالهای ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ بین افغانستان و پولند ساعت ۱۱ قبل از ظهر روز سه شنبه ۳ دلو در وزارت امور خارجه به امضاء رسید .

این پروگرام را از جانب افغانستان ښاغلی محمد خالد رو ښان معین وزارت اطلاعات و کلتور و از طرف پولند ښاغلی مارتی نوییچ سفیر کبیر آنکشور متعین کابل امضاء کردند .



درعکس ښاغلی محمد خالد رو ښان معین وزارت اطلاعات و کلتور و ښاغلی مارتی نوییچ سفیر کبیر پولند حین امضای موافقتنامه دیده میشوند .

استفاده از ان راحت تر حوائج محروقاتی خویش را رفع خواهند نمود و هم کمک بسزائی بصنعت جنگلداری و سبزی کشور خواهد گردید .

در قدم دوم مقامات مربوط از همین حالا در صدد آن برآیند تا زمینه استفاده از گاز را بصورت بالون سیار برای همه فراهم گردانند .

در انصورت یقین کامل داریم که دیری نخواهد گذشت که از حیث صادرات چوب های صنعتی ثروت سرشاری را صاحب شویم . و قسمت عمده احتیاجات ما ازمدرک صدور این چوب ها بخارج رفع خواهد گردید .

باید امکانات استفاده از

انرژی گاز و برق میسر ساخته شود

استفاده ازانرژی گاز و برق امروز در تمام جهان ازنظر اقتصادی نقش بسزائی دارد . و روی همین اصل است که علما ومحققین در صدد آنند تا بتوانند ازمواد طبیعی دیگری استحصال گاز نمایند تا عوض گاز طبیعی ازان کار گرفته شده بتوانند .

این تلاش های بشر وتحقیقات دامنه دار آنها ثابت میسازد که گاز یک ماده خیلی ضروری و در عین حال اقتصادی میباشد .

همالکی که دارای منابع طبیعی نیستند با زهم نظر به اقتصادی بودن آن و اینکه ثروت جنگل داری از بین نرود مقادیر زیاد گاز از دیگر جاها وارد ازان استفاده می نمایند .

کشور عزیز ما افغانستان که ازنظر منابع طبیعی یک کشور خیلی غنی و ثروتمند بحساب می رود با وجود ذخایر مقادیر زیاد گاز و نفت ، تا حال در تسخین ازان استفاده بعمل نیامده ومصارف محروقاتی مردمان ما را چوب تشکیل می دهد . در حالیکه استفاده ازیمنابع علاوه ازینکه بمرور

زمان سرسبزی کشور را از بین برده صدمه بزرگی به ثروت جنگلداری که آنهم امروز نقش عمده در اقتصادیات کشور دارد ما وارد می نماید مخصوصاً که دیر یازود در اثر قطع ومصرف جنگلات روزی خواهد رسید که این منابع از بین رفته ومشکلاتی را تولید خواهند نمود .

امروز در تمام کشور های جهان استفاده ازانرژی گاز و برق ازنظر اقتصادی باندازه طرف توجه قرار گرفته که دیگر احتیاجی بمصرف چوب بحیث ماده محروقاتی دیده نمیشود .

در افغانستان از یکطرف که ازمدت است در اثر مطالعات وتجسسات منابع سرشار نفت و گاز کشف و بایه استخراج آن اقدام شده و قرار احصائیه های رسمی مقادیر زیادی هم در ساحه های مختلف کشور وجود دارد و از جانبی قدرت

تولید برق آبی به پیمانه وسیعی بلند برده شده و هم بمنظور جلوگیری از قطع اشجار متمر و غیر متمر که باعث سرسبزی مملکت است بهتر خواهد بود چاره سنجیده شود تا عوض قلع وقمة اشجار و جنگلات از گاز و برق استفاده بعمل آید .

روی این اساس در قدم اول وظیفه دبر ښنا لوی شرکت است تا زمینه استفاده ازانرژی برق را با اساس قیمت تسخین برای شهریان فراهم ساخته و ازیمندارک علاوه ازینکه عاید سرشاری نصیب شان خواهد شد مردم مانیز با



حسن نیر

پیمان بین دو آلمان بزرگترین گام

در راه ختم جنگ سرد

در پایان جنگ جهانی دوم بر روی خرابه های رایش سوم دو دولت آلمان تشکیل شد که هر کدام زندگی سیاسی جداگانه ای را در پیش گرفت - سیستم های اجتماعی متفاوت و اید یا لوزی های مختلف نه تنها این دو کشور را در طول بیشتر از دو دهه مقابل هم قرار داده بود بلکه بعضا اختلافات آنها جهان را در آستانه يك جنگ دیگر نزدیک می ساخت .

مثلا هر وقتیکه آلمان شرقی راه

های بر لین غربی را که برای این شهر حیثیت شرائین را دارد مسدود می ساخت متحدین غربی و اتحاد شوروی در برابر هم قرازمیگرفتند و خطر بر خورد قدرت ها بمیان میامد اما بعد از اینکه بلاک های شرق و غرب در پی مصالحه بر آمدند

و خواستند علل جنگ سرد را یکی بعد دیگر از بین ببرند و مخصوصا در

سال ۱۹۶۹ که ویلی برانت بحیث صدر اعظم جمهوریت اتحادی آلمان

انتخاب و اوست پولتیک یعنی

سیاستش را در برابر کشور های اروپای شرقی اعلام داشت خطر

چنین بر خورد ها رو به کاهش نهاد .

ویلی برانت ابتدا بمسکومسافرت

کرد و بعد با وارسا معاهده ای را امضا

نمود و خط او در نیس را بر رسمیت

شناخت و در حقیقت زمینه عقد پیمانی را مساعد ساخت که هفته گذشته بین دو آلمان امضاء شد .

طبق این پیمان « حسن همجواری » هر دو آلمان یکدیگر را بحیث دولت مستقل بر سمیت می شنا سند یعنی جمهوریت اتحادی آلمان دیگر از دو کشورین ها لشتاین که میگفت اگر

کشوری آلمان شرقی را بر سمیت بشناسد باید علایقش را باین قطع

نماید ، پیروی نمیکند . بلکه حالا

خودش بوجود دو دولت آلمان اعتراف مینماید و زمینه شامل شدن هر دو دولت را در موسسه ملل متحد مساعد میسازد .

چنانچه پس از امضای این پیمان

بین دو آلمان سیلی از مطالبات بسوی برلین شرقی جاری شد و یکصد

زیادی کشور ها خواستند که برای برقراری علایق سیاسی با آلمان شرقی باب مذاکره را بکشایند.

در دیباچه قانون اساسی آلمان

غربی ذکر شده که هر آلمانی باید برای توحید مجدد آلمان بکوشد

برای اینکه حکومت ائتلافی سوسیال لیبرال برانت مخالف رو حیه قانون

اساسی کشور خود رفتار نکرده باشد به این نظر اصرار دارد که باوجود

انقسام صرف يك ملت آلمان وجود دارد که در آینده از طریق مسالمت

آمیز متحد میشوند و روی همین دلیل بود که هر دو آلمان بین هم سفرا را مبادله نکردند بلکه در عوضی

بسویه وزیر مختار نمایندگان شانرا به کشوری دیگر فرستادند که این

خود تقویت نظر حکومت بن است که آلمان شرقی را يك کشور خارجی نمیداند . نظر آلمان غربی و شرقی

در این مورد از خلال صحبت مختصر روسای هیات های دو کشور قبل

از امضای پیمان بخوبی معلوم شده میتواند .

میشل کول یعنی کسیکه از طرف آلمان شرقی این پیمان را امضاء کرد

ضمن صحبت در زمینه گفت هیچگاه نمیتوانم يك نفر از آلمان غربی را بحیث تبعه آلمان شرقی بشناسم .

اوپکن با رئیس هیات بن دفعتا روی گپش دویده گفت با اینهمه هایك

نفر از آلمان شرقی را بحیث خارجی نمی شناسیم .

بهر صورت موضوع اتحاد مجدد

آلمان سوالی است که سیر زمان به

آن پاسخ خواهد داد اما آنچه از عقد این پیمان حاصل میشود نه تنها برای دو کشور بلکه برای اروپائیز مفید خواهد بود .

طبق این پیمان هر دو آلمان یکدیگر را برسمیت می شناسند و در ساحه بین المللی از یکدیگر نمایندگی نمیتوانند .

هر دو کشور در ساحات تجارتی صحت و فرهنگ همکاری شانرا

گسترش خواهند داد هر دو دولت آلمان بحیث نمایندگان دایمی و زیر مختار را به بن و برلین شرقی تعیین مینمایند .

آنها موافقه کرده اند که این پیمان

قرار داد های قبلی بین دو کشور و پیمانهای را که در مورد آنها عقد شده متاثر نخواهد ساخت .

ماده اخیر چنین معنی میدهد که موافقات بعد از جنگ در مورد حقوق

ومسولیت های فاتحین جنگ جهانی دوم یعنی امریکا - بریتانیا - اتحاد

شوروی و فرانسه متاثر نخواهد شد . و این نیز امتیازی است که از طرف برلین شرقی به بن داده شده است .

مطابق این پیمان که به مخاصمت و سو ظن بیست ساله بین دو کشور

خاتمه میدهد تسهیلاتی در رفت و آمد اتباع آلمان غربی به آلمان

شرقی و ارسال تحایف و مواد غذایی و نیز در ساحه تماس از طریق

وسایل مخابراتی و پست بوجود خواهد آمد - حتی مغلق ترین پروبلم

ناشی از انقسام آلمان یعنی مساله فامیل های از هم جدا شده حل خواهد شد .

امضای این پیمان در مسایل اروپایی نیز اثر مثبت خواهد گذاشت

مثلا در تماس های شرق و غرب در چوکات کنفرانس امنیت اروپا و در

مساعی برای کاهش قوا در اروپا موثر ثابت خواهد شد .

از اینرو میتوان این پیمان را بهترین فصل در تاریخ بعد از جنگ

آلمان و بزرگترین قدم در راه ختم جنگ سرد خواند .



محمد حسین نهضت

پیوسته گذشته

رمز پیروزی اسلام

و علی سقوط مسلمین

مسلمین به فرماندهی ابو عبیده جراح بیت المقدس را محاصره کردند. بیت المقدس که به اور شلیم و قدس هم شهرت دارد و نام قدیمی آن ییوس است در طول تاریخ یعنی از دوازده قرن قبل از میلاد تا این زمان مورد هجوم و فتنه های عظیم و خونریزیهای مدهش و هولناک بود و همین آلام هم اشغال این شهر مذهبی از طرف صهیونیسم و استعمارگران هم دست این مردم متجاوز که دشمنان دیرین اسلام و اسلامیان اند بحران و کشمکش شرق میانه را به میان آورده است. شهر قدس نه برای فلاح و مساعده است و نه مرکزیت تجاری دارد. خطراتیکه متوجه این شهر شده و چند مرتبه آن را مهجور و متروک ساخته تنها از لحاظ مرکزیت دینی و ارتباط آن بهمه ادیان بود هاست. بهر حال در زمان خلافت فاروق اعظم (رض) مسلمانان شهر قدس را محاصره کردند، کشیش بزرگ نصارا که متصرف بیت المقدس بود به دیدن قشون فداکار و از خود گذر اسلام یقین کرد که محاصره شهر دیر دوام نمی کند و پیروزی و غلبه نصیب مسلمانان است او اظهار عقیده کرد و گفت مسلمانان اگر با این روحیه قوی و عقیده محکم بجنگند، نه تنها در این جنگ پیروز اند بلکه هیچ نیرویی را تاب مقاومت با آنان نخواهد بود.

لذا به ابو عبیده پیغام داد که جنگ صفحه ۶

و خونریزی لزوم ندارد اگر خلیفه اسلام خود را بیاید من تعهد می کنم تمام عساکر و مردم ما اسلحه به زمین بگذارند و شهر را به شما تسلیم دهند ابو عبیده این خبر را بحضور حضرت عمر (رض) به مدینه نوشت خلیفه اسلام به رسیدن نامه بلا درنگ مدینه را به عزم بیت المقدس ترک گفت اما بدون سپاه بدون محافظ خودش و غلامش و مرکب هر دو یک شتر بود خلیفه اسلام با غلام همسفر خویش قرار گذاشت که یک فرسخ غلام سوار شتر شود خلیفه جلو بکشد و یک فرسخ خلیفه شود غلام جلو را بکشد به همین ترتیب این فاصله طولانی را طی کردند همینکه به یکی دو فرسخی شهر رسیدند ابو عبیده با سران سپاه به استقبال برآمدند اتفاقا در فرسخ آخرین نوبت سوار ی اشتر به غلام رسید غلام هر چه اصرار کرد که چون نزد یک معسکر و شهر است شما سوار شوید عدالت عمر (رض) اقتضا نکرد حق غلام ضایع شود مستقبلین و حتی زنانیکه بر با مهای حوالی شهر برآمده بودند تا تجمل ورود خلیفه اسلام را ببینند دیدند مردی بر اشتر سوار است و مرد دیگری جلو آن را می کشد همه با کمال تعجب و حیرت این منظره را تماشای کردند.

ابو عبیده بدیدن خلیفه المسلمین (رض) و مشاهده آثار رنج و خستگی

سفر در آنجناب (رض) دوید و اسپی پیش کشید و رکاب گرفت تا خلیفه سوار شود بر اثر اصرار ابو عبیده و سران سپاه خلیفه (رض) بر اسب سوار شد همینکه چند قدم پیش رفت و با غریب و هلهله مردم بر خورد کرد دیدند دو عتا از اسب به زیر آمد فرمود دریابید خلیفه خود را که هلاک شد عرض کردند چه حادثه رو داد؟

فرمود نزد یک بود عجب و تکبر بر من مستولی شود بگذارید پیاده در میان شما برویم دیگر کسی جرأت نکرد چیزی بگوید.

خلیفه اسلام به طرف دروازه شهر روان شد متر صدین بر جهای سردر از آمدن آن حضرت خبر دادند فی الفور دروازه باز شد حضرت بدون واسطه وارد شد کشیش بزرگ و معاهد با بزرگان شهر و رؤسای قشون به استقبال برآمدند دیدند خلیفه در ویش منش و بی آرایش اسلام پیاده می آید، هیبت و عظمت خلیفه (رض) همه را گرفت مقدم خلیفه را گرامی داشتند کمال احترام بجا آوردند و اظهار کو چکی نمودند. همینکه خلیفه اسلام در اجتماع بزرگان مردم شهر قرار گرفت نخست خطاب به عساکر مجوز اسلام فرمود فرا موش نکنید که پیغمبر اکرم (ص) فرمود:

«من اذی ذمیا فلیس منی»

یعنی همه بدان یهود را که در کشور های اسلامی زندگی می کنند و اسلام پانها امان داده اگر کسی

اذیت بکند از امت من نیست. سپس به هر یک از بزرگان یهود و نصارا را لطف و مهربانی فرمود به سران لشکر اسلام هدایت داد تا مطایبق دستور پیغمبر (ص) به معا بن شد شهر متعرض نشود بدین هجران مذهبی یهود و نصارا تحقیر و اهانت نکنند مرد مرا به جبر و اکراه به قبول اسلام وادار نسازید فرمود اینها در پناه اسلام اند و کسانی که در پناه اسلام باشند در دین و آئین خود آزاد اند حتی اگر بخوانند کلیسا های جدیدی بنا کنند مانع نشوید! این رفتار خلیفه عادل اسلام بود که گوشتاد لو بون فرا نسوی را به اعتراف و داشت که نوشت هیچ قوم فاتحی به بزرگواری و راست با تحین اسلام نبودند در اینجا ست که گوشتاد لو بون فرانسوی را به عادلانه و رعایت مسائات از طرف رهبران اسلام از شرارت ها، مظالم و دنیات های اروپا ثیان در جنگهای صلیبی یاد آور میشود مینویسد که وقتی این ها به بیت المقدس حمله آوردند طوری و حشیانه رفتار کردند که خونخوا ران مغل و آد مخو ران افریقا و پاپوهای آسترلیا بادشمنان خو نخواست خود نکرند و نوشته است علاوه بر کشتار های دسته جمعی هفتاد هزار بی گناه زادر خود مسجد اقصی به بدترین وضعی کشتند که در بین اینها علما، زهاد و اطفال رضیع نیز بود.

با قیدارد
ژوندون

جوانان رقص مو، گنند



دسته هنری رقص ها بنام یونست که جوان ترین دسته هنری است نه تنها در جمهوریت های شو روی بلکه در اکثر کشور های ارو پایی شهرت دارند .

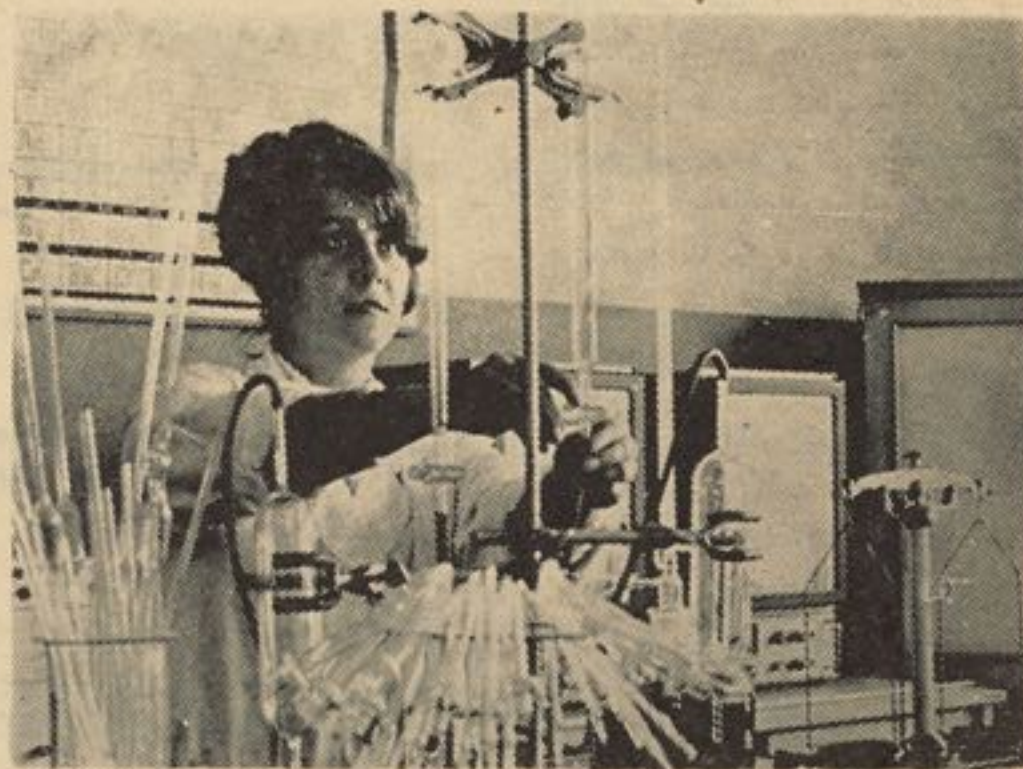
دسته هنری یونست در اکثر کشور های اروپایی و از جمله ایتالیا و کیو با به نمایشات خویش پرداخته و مو فقیهت هایی را نصیب شدند .
دسته هنری یونست در بیست و چهارمین فستیوال هنری بنام شکوفه های بادام حایز جایزه هنری گردید



هوای متری مسکو

متری مسکو یکی عجایبایست که هر نو وارد را بخود متوسو چه میگرداند . ملیو نها نفر روزانه ازین وسیله ترانسپورتی استفاده مینمایند . هر مسافری که به عمیق یکصد و پنجاه متری زمین درین متری پائین میشود هیچگاه احساس نمی کند در عمق زمین قرار دارد زیرا همیشه درین جا هوای تازه و پاک وجود دارد . در یک شبانه روز اضافه از چار صد ملیون متر مکعب هوای تازه توسط دستگا های تصفیه هوا باین متری ها انتقال داده میشود و در ظرف هر ساعت چندین بار هوای آن تبدیل می گردد . هوای تازه و پاک از طریق دستگا های تصفیه هوا داخل توئل ها شده و در موسم سرما و زمستان هوای مورد ضرورت از طریق دستگا های که آنرا گرم می سازد به توئل ها میرسد .

لا بر اتوار هائی در داخل متری وجود دارد که تمام شب و روز مصرف تجزیه هوا و مقدار گازات مورد ضرورت بداخل متری بوده و همچنین در قسمت وقایه از بعضی اپیدیمی هائی که نسبت تراکم مسافری امکان پذیر است جلو گیری می نمایند .



در جهان سه پورت

باساس فیصله ژو ر نا لیست های بسیاری از کشور های جهان که همه ساله از طرف رادیو تلویزیون بی بی سی و مجله (وردسپورت) بر گزار میگردد اولکا کربوت از روسیه سفید لقب قهرمانی ژیمناستیک را در او لمپیکای جهانی حاصل نموده بود بحیث ورزشکار سال ۱۹۷۲ شناخته شد .

بنامغلی او ایکس مفسر سپو ر تی رادیو بی بی سی به نمایندگی از رادیو بی بی سی هدیه رابه او لکا کربوت تقدیم نمود .



عکس‌ها از : مسعود شمس



داکتر نعیم فرحان

نگاهی به گذشته‌های هنر تیاتر و بازیگری

مرکب از بازیگری و آواز خوانی بود میسر داخند. نخستین کسی که در یونان باستان بازیگر را به صورت مشخص به وجود آورد و او را از خور جدا ساخت، «تپ سیس» نام داشت. نمایشهای «تپ سیس» یک بازیگر را در بر می‌گرفت پس‌انتر آشیل به میان آمد که پدر تیاتر نامیده می‌شود. آشیل دو بازیگر را روی صحنه آورد. بعدتر هم سو فو کل پدیدار شد و سه بازیگر را وارد صحنه ساخت. به همین صورت نمایشنامه نویسان دیگری در یونان باستان پدیدار شدند، از جمله اورو پیدوارستوفان را میتوان نام برد. در تاریخ تیاتر اریستوفان را غالباً پدر کمدی میدانند.

.....

- چرا آدمیان هنر بازیگری را به میان آوردند؟
- چه کسی بازیگر را به صورت مشخص به وجود آورد؟
- فرق تیاتر رومی و تیاتر یونانی در چیست؟
- اوپرا چیست و چه وقت به وجود آمد؟

داکتر «فرحان» درباره کمدی به صورت ضمنی گفت :

سرو پهمر فته کمدی را به سه دسته بخش کرده‌اند : نخست کمدی قدیم یا کمدی انتقاد است که پایه گذار آن همان «اریستوفان» به شمار می‌رود. درین کمدی غالباً موضوعات مذهب یونانی به انتقاد گرفته می‌شود. بخش دوم، کمدی اجتماع‌گست که مناندر پایه گذار آن شناخته شده است. درین کمدی پدیده‌های اجتماعی طرح و بر رسی می‌شود. بخش سوم، کمدی چهره‌ها است که در فرانسه سده هفدهم پدید آمد و بانی آن مولیر معروف است. «فرحان» در تشریح پس‌منظر تیاتر و بازیگری ادامه داد :

— هنگامی که تمدن روم پی ریزی گشت، رو میان از تیاتر یونانی مفهومی در ذهن داشتند. اما این مفهوم در لابلای فرهنگ ویژه روم

و اداها آغاز پیدایی هنر بازیگریست. «داکتر فرحان» گفت : — پس‌انتر ها، با شکل گرفتن مذاهب در مصر و بخشهای دیگر جهان، بازیهای مذهبی پدیدار گشت. در واقع، مراسم مذهبی، خود گونه‌ای از بازی بود. باینهمه این بازیگری، پدیده‌ای خاص و مشخصی به شمار نمی‌رفت و با پدیده‌های دیگر اجتماعی سرخست همبسته و تا بخورده بود.

«فرحان» ادامه داد : — در حدود دو هزار و پنجاه سال پیش از امروز، به شکل نسبتاً مشخصتری نمودار شد. این رویداد در یونان باستان اتفاق افتاد. در آن زمان یونانیان همه ساله جشن‌های را بر گزار میکردند. درین جشنها دسته‌های سرود خوان که خور یاد میشدند، به گونه‌ای از نمایش که

— هنر بازیگری از کهنترین هنر هایست که آدمی به آن پرداخته است. آغاز این هنر بسیار به عقب می‌رود و به زمانی میرسد که آدمیان سخن نمیتوانستند گفت، ولی به بازیگری میسر داخند. بدینمعنی که یکی از قدیمترین و سایل مقامه و بیار خویشتن، چیزی بود که امروز به آن نام گونه‌ای بازیگری ابتدایی را میتوانیم داد. میتوانیم در گذشته‌های خیلی دور گروهی از آدمیان نخستین را تصور کنیم که شکاری به دست آورده اند و به گرد آتشی این شکار را کباب میکنند. درینحال آنانی که شکار را به دست آورده‌اند با حرکتها و اداها نمایش میدهند که چگونه این کار نامه بزرگ را انجام داده‌اند. این نمایش آنان تنها مفاهمه نیست، بلکه جنبه سرگرمی و لذت آفرینی هم دارد. همین حرکتها

«داکتر محمد نعیم فرحان» در کشور چکو سلواکیا تحصیل کرده و دکترای خود را در رشته هنرهای زیبای دانشگاه چارلس پراگ به دست آورده است. درین هفته با «فرحان» گفت و شنودی داشتیم. هسته این گفت و شنود، پس‌منظر تیاتر در جهان بود. وی در درازای این صحبت سخنهای دلچسپی گفت که برای بسیاری از خوانندگان از جمند خالی از سود نمیتواند بود. «فرحان» وعده کرده است که این سلسله صحبت را در چند شماره دیگر نیز ادامه بدهد.

پرسیدم : — ممکن است بگویید که تیاتر را آدمیان چگونه به میان آوردند؟ اصلاً آدمی چرا به بازیگری پرداخت؟ «داکتر فرحان» لبخند محجوبانه‌ای زد و گفت :

.....



«... اریستو فان را غالباً پدر
کهیدی مینا مند.»

شکل تقریباً تازه بی گرفت تیاتر میشود تا فضایی رنگین و آهنگین درو نمایه مرکزی واحد است. یونانی، تیاتری هدفمند بود، در ایجاد گردد. بدینصورت، صحنه، حالی که تیاتر رومی بیشتر رنگ آرای، لباس و آواز در او پرآبسیار سرگرمی داشت. رومیان هنر اهمیت دارد.

میم را در تیاتر بیشتر تکامل دادند «فرحان» گفت: پس از عصر طلایی تیاتر اسپانیا فرا رسید و کسانی چون اسپانیا، سر و انتس و لوب دی دوکا به وجود آمدند بعدتر هم دوره الیزابت یا عصر شکسپیر فرا رسید و شکسپیر شیوه نوینی در نمایشنامه نویسی به وجود آورد. در سده هفدهم دیگر اجتماعی در قید مذہب درآمد. در فرانسه تیاتر کلاسیک نویسن در قرون وسطی تیاترهای ثابت نمایان شد و نمایشنامه نویسان

هنگامی که قرون وسطی فرا رسید، تیاتر همانند پدیده های دیگر اجتماعی در قید مذہب درآمد. در قرون وسطی تیاترهای ثابت نمایان شد و نمایشنامه نویسان

«فرحان» میگوید:

«در آغاز سده بیستم، حادثه مهمی در تاریخ تیاتر نمایان شد. بدینمعنی که موجودی به نام «کارگردان»

پایه عرصه وجود گذاشت. نخستین کسی که وجود «کارگردان» را به صورت مشخص طرح کرد، «خرونیک»

در آلمان بود.»

تقریباً وجود نداشت. تنها تیاتر به وحدت سه گانه کلاسیک (وحدت های بسیاری موجود بود که درونمایه زمان، و وحدت مکان، و وحدت موضوع) های نمایشهای آنها را حکایتها و روی آوردند. بر اساس وحدت زمان، زمان يك اثر نباید بیشتر از بیست و چار ساعت را دربرگیرد «فرحان» ادامه داد:

(پایان)

— با آغاز رنسانس، تیاتر نیز مطابق وحدت مکان، رویداد های احیاء شد. در همین دوره بود که نمایش نمیتواند در مکانی که از اوپرا به وجود آمد. اوپرا اساساً گونه هم زیاد فاصله دارد، اتفاق افتد. بی از نمایش است که در آن تلاش وحدت موضوع، خواستار يك

«داکتر فرحان» در آخر گفت:

— سده بیستم ناظر پدیدارشدن

«سید شفیق راحل» میگوید:

لیندن جانسون در گذشت



«لیندن جانسون در روز عجیبی در گذشت، عجیب به خاطر آنکه درین روز هر لحظه انتظار میرفت که در ویتنام آتش بس اعلام شود و جنگی به پایان برسد که گرفتاری امریکا درین جنگ در زمان ریاست جمهوری خود وی به خارج رسیده بود.»

(لیندن جانسون) روز دوم دلو در اثر يك حمله قلبی به صورت ناگهانی در گذشت. وی در انتخابات سال ۱۹۶۸، به حیث نماینده حزب دموکرات در مجلس نمایندگان راه یافت در آن هنگام از هوا خواهان سرسخت (روزولت) به شمار میرفت. هنگامی که روز هفتم دسمبر سال ۱۹۴۱، جاپانیها بر (پرل هار بر) حمله کردند، (جانسون) نخستین عضو مجلس نمایندگان بود که به خدمت نظامی رفت. زیرا در آن زمان او افسر احتیاط نیروی دریا بود. پس از پایان خدمت نظامی، دوباره چوکیش را در مجلس نمایندگان اشغال کرد و در انتخابات سال ۱۹۴۸ به مجلس سنا راه یافت. (جانسون) در سال ۱۹۶۳، پس از گشته شدن (جان کندی) به ریاست جمهوری رسید در انتخابات سال ۱۹۶۴، کاندید حزب جمهوری خواه، یعنی (گولواتر) را شکست داد و برای بار دوم برکسی ریاست

(لیندن جانسون) روز بیست و هفتم آگست سال ۱۹۰۸ در تکزاس به جهان آمد و تحصیلاتش را در همانجا به پایان رسانید. پدر و مادرش که نسب انگلیسی داشتند، از زمینداران تکزاس به شمار میرفتند. (جانسون) در هنگام مرگ شصت و پنج سال داشت. من برای دریافت نکته های بیشتری در باره کار نامه های سیاسی و ویژگیهای شخصیتی (جانسون) به سراغ آقای (سید شفیق راحل) رئیس موسسه کابل تایمز رفتم. آنچه پس ازین میخوانید، سخنانی است که (راحل) فی المجلس در باره (جانسون) بر زبان آورد.

(راحل) با آن لبخند کمرنگ و معنی دارش گفت: (لیندن جانسون) در روز عجیبی در گذشت عجیب به خاطر آنکه درین روز هر لحظه انتظار میرفت که

آتش بس در ویتنام اعلام شود و جنگی به پایان برسد که گرفتاری امریکا درین جنگ در زمان ریاست جمهوری خود به اوج رسیده بود. (راحل) از پشت عینکهایش به سویم دید بازهم آن لبخند گمر نکش نمودار شد:

— نشستن (جانسون) بر کرسی ریاست جمهوری نیز در وضع به خصوصی صورت گرفت که میتوان چنین لحظه ای را يك (لحظه احساساتی) نامید. در واقع، روزی که (کندی) کشته شد، همه چیز در يك چشم بهم زدن گذشت و (جانسون) ناگهان به خود آمد و خویشتن را بر کرسی ریاست جمهوری امریکا یافت و او به خواب هم نمیدید که روزی به این مقام برسد.

(راحل) در مقایسه شخصیت (جانسون) با (کندی) گفت:

— شخصیت (جانسون) در برابر شخصیت (کندی) سخت رنگ باخته بود و رئیس جمهور به معاون خود ش

به نظر من، «جانسون» با مداخله روز افزون در جنگ ویتنام طرحی را ادامه عمل پوشید که به دست «کندی» پی ریزی شده بود.



«جانسون» بالهجه غليظ كوبايي سخن ميزد.

در آخر عمر تقريباً گر شده بود.

وی کينه و نفرتش را هر گز پنهان نمیتوانست کرد.

(راجل) ادامه داد :
- با کنار رفتن از ریاست جمهوری
کاملاً از صحنه سیاست کنار رفت.
چنانکه به هیچ سوال سیاسی پاسخ
نمیداد. مستزوی شده بود و در
پرورشگاه اسپان خودش در میان
هاله یی از شایعات زندگی میکرد.
پرسیدم :

چه شایعاتی ؟

(راجل) جواب داد :

اپریل اعلام کرد که نمیخواهد خودش
رادر انتخابات نامزد ریاست جمهوری
بسازد و مردم پنداشتند که این
اعلامیه او يك (اپریل فول) ، یعنی
يك شوخی ماه اپریل است . اما وی
کاملاً جدی بود .

(پایان)



چندان ارزشی نمیداد . منشی کیندی
درین باره مینویسد که (جانسون)
هروقت به ملاقات رییس جمهور
می آمد ، پس از ملاقات از منشی
خواهش میکرد وی را از راهی به
بیرون رهنمایی کند که خبر نگاران
او را ببینند و بدینصورت به رییس
جمهور نزدیک معلوم شود .

از (راجل) پرسیدم :

- چرا (کیندی) معاون ضعیفی
برای خودش برگزیده بود ؟

جواب داد :

- این رویداد چندین انگیزه دارد
نخست اینکه در امریکا عنعنه چنان
بوده است که هر رییس جمهور
ضعیف ، معاون قوی داشته باشد .
مانند (ایزنهاور) که (نکسون) معاونش
بود . برعکس ، رئیس جمهور قوی
معاونان ضعیف داشته بوده اند
مانند کیندی و در حال حاضر
نکسون . انگیزه دومی که کیندی را
واداشت تا جانسون را به حیث
معاونش برگزیند آن بود که

میخواست با گزینش معا و نی از
ایالت های جنوب آراء جنوب را کمایی
کند . به همین صورت ، (جانسون)
به حیث نماینده اقلیت بزرگ عناصر
راست افراطی جنوب میتوانست در
ریختن آراء بیشتر به سود کیندی
اثر ناک باشد .

پرسیدم :

چه چیزی (جانسون) را واداشت
که اشتغال امریکا رادر جنگ ویتنام
افزایش بدهد و نیم میلیون سرباز و
افسر امریکایی را در جبهه یی که
تقریباً ده هزار کیلو متر از امریکا
فاصله دارد ، به جنگ بفرستد ؟
(راجل) سرش را به زیر انداخت
و شمرده شمرده گفت :

۱۹۶۰ خطابه یی ایراد کرد که این
خطابه آوازه بسیار به دست آورد .
او درین خطابه اش گفت که امریکا
وظیفه دارد در هر نقطه زمین که
باشد ، از آزادی دفاع کند . در آن

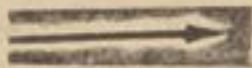
زمان مردم امریکا برای این کلمه ها
به شدت کف زدند و هورا کشیدند .
براساس همین کلمه های (کیندی)
او مردی بود که کینه و نفرت
را پنهان نمیتوانست کرد . بالهجه
غلیظ کوبای های جنوب سخن میزد .
از مطبوعات خوشش نمی آمد . به

پوهاند دكتور جاوید علاوه نمود:

در نظر داشتن شرایط مالی تر تبیی
در نظر داشتنی شرایط مالی تربیتی

اتخاذ شود که همه ساله در داخل
یک پروگرام معین در قسمت پذیرفتن

تعداد بیشتر جدید الشمولان و
استادان لایق در کدر علمی پوهنتون



پوهاند داکتر عبدالاحمد جاوید

پلان پنجساله اکادیمیک



در نظر داریم با مطالعه امکانات و بادر نظر داشتن
شرایط مالی تربیتی اتخاذ شود که همه ساله در داخل
یک پروگرام معین در قسمت پذیرفتن تعداد بیشتر
جدید الشمولان جهت شمول در پوهنتون و تعداد بیشتر
استادان در کدر علمی پوهنتون انکشاف لبر اتوار ها
اعزام محصلین و استادان بخارج و غیره اقدام نماییم.



یک اساسنامه رویدست است تا با تکمیل آن بتوانیم
بورد نشراتی را تشکیل نماییم.



پوهنتون کابل بحیث مرکز تعلیمات عالی در افغانستان از مدتی است مصروف یک سلسله مطالعات بمنظور انکشاف سوئے درسی بوده و برای این منظور پلان پنجساله اکادیمیک را که تاحال در پوهنتون سابقه نداشته رویدست گرفته است.

این کلمات را پوهاند داکتر عبدالاحمد جاوید رئیس پوهنتون

فارغ التحصیل و اشخاص مسلکی که ازین موسسه تعلیمات عالی بجامعه تقدیم میشود یک تناسب موجود شده بتواند.

پوهاند جاوید در مورد اولین پلان خواهند نمود.

پنجساله اکادیمیک گفت: پوهنتون کابل برای رفع نیازمند یهای درسی خویش همه ساله یک تعداد استادان را جهت فرا گرفتن تحصیلات عالی بخارج اعزام می نمود اما وقتی این استادان دوباره بوطن عودت می کردند در کدر تدریسی گنجایش پذیرفتن آنان بعضا وجود نداشت و یا اینکه نظریه تقاضای روز افزون دو ایر

دولتی سالانه به تعداد جدید الشمولان افزایشی بعمل می آمد اما از نظر نداشتن وسایل کافی و پرسونل مورد ضرورت

بمشکلات مواجه میشدیم روی این منظور شش ماه قبل پلان پنجساله اکادیمیک را رویدست گرفتیم و علاوه از استادان و متخصصین دا خلی که از مدتی است روی این موضوع کار میکنند دو متخصص خارجی را نیز استخدام نموده ایم تا در قسمت ترتیب این پلان با پوهنتون کابل

بنای علی هاله مدیر عمومی نشرات پوهنتون کابل در مورد تقویه نشرات و چاپ کتب درسی گفت: در نظر است یک تعداد نشرات تشکیل شود وظیفه این بورد نشرات تشکیل شود وظیفه این و تحقیقی را که از طرف استادان پوهنتون در رشته های مختلف تالیف

پوهنتون کابل بحیث مرکز تعلیمات عالی در افغانستان از مدتی است مصروف یک سلسله مطالعات بمنظور انکشاف سوئے درسی بوده و برای این منظور پلان پنجساله اکادیمیک را که تاحال در پوهنتون سابقه نداشته رویدست گرفته است.

این کلمات را پوهاند داکتر عبدالاحمد جاوید رئیس پوهنتون

پوهنتون کابل بحیث مرکز تعلیمات عالی در افغانستان از مدتی است مصروف یک سلسله مطالعات بمنظور انکشاف سوئے درسی بوده و برای این منظور پلان پنجساله اکادیمیک را که تاحال در پوهنتون سابقه نداشته رویدست گرفته است.

این کلمات را پوهاند داکتر عبدالاحمد جاوید رئیس پوهنتون

پوهنتون کابل بحیث مرکز تعلیمات عالی در افغانستان از مدتی است مصروف یک سلسله مطالعات بمنظور انکشاف سوئے درسی بوده و برای این منظور پلان پنجساله اکادیمیک را که تاحال در پوهنتون سابقه نداشته رویدست گرفته است.

این کلمات را پوهاند داکتر عبدالاحمد جاوید رئیس پوهنتون

رئیس پوهنتون کابل مخصوصاً در قسمت تقویم و انکشاف نشرات در چوکات پوهنتون کابل علاقمندی زیادی نشان داده و میکوشد تا نشرات پوهنتون کابل بشکل بهتری درآید.

دیمیک پوهنتون کابل

برای توسعه و انکشاف امور نشراتی
دوبلان رویدست داریم که یکی پلان
زود رس بوده و باسباس آن میکوشیم
با همین سامان و وسایلیکه فعلاً در

دست داریم احتیاجات طباعتی
پوهنتون را رفع سازیم و در قدم
دوم پلان دیر رس ماست که باسباس
این پلان در نظر است مطبعه پوهنتون
تاجد توان انکشاف داده شود و در
صورت که پلان های اساسی ما

تطبیق شده بتواند آنگاه برای تلافی
«صارف در نظر داریم مطبعه
ازین لحاظ کوشیده ایم تا جاییکه
امکان داشته باشد از کمک های

موسسات بین المللی استفاده شود
و مصارف متباقی آن از بودجه پوهنتون
تدارک گردد.

وی گفت فعلاً یک سلسله کتب
درسی با صحافت بهتری از
این مطبعه بچاپ میرسد علاوه بر آن
ضروریات شعبات و درسی پوهنتون
نیز توسط همین مطبعه تهیه و
بدسترس شان قرار داده میشود
بنیاعلی هاله یک تعداد کتب درسی
را که در مطبعه پوهنتون بچاپ رسیده
برد نشان داده گفت. مطبعه پوهنتون

تا حال توانسته است با همین وسایل
ابتدائی یک قسمت زیاد احتیاجات
درسی را توسط مطبعه پوهنتون رفع
سازد.

کتبی که در مطبعه پوهنتون چاپ
شده بود از نظر قطع و صحافت و
چاپ خوب بود، علاوه بر آن قرار
گرفته بنیاعلی هاله یک تعداد مجله های
اختصاصی پوهنخی ها نیز درین
مطبعه چاپ میشود.

بائاری داده میشود که بیشتر با ن
ضرورت احساس میشود.

بنیاعلی هاله در مورد مطبعه
پوهنتون اظهار داشت. فعلاً مطبعه
پوهنتون مراحل انکشافی خویش را
می پیماید و در نظر است در پلان

چهارم انکشافی یک پروژه انکشافی
در قسمت مطبعه رویدست گرفته شود
ازین لحاظ کوشیده ایم تا جاییکه
امکان داشته باشد از کمک های

موسسات بین المللی استفاده شود
و مصارف متباقی آن از بودجه پوهنتون
تدارک گردد.

روی این اساس از همه او لتر
در نظر است یک تعمیر اساسی برای
نشرات و مطبعه ساخته شود و قتی
کار تعمیر تکمیل گردید یک مرکزیت
عمومی از مجموعه تمام نشرات پوهنخی
ها ساخته خواهد شد.

بنیاعلی هاله گفت رئیس پوهنتون
کابل مخصوصاً در قسمت تقویم و
انکشاف نشرات در چوکات پوهنتون
کابل علاقمندی زیادی نشان داده و
میکوشد تا نشرات پوهنتون کابل
بشکل بهتری درآید.

وی درباره وضع فعلی مطبعه
پوهنتون گفت: ما فعلاً با وجود
کمبود ماشین های مورد ضرورت و
حروف و وسایل دیگر باز هم میکوشیم
حدا عظم استفاده را از وسایل موجود
نموده باشیم.

بنیاعلی هاله بجواب این سوال
که در قسمت ترجمه فرضاً اثری که
برای ترجمه انتخاب میشود بعد از
ترجمه شدن اگر دیده شود که اثر
مذکور طوریکه لازم است بصورت
درست ترجمه نشده و نواقص در آن
موجود است چه میکنید گفت:

اائاری که از طرف بورد نشراتی
برای ترجمه انتخاب میشود بعد از
ترجمه باز هم به بورد نشراتی محول
میشود اگر بعد از ترجمه نواقص داشته
باشد دوباره به مترجم آن جهت
اصلاح نواقص مسترد میگردد و اگر
باز هم اثر مذکور طوریکه لازم است
اصلاح شده نتواند در انصورت از
ترجمه آن صرف نظر میشود.

از بنیاعلی هاله پرسیدم در صورتیکه
تعداد آثار قابل چاپ زیاد باشد در
آنصورت حق اولیت بکدام آن داده
خواهد شد وی بجواب این سوال
اظهار داشت درین صورت حق اولیت

تدوین و یا ترجمه میشود برررسی
نموده و بعد از ارزیابی در باره
مطالب آن و ارزش آن اجازه چاپ
داده شود.

برای انجام این کار یک اساسنامه
رویدست است تا با تکمیل آن
بتوانیم بورد نشراتی را تشکیل
نمائیم.

در مورد اینکه تا حال روی چه اساسی
کتب و نوتهای درسی چاپ میشود
گفت: تا حال هر پوهنخی کتابی را
که در نظر می داشت چاپ میکرد
اینکار علاوه ازینکه غیر اقتصادی

تمام شد اکثر این آثار و تراجم بعد
از چاپ از نظر محتوای آن مورد
استفاده قرار نمی گرفت. لذا پوهنتون
کابل فیصله نمود تا آثار و تراجم

قبل از آنکه بچاپ میرسد ابتدا
توسط بورد نشراتی ارزیابی گردیده
نظر شان در مورد چاپ و عدم چاپ
آن گرفته شود.



زما ماشوم بیر ته راکړه

له انگلیسي منابعو څخه
د ا. ویاډ ژباړه

دغی هیلی ته درسیدو لپاره په هوس کی وم. آیا ما
کولای شو دیوه ظالم حقیقت سره چه ووایم هغه زما لور
نه ده ځان مخامخ کړم؟

ووجه زما ماشومه لور دیوه حقوق
پوه چه ددغوی وکیل و او د هغه
دماینی لور شوه.

ددغی پېښی نه ترڅو هفتو پوری
می فکر دو مړه دهغی خواته متوجه
وجه حتی ډیر وختونه بهمی دا سی
گمان کاوه لور می په اوږو راځیستی
اوله همدی کبله می اوږی ستری او په
درد دی. کله کله بهمی بیاپه دماغ
کی دداسی ښه بوی احساس پیداشو
چه گمان به می وکړ همدا اوس می
دهغی ځان پری مینځلی اود تشناب
څخه می را ایستلی ده او په پښو او
لاسو کی می یی پوږو هلی دی. تراوسه
می لا داخیال کاوه چه دهغی وږی او
نازکی گوتی زما په لاسو کی راتاویږی
اوبیا زما گوتی دهغی دسر په
وینستا نو کی چه کرت زما دمیره
ډیرک دویښتانو په شان نرم او پاسته
وویوی خوا او بلی خواته گرځی.

خو ډیرک خپله لور هیڅ ونه لیدله
ځکه چه زمونږ دواده نه فقط دوی شپي
تیری شوی وی چه دیوه تصادم په
اثر مړشو وروسته له هغه چه ډیرک
جنازه واخستله شوه او هغه خا ورو
ته ور وسپارل شو موری راغله او زما

هغه په دی ډول ښه ونه روزلای شم
اوددغه ډول روزنی په خای به په هر
صورت پر دی مور او پلار ورته ښه
وی او هغوی به وکړای شی چه قول
دآرا متیا وړ وسایل ورته راغونډ
اوخپله مینه او محبت ورته څرگند
کړی. بیاب به می دځان څخه داسی
پوښتنه کول چه آیا یو ماشوم دموور
دعینی نه علاوه دپلارمینی ته ضرورت
او اړتیا نه لری؟ که هغه زما سره پاتی
شی نو یواځی زه به ورته توجه او پاملرنه
لرم پلار خویي نشته چه ورسره خپله
مینه محبت او توجه څرگنده کړی.

زما خپل پلار زما په ژو ند کی یومهم
اوستر نقش لوږولی و او حتی
بیله هغه څخه ماد خپل کو چنیوالی
په وخت کی دژو ندامید هم نه شو
کولای.

همدا علتونه ووجه زه فکر کوم
په پای کی ما خپله فیصله وکړه هماغه
وجه دخپل ماشوم د بڅښی په مناسبت
می مړ بوطی پائی لاسلیک کړی او هغه
می دځانه لیری کړ. په دی باره کی
چه ما کوم معلومات لرل فقط همدومره

څخه ډکی وی او فکر بهمی کاوه چه
څه فیصله وکړم او کومه خوابه یی
ښه وی - بیرته دهغی راوستل او یا
ترتله پوری پردیو ته ورسپارل یی.
ماسا عتونه او حتی شپي شپي او
ورځی ورځی په دی باره کی دځان
سره فکر او فیصله کوله. دیوی خوا
ددی فکر ونو اودلیلو نوسره مخامخ
وم چه دیوه ماشوم خپله مور دهغه
دښی روزنی لپاره له بل هر چاته ښه
ده. هیچا زما د ماشوم سره دومره
مینه نه شوای څرگندو لای لکه چه
ماور سره کولای شوای اوسر بیرته
په دی که ماته داسی یو کار اووظیفه
پیدا شوی وی چه په هغه کی ماخپله
لور کاترین هم دځان سره بیولای او
راوستلی شوای نو بیا ما کولای شوای
هغه دځان سره وساتم.

خودبلی خوا داسوالونه او پوښتنی
فکرته راتلی: که دغه ډول کار او
وظیفه راته پیدا نه شوه؟ زه به په دی
صورت کی مجبوره شم چه هغه ټوله
ورځ کله چه زه په کار بوخته یم په
کوم وړ کتون کی پر پردم اوڅکه به

که ما خپل ماشوم بیانه وای لیدلی
زه فکر کوم چه وروسته به زه ددی
سره عادی شوی وی چه هغه دتل
لپاره هیر کړم او مینه یی دزړه څخه
وباسم. خو کله چه یوځل می خپله
دغه ماشوم له لور ولیدله - اودادملیونو
تصادفونو څخه یو تصادف و - نو
داکار ددی سبب شو چه زړه می دهغی
دیبا بیا لیدلو لپاره په هوسیدو او
هڅه کی شی.

زه پو هیډم چه دا زما لپاره یو غلط
کار و. پخوا تردی چه هغه وزیر می
پوره وخت در لود چه دځان سره
فیصله وکړم چه آیا هغه باید زه را
سره وساتم او که یی بی اولاده مور
او پلار ته وبڅښم. او حتی کله چه هغه
وزیر یدله او دخپلی فیصلی له مخی
می هغه یوی دغه ډول کورنی ته
وبڅښله اوڅو هفتی لا وخت راته پاتی
وجه ددغی بڅښی مربوطی پائی
اوسندو نه لاسلیک کړم.

اوه، داڅو مړه غمجنی هفتی وی
چرا باندی تیر یدلی دغمونو او
اندیښنو څخه کی شپي چه ترسپاره
به په بی خوبی راباندی تیر یدلی او
دخوب په خای بهمی سترگی داوبکو

دواوه گو تکی یی راکړه او داسی یی راته وویل: «داستاده سالی زه پوهیږم چه دهغه به هم دغه هیله په زړه کی وه چه دغه گو تکی بیرته تاته دروسپاری.» دتیر کال په موده کی څه چه زما په بر خه ونو فقط ژړا اوداوبکو نویول وو اوسن، په دی کال کی می دومره وژپل اودو مړه او ښکی می تویی کړی چه زه گمان کوم چا په خپل ټول ژوند کی دو مړه نه وی ژړلی

زما خپله مور ددغه ماشوم دپیدا کیدو په برخه کی په لومړی سرکی دومره خوښه نه وه اولر خپه غوندی وه. هغی ډیرک ته ښه نظر نه درلوداو خوښ یی نه و او دافقط له دی کبله چه هغه دموتر سایکل دچلولو او په تیره بیاد چټک خغلولو سره زیاته علاقه درلوده. هغی البته هغه په دو مړه اندازه چه ما پیرانده پیژندلی نه واونه دهغه دمهر بانی او زړه سواندی او ښی رویی او گوزاری څخه خبره وه ډیرک کله چه خبر شو اوما دخپلی امیند واری موضوع ورته خر گنده کړه حتی یوه شیبه هم دواوه کولو په باره کی خنډونه کړ او په ډیره مهربانی او خوږو خبروی داسی راته وویل: «فکر مه کوه گرانی، مونږ دری واره به په پوره خوښی ژوند سره کوو.»

وروسته بیا هماغه وچه مو تر سایکل یی دزیات چټک خغلولو په اثر دسړک په یوه برخه کی چه ټول یخ شوی و وښوئیده اوز مونږ دمینی اوخوښی نه ډک خو بونه په یوه غمجنه صحنه بدل شول.

دډیرک دمړینی نه وروسته زما دمور حال ورو وروښه شو، خو وروسته ماشوم دنیاته راغی اود هغی دژیر بدلونه وروسته می مور په دی عقیده وه چه لور می یعنی وړه کاترین باید داسی مېړه اوما لیبی ته وبخښل شی چه ماشوم یی په گور کی نه پیدا کیږی اود هغی غو ښتو نگی وی. زه تراوسه لاهم په دی عقیده یم او باور لرم چه په دی برخه کی به ما باندی دخپلی مور نظر کوم تاثیر نه دی کړی

بلکه دا کار یواځی زما دخپلی فیصلی په اثر وشو او خپله ماشومه لور می نورو ته و بخښله ...

وروسته له هغه چه دبخښنی مړیو طی وروستی پانی می لاسلیک کړی نو زه ځانته دیو کار دپیدا کولو په لټه کی شوم هماغه وچه په کوم ځای کی کار راته پیدا شو او په کار می پیل وکړ، خودواوه گو تکی می لا دگوتی څخه نه وه بیرته کړی فقط کله کله چه به کار او اداری ته تللم هغه به می بیرته کړه او چه به کله کورته راغلم یا به دباندی گر خیدلم نو هغه به می په گوته وه.

دښار په یوه لوی پلور نخي کی می کار کاوه اوددی کار په اثر ښه معاش راکول کیده اود خپل کار ځای ته نژدی می چیرته دکرای یوه وړه کوټه ځانته پیدا کړه چه هلته می یواځی ژوند کاوه خو ددغه یواځیتوب په اثر څور لیدم اوشپی اوورځی په ناخوښی اونا آرامی را باندی تیر یدلی. دا کار هم راته ډیر گران واو صلاحو صله راپاتی نه وه چه دنورو نجونو سره چه په دغه پلور نخي کی یی کار کاوه ځان شناخته اوور سره ددوستی مزی ټینگ کړم. درخصتیو په ورځو کی به دښار مینځ ته لارم او په کوشو او بازارو کښی به سرگردانه اوبی مقصده گر خیدلم کله به دو کانو ته وروختلم بیله دی چه کوم شی واخلم او کله به دبیلوبیلو آثارو نندار تونو ته لاړم. مقصد دا چه وخت تیر کړم یوی خوا اوبلی خواته به گر خیدلم.

کله کله چه به می کومه ښځه ولیدله چه ماشوم یی په غیږ کی اخستی ونو په زیاته تلوسه به می ورته وکتل اوور پسې روانه به شوم خو دخپلی ماشو می لور کاترین دمینی اور چه په زړه کی می بل و په دی وسیله مړ کړم.

خو نوری هفتی هم په دی ډول تیری شوی او کله چه هوا لږ ښه شوه او دکال تود موسم راورسیدنو په دی وخت کی به عموما یوه پارک ته چه زما دکار دفتر اود هستو گنی کوټی ته نژدی واقع و تلم او هلته به

می چکر واهه. په لومړیو ورځو کی چه به دغه پارک ته ورغلم نو دپارک په پلي لارو به سیخه روانه وم او حتی هغو کو چنیانو ته چه په چمنو کی به گر خیدل اولوبی به یی کولی نه به می کتل او اصلا به می زړه نه کیده چه ورته وگورم خو یوه ورځ یوه کوچنی هلك په داسی حال کی چه زه په لارم روانه وم دچمن څخه یو سور او سپین گیند زما خواته راو غور خواوه. ما دخمکی څخه راپور ته کړی اوبیرته می دهغه خواته ور وغور خواوه. هغه کله چه یی په لاسو کی ونیو بیر ته زما خواته راپوری واهه. داصحنه دومره خوږه اود تاثیر په ډکوه چه ماته خندا راغله او په خوښی خوښی می ډیرو خندل. همدا خنداوه چه زما څخه یی دهغو غمونو اواند یښنو آثار چه په خو تیرو هفتو کی راسره ووتر یوی اندازی سپک کړل.

وروسته لدی به ماته په دغه پارک کی دکو چنیانو سره لوبی کو لی. کله کله به ماد ځان سره لږ وچه ډوډی راوا خستله اود غو کو چنیانو ته به می ور کړه چه هغه وړه وړه کړی اود اوبو کبانو یا هیلیو ته یی وروا چوی اوخینی نورو ختونه به په یوه چو کی کی کینا ستلم او په اوبو کی به می ددوی دبیری چلولو ننداره کوله. او کله به هم په لاره کی ودر یدلم اود کو چنیانو سره به می خبری او مجلسونه کول. اوس نو زه پوره خوښه وم او روحی اند یښمنی او تکلیفونه چه در لودل می تریوی اندازی رانه لیری شوی وو اوهم دیو اخیوتوب احساس چه څه موده مخکښی راسره وو اوس رانه ورک شوی وو.

ورځی همدا سی تیر یدلی خو یوه ورځ ما په پارک کی دنورو ورځو په شان او په عادی ډول چکر واهه، دپلی لاری څنگ ته په یوه چو کی کی دوی تنی ښځی ناستی وی او خبری اتري یی کولی او مخی ته یی یو ماشوم په خپله عرابه لرونکی گاډی کی پروت وده ماشوم په لیدلو سره می دو مړه توجه هغی خواته واو ښه چه سمه وروانه شوم

او چه کله نژدی ورورسیدلم نو ددغو ښځیو څخه می وغوښتل: «کولای شم چه ستاسی ماشوم یوځلی وگورم؟» دهغوی نه یوی ښځی چه لږ ښکلی اوبی مخی وه په مسکا خواب را کړ. لاهو، ولی نه شی کولای، خوزه گمان کوم هغه به ویده وی.

ما په ډیره کراره او پوره آرامتیا سره دهغی دمخ نه دسمال بیر ته کړی وم دچمن څخه یو سور او سپین په لږ زیږد شوی ځکه راته خر گنده شوه او په دی می پوره باور پیدا کړ چه دغه ماشوم زما خپله لور وه اوحتی چه دهغی دکین غوږ څنگ ته ډو طبیعی ځال دلیدلونه پرته لاراته جوته وه چه بیله زما خپل اولاد نه به بل څوک نه وی او چه کله می هغه ددغی ښځی نه په پټه په کراره په اړخ را واپرول او کین غوږ ته یی متوجه شوم نو دغه ځال می ولید او په دی وخت کی لکه چه مخکښی می وویل هو سناکه زړه دومره لاره رانه ورکه کړه چه نه پوهیدم څه وکړم پښی می سستی شوی اودیدن زوری نه شو را وپرای. دهغی خرما یی ویښتان اوس تر پخوا په زور کی شوی وواونژدی وچه دسر دپاسه یی کږی زلفی جوړی کړی زه همداسی ولاړه وم او هغی ته می په خیر خیر کتل او زړه می په غور خیدوو.

دایو عجیب تصادف و، ځکه چه لومړی خو دټولو ښارونو دجملی څخه زه دغه ښار ته راغلی او په کوم دفتر کی می ځانته کارموندلی و اوبیاد دغه ښار دټولو پار کونو دجملی څخه ما دخپل چکر لپاره دغه پارک انتخاب کړی و. دا ټول قسمتی کارونه وواوژما په خپل بخت او طالع یی اړه درلوده ښایي زما طالع همداسی وی چه دلته راشم اویوځل بیا کاترین وینم. دهغی پخوانی ورځنی رایدی شو یی چه کله به می په غیږ کی اخستی وه اودز یاتو وړلو راو ړلو څخه به می اوږی په درد شوی، خو اوس می پښیما نی کو له چه ما بیا همداسی پاتی په ٦٥ مخکښی

پدیده‌ی بنام زلزله

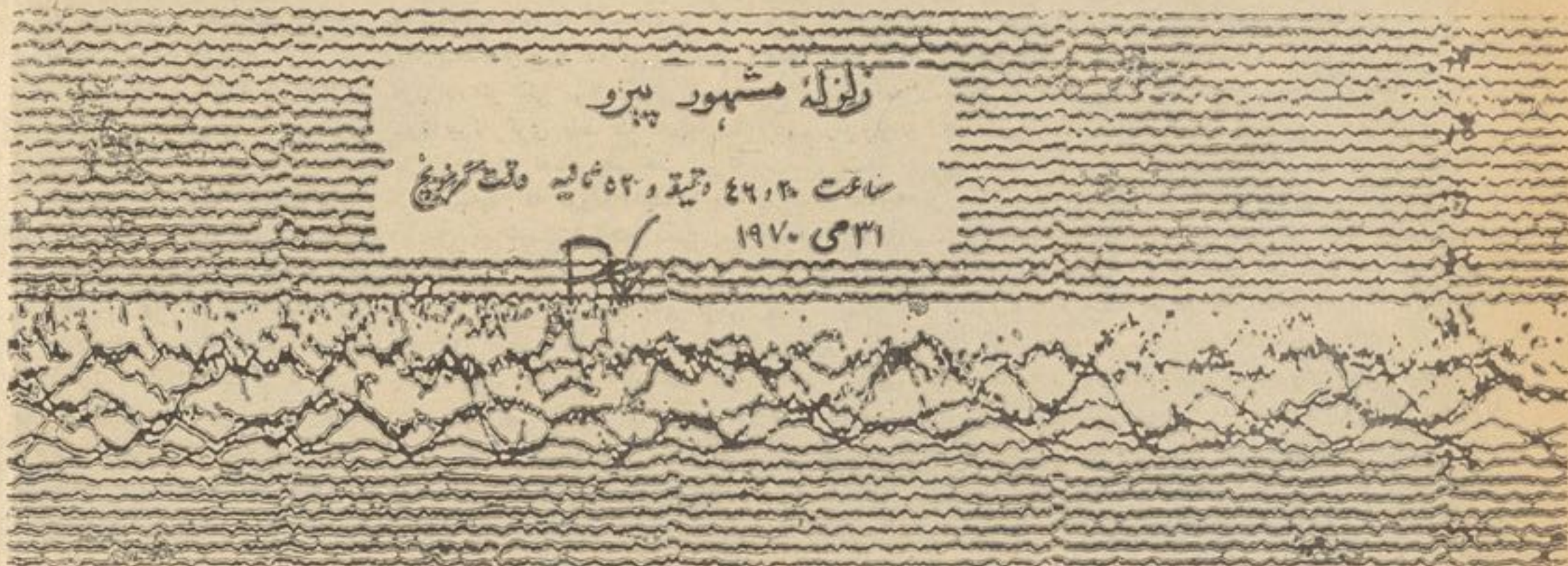


انجیر محمد نذیر پشتون

(بخش دوم)

زلزله مشهور پیرو

ساعت ۴:۱۳ دقیقه و ۵۲ ثانیه وقت گرینویچ
۳۱ می ۱۹۷۰



افغانستان در يك ساحه فعال زلزله خيز قرار دارد.

● به نظر میرسد که کابل يك منطقه فعال زلزله خيز باشد

«انجیر پشتون» در باره اینکه آیا افغانستان در ساحه زلزله خیزی واقع شده است یانی، گفت: افغانستان دران ساحه زلزله خیزی قرار دارد که شرقاً و غرباً گسترش یافته و از شمال هندوستان پاکستان، ایران، ترکیه، یونان، یوگسلاویا و ایتالیا میگذرد. این ساحه منطقه یی فعال زلزله خیز است.

به نظر من در افغانستان کهن ترین ویرانه یی که علتش زلزله میتوان پیدا شت، شهر پیدا شده «آی خانم» است دلیلها یی موجود است و برپایه این دلیلها میتوان پذیرفت که بین سالهای پنجاه پیش از میلاد و پنجاه بعد از میلاد زلزله یی رخ داده و شهر «آی خانم» را ویران کرده است.

لختی خاموش شد و بعد مقل آنکه در زوایه های ذهنش چیزی راجستجو کند، به اندیشه فرو رفت. سرانجام معاون تخنیکي دستگاه زلزله سنج بو هنتون کابل گفت: گشته ازین زلزله های دیگری



صحنه یی از خرابی زلزله دواشکمش

درا فغانستان روزانه از چل تا پنجاه زلزله رخ میدهد.

بر پایه دلایلی که موجود است میتوان پنداشت، که شهر «آی خانم»
در اثر زلزله‌ی زیر خاک رفته باشد.

رو بهمرفته تمام زلزله های افغانستان زلزله های تکتونیکی است و در کشور ما زلزله های آتشفشانی وجود ندارد.



رانیز در تاریخ افغانستان می‌شناسیم مانند زلزله بلخ در بین سالهای ۸۱۸ و ۸۱۹ میلادی و زلزله ارگون در بین سالهای ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ میلادی. بابر شاه در توحید خود در زلزله پغمان سخن می‌زند و چشمیدید خودش را می‌نویسد. این زلزله در سال ۱۵۰۵ عیسوی در پغمان رخ داد و ایرانی عظیمی را درین قسمت به بار آورد.

پرسیدم: - میتوانید نقاط زلزله خیز را در داخل خود افغانستان مشخص سازید؟

«پشتون» جواب داد: - ما، در افغانستان چند مرکز فعال موجود است که مهمترین این مراکز بین کوه های نورستان و بدخشان واقع است. مرکز های فعال دیگر عبارت است از مرکز کنر ها، مرکزی در پکتیا، مرکزی در بین کابل و جلال آباد و مرکزی در بین اشکمش و فرخار. به طور نمونه از فعالیت مرکز بین اشکمش و فرخار میتوان تذکری داد: از سال ۱۳۰۹ تا سال ۱۳۱۹ نه زلزله، از سال ۱۳۱۹ تا ۱۳۰۹ ده زلزله، از سال ۱۳۲۹ تا سال ۱۳۴۰ شش زلزله و از سال ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۴۹

«پشتون» گفت :

محلی رابه و جود آورد. پوهنتون کابل در حال حاضر دارای يك دستگاه زلزله سنج است «انجینیر پشتون» که خود معاون تخنیکي این دستگاه است، گفت: این دستگاه در سال ۱۹۶۸ گشایش یافت و از آن زمان تاکنون فرآورده کار این دستگاه کتا بیست و نام «تاریخ زلزله و مناطق زلزله خیز و تکتونیکی در افغانستان» .

« بابۀ قوی مستان، دور قبرت گلستان، هم در بهار هم در زمستان... »
در شهر ما اشاره های زرد ترافیکی هیچ مورد استعمال ندارد و وجود شان اضافیست



تصادفاً در یکی از شماره های روز نامه اصلاح خبر جالبی خواندم. خبر به صورت فشرده چنین بود:
-پولیس «چنداول» اطلاع مییابد که دسته یی از چر سیان در محلی گرد میایند و کف زنان و آوازخوانان
به چرس کمی میپردازند. پولیس بر اساس یک طرح منظم در صدد میباید که این دسته را گرفتار
سازد. و یگروه که این افراد بدبخت در محل مورد نظر سرگرم دود کردن چرس هستند، پولیس محل را
محاصره میکند و این چر سیان را به صورت با لعل دستگیر میسازد.

و بعد هم میرسیم به اوج خبر:

-پولیس ها چر سیان دستگیر شده را به سوی ما موریت میبرند درین حال چر سیان با آواز بلند
میخوانند:

«بابۀ قوی مستان،

دور قبرت گلستان،

هم در بهار در زمستان...»

وقتی از طرح منظم پولیس آگاه شدم و بعد هم وقتی دریافتم که چر سیان آوا زخوانان به سوی ما موریت میرفتند
بی اختیار آن مصرع معروف به خاطر آمد.

«ما کجاییم درین بحر تفکر، تو کجایی؟!»



در کشور ما خیلی چیز ها موجود است که وجودشان کاملاً اضافیست در جمله این چیز های اضافی، یکی
هم چراغهای زرد ترافیک است. من هرچه میگویم دریابم که علت وجودی این چراغها چیست، به نتیجه
بی نمیرسم.

اساساً هنگامی که چراغ سرخ است، عراده ها نباید از کنار آن بگذرند. و وقتی چراغ زرد میشود،
عراده ها باید آماده حرکت گردند، ولی از جا نجنبند. بارو شن شدن چراغ سبز عراده ها دستور مییابند
که حرکت کنند. بدینصورت، این چراغهای زرد به عراده ها بی که در میانه چار را می هستند، فرصت
میدهد که چار را می را عبور کنند و راه باز شود.

اما در شهر ما این اصل هیچ در نظر گرفته نمیشود بدینمعنی که هر وقت راننده بی نزدیک اشاره پرسد
چراغ زرد باشد، بی اعتنا به این چراغ زرد از برابر اشاره میگذرد. به همین صورت، به مجرد خاموش
شدن چراغ سرخ، بید رنگ مانند تیر به میان چار را می میپرد.

درینو وضع دیگر معلوم است که چراغ زرد اصلاً مورد استعمال ندارد و وجودش اضافیست دیگر.

معنای کلمه «پوشکین» چیست ؟

چند نکته درباره گربه‌یی که بسیار بد خلق است.



به دوستی بر خوردم که خبرنگار است . دیدم دلگیر و عصبانیست . پرسیدم : چه گپ شده ؟ جواب داد :

دیگر قابل تحمل نیست ! گفتم : چه چیز قابل تحمل نیست ؟ گفتم : امروز سوال را دزدیدند به سختی تعجب کردم : یعنی چه ؟

دوستم قصه کرد : امروز در يك مصاحبه مطبوعاتی رفته بودم . سوال جا نداری به فکر آمد . نو شتمش بر چارچه یی از کاغذ بعدتر ، خواستم نکته یی از گفته های مصاحبه شو نده را یادداشت کنم . هنوز از نوشتن سربر نداشته

بودم که متوجه شدم پارچه کاغذ حاوی سوال را بالا رفته اند . فکر کردم زیر میز افتاده است ولی در همین لحظه خبرنگاری که بهلولویم نشسته بود ، همین سوال مرا از مصاحبه شو نده پرسید خوب ، میبینی؟ سوال را هم میزدند!



به دورو پیش مان به موجودات دلچسپی بر میخورم . یکی از این موجودات ، پشک دوست من است . گربه ییست سیاه رنگ ، چاق و گوشت آلود . نخستین بار که دیدمش ، خواستم

نوازشش کنم . اما دوستم گفت : هوش کن که بسیار بد خلق است ! گفتم : منظور چیست ؟ گفتم : پرت میکند . دور تر که رفت ، آهسته گفتم : پیشش ...

رویش را گشتانده ، چشمهای زرد رنگش در خشید و چنان با خشم «میهو» کرد که دلم فرو ریخت . دوستم در معرفی گربه اش گفت : از خصوصیتها یی یکی این است که وقتی اندکی سریع بدود ، نمیتواند هر وقت که بخواهد ، بایستد ازینرو غالباً با هر چه دم رویش بیاید تصادم میکند .

آنچه بیشتر از همه دوستم رارنج میدهد ، این است که گربه اش میتواند دستگیره در وازه را بچرخاند و در را باز کند . دو ستم میگوید : باز کردن را یاد دارد ، اما بستن را یاد ندارد ازینرو هر شب بارها باید از خواب بر خیزم و کاری را که این پشک احمق شروع کرده است ، تمام کنم .



لطیفه جالبی شنیدم :

نوشت : پوشکین ستاره در خشان ادبیات جهان است . بعد ، از شاگردان که همه خارجی بودند ، خواست که معانی کلمه های را که نمیدانند ، بپرسند . همه

شاگردان سوالات شان را پرسیدند : آنوقت معلم گفت : خوب ، حالا دیگر معنای جمله را میتوانید فهمید ! ناگهان یکی از شاگردان دستش را بلند کرد :

من يك لغت دیگر را هم درین جمله نمیدانم . معلم پرسید : چه لغتی را ؟ شاگرد جواب داد : من معنای کلمه پوشکین را نمیدانم .



به چند تن از آشنا یان و دوستان

برخوردم . همه بر آشفته و عصبانی بودند . از هر کدام که علت را پرسیدم ، جواب داد : باز نمیدانم .

چون این شوهران نخواستند ، جلال آباد رفتن در رخصتی هابه خاطر شان هم دعوی راه انداخته بودند و این دعوی ها تا امروز هم دنباله داشته است .

راستی ، این روز هادیگر جلال آباد رفتن در رخصتی هابه خاطر شان هم دعوی راه انداخته بودند و این دعوی ها تا امروز هم دنباله داشته است .



دو ستمی میگفت :

زمستان فصل زیبا و دل انگیز است اما بیجهت ازین فصل زیبا میترسند . در ادبیات ما هم هرچه ستایش میا ییم ، ویژه بهار و گاهی فصل جستجو کند .

هم پاییز است . زمستان کاملاً فرا موش شده و کسی در صدد نبرامده تا جلوه های زیبایی را درین فصل جستجو کند .

بعد ، خود دو ستم انگیزه این امر را شرح کرد و نتیجه گرفت : اینها همه محصول تسلط کامل طبیعت بر مردم ماست که بد بختانه هنوز این تسلط و جود دارد .

باغ جهان نمادر حال

باغیکه عظمت خلم است ولی در آن باصطلاح پشه پر نمیزند



نباغلی نجم الدین صالح ولسوال
خلم که آرزو دارد از طریق به بازار
جهان نما همکاری نماید .



نبا غلی غلام حیدر یکتن ازدکانداران در تیم یا بازار تاریخی و قشنگ سر
پوشیده خلم در صفحه اش نشسته و کلوش به خریدار عرضه می کند.

در آورده بودو ذوق زده شده بودم که میخواستم هرچه زود تر گادی درباغ داخل شود و من آنرا از نزدیک مشا عده کنم گادی متصل در وازه بزنگ و د لکش آن که نهایت قیمتی است ایستاد من و گادی ران هر دو پیاده شدیم تا درب این باغ را بکشائیم ولی متوجه شدیم که از داخل بآن قفل بزرگی زده اند افسوس که قسمت های لک این در وازه تاریخی ازجا هایش بیجا شده بودند و معلوم میشد کسی بان توجهی نداشته اند و اندر متاثر شدم به گادی را ن گفتم .

باید به بینم در جوابم گفتم: صبر کنید صدا میزنم شاید کسی بیاید و درب را باز کند گادی ران به صدا کردن شروع نمود صدایش در بین باغ می پیچید و دو باره بگوش میرسید و بما می نهمانید که کسی در آن نیست به گادی ران گفتم برادر برایت گفتم هر طوری هست این باغ را باید مشا عده کنم او که مرد خوش صحبتی بود در جوابم گفت خیر من شمارا از آن طرف باغ ازیک ر خنه بداخل باغ میرسانم . گادی اش را گشاند و بدور دیوار باغ که تقریبا

آنجا باغیست بنام جهان نما که چهار صدسال عمر دارد از آن گذشته خلم بازار سر پو شیده ای دارد که بنام تیم یاد می شود و آنهم سابقه تاریخی دارد هر خارجی که باین شهر می آید از آنجا ها دیدن می کنند همسفرم هم چنان صحبت میکرد خلم انجیروانار خوب دارد که بد بختانه سال پارسیت خشکسالی در ختان آن بکلی از بین رفت و مردم همه بیچاره شدند امسال امید داریم کمی حاصل بگیریم . من تصمیم گرفتم در مدت کوتاهی اقامت خود در خلم از جا های تاریخی آن دیدن کنم و همین کار را کردیم و اینک راپور مشا عدهات خود را خدمت خوانندگان مجله وزین رو ندون تقدیم میدارم .

باغیکه بنام جهان نما یاد می شود باغ با عظمت و تاریخی ایست که در یک ساحه تقریبا هشتاد جریب زمین بطرف شرق خلم بالای یک بلندی واقع شده است . این باغ که از چار طرف با دیوار های مر تفع و مستحکم احاطه شده است در عهد سلطنت ضیاء الملة والدین اعمار گردیده و طوری که میگویند اعمار آن دو سال رادر برگرفته است .

باغ جهان نما دارای دو دروازه ورودی میباشد که یکی آن چهار متر در چهار متر به نهایت ظرافت ساخته شده است .

آنروز که من برای دیدن و تماشای این باغ قشنگ و زیبا با گادی روانه آنجا شدم گمان کردم باغ با همان طنطنه و عظمت که از بیرون نش پیداست نکهبا نان مسلح و مجهزی از آن نگهداری می نمایند باغبانی در داخل مصروف کار خواهند بود هر قدر بباغ نزدیک میشدم باشکوه تر در نظرم جلوه گر میشد وقتی به پای دیوار باغ رسیدم عظمت دیوار های کناره ای آن چنان مرا به حیرت

این باغ چندست به و زارت اطلاعات و کلتور تعلق گرفته است و امید میرود در تر میم آن توجه بعمل آید .

با خود گفتم یکاش برفیاك همراه میداشتم تا بامهای پر برف آنرا پاک می نمودم .

تیم یا بازار سر پوشیده خلم که در آن یکصد و شصت و پنج بشقاب و بیاله قاشقاری کار شده است تاریخی و دیدنی است .

این تیم دارای چهل و چار دکان و چارده صفحه میباشد .

هر سیار و یا مسافری که به ولسوالی خلم نزدیک شود بطرف راست سرك عمارت باشکوه و با عظمت تاریخی را ملاحظه میکند که حتما از خود و یارهای همسفر خود می پرسد آنجا کجاست ؟ به چه نام یاد می شود ؟ چقدر زیبا و دیدنی ! چه با شکوه و با عظمت !

من برای بار اول به دیدن یکی از اقارب که تازه با نجا تبدیل شده به آن شهر قدم می گذاشتم وقتی موترما به خلم نزدیک میشد چشمم به دیوار های مستحکم و مر تفع احاطه ای خورد که از آن عظمت شکوه و جلال تاریخی هو یدابود از کسیکه بهلویم نشسته بود پرسیدم آیا ولسوالی خلم جا های دیدنی و تار یخی دارد در حالیکه با دست آن دیوار های مستحکم را بمن نشان میداد گفت، بلی



شباغلی محمد ظا هر قاید بناروالی
خلم که بحیث مدیر مسئول جریده
جهان نما هم کار می کند .

مسا فرین خار جی بگذراد علاو تامی
تواند چنین جا هاراقوروغ کند و برای
دیدن آن به خار جیها تکت ادخال
بدهد تا یک منبع عا یداتی برای ریاست
گرخندوی شود . گفته می شود تیم
سرپوشیده خلم در عهد امانی لیلان
شد و آنرا عبدالکریم خان والی
خریداری نمود که بعدا به علی احمد
خان ورثه او تعلق گرفت قرار یک
راپور دیگر مبلغی که عبدالکریم خان
در بدل این تیم از حکومت بدست
آورد یک لک و چهل و پنج هزار افغانی
بود اکنون این تیم متعلق به حکومت
است و دکانداران کرایه نمیبور دارند
و هر گاه دکانداران تعهد نمایند
این منطقه را پاک و نظیف نگه دارند
نباید هم از آنها کرایه گرفته شود
چه ریش سفیدانی که درین دکانها
نشسته اند هم رهنمای خوبی برای
توریست ها و خارجی ها میباشند و هم
آنها کسانی هستند که از سالهاست
پدران شان در آنجا دکان داشته
اند . طوریکه یکی از دکانداران
اظهار نمود «اعلیحضرت معظم
همایونی یا شاه محبوب ما هم
ازین تیم دیدن نموده و به و کیل
جوان هم شباغلی شجاع ا لدین
فرموده بودند . که «این تیم را
وسعت بد هید و نگذارند و لیسوالی
ویران شود و از بین برود» و لیسوالی
خلم شنا روا لی جوانی هم دارد که
کتابخانه ای را در خلم افتتاح نموده
و درین او آخر به حیث مدیرمسئول
جریده جهان نما نیز کار می کنند

دیواران شدن است

تیم یا بازار سرپوشیده خلم - بالا
حصار قدیم خلم - مدرسه میرولی
(مدرسه خشتی) و دروازه قدیم شهر
خلم را نام برد - بالا حصار قدیم خلم
یکی از بنا های تاریخی است که در
سال ۱۲۰۸ هجری قمری تهداب
گذاری شده و میگویند تاشقرغان یا
خلم باسم همین قلعه سنگی یا بالا
حصار مسمی شده است چه سنگ
راتاش و قلعه راتاشرغان گویند که
همان قلعه سنگی از آن اشتقاق می
شود و ساحة خلم باستان و این منطقه
بنام همین قلعه یا بالا حصار یعنی
تاشقرغان یاد شد مدرسه میرولی
که مشهور به مدرسه خشتی است هم
یکی از آثار تاریخی و دیدنی خلم است
که در سال ۱۲۵۵ هجری قمری به
سبک معماری همان زمان اعمار شده
است .

تیم یا بازار سرپوشیده خلم در
خورد هر گونه تمجید و توصیف است
این تیم دارای چار دهلیز و یک گنبد
میباشد طوریکه یکی از ریش سفیدان
اظهار نمود این تیم در زمان میر
محمد امین بیگ والی یکصد و چهل
و یک سال پیش اعمار شده است تیم
مذکور دارای چهل و چار دکان و دروازه
صفحه چهل و یک در گنبد آن تقریباً
یکصد و شصت و پنج نعلبکی - پیاله
و بشقاب قا شکاری به شکل موزونی
کار شده که اکثر آنها شکسته و از
بین رفته است در وسط گنبد غوری
بزرگی نصب شده است خود گنبد
به سبک خاصی معماری شده هنوز
هم در دکانها صفحه چلهای آن
مردم نشسته و تو لیدات خلم را به
داخلی ها و خارجی ها عرضه میکنند این
بازار دیدنی و جالب است گمان نمیرود
چنین جایی در کدام نقطه دیگر
افغانستان بچشم بخورد ریاست
گرخندوی را لازم است تادرمورد چنین
جایهای تاریخی با مفلیت ها و لیفلیت
های به طبع برساند و بسد سترس

تقریباً به عرض دو متر تماشا چیرا
به منزل تحتانی و بام عمارت رهنمایی
میکرد در فرش این عمارت تخته
سنگهای بزرگی بطول یک متر کمتر
بازاده تر غیر منظم کار شده بودند
سقف اطاق های دیگر را چار تراش
های بزرگ پو شانیده است وقتی
ببام عمارت بالا شدم باتاسف دیدم
که نیم متر برف در گوشه های سایه
بام موجود است با خود گفتم یکبار
کدام برف پاک همراه میباشم تا برف
های این قصر زیبارا افتخار پاک می
نمودم ولی چکنم که چاره نداشتم
و کاری از دستم ساخته نبود .

خلاصه بادیدن این عمارت به معماران
و گلکاران که این باغ را در طول دو
سال اعمار نموده اند آفرین گفتم . از
یکطرف خوشحال بودم که موفق
بدیدن چنین باغ تاریخی شده بودم
ولی متأسر هم بودم که چرا باغی باین
زیبایی بدون سرپرست از خاطره
ها فراموش شده است چون از باغ
خارج شدم نجم الدین صالح و لسوال
جوان خلم را که شخص با دردی بود
ملاقات کردم او گفت گرچه از آمدنم
باین و لسوالی مدت کوتاهی میگذرد
و میدانم که اکنون این باغ به وزارت
اطلاعات و کلتور تعلق گرفته است
ولی در همین روزها از اهالی دعوت
خواهم کرد تا لااقل در مورد نگهداری
باغ این عمارت با و لسوالی همکاری
کنند قرار اظهار شباغلی مصلح ریاست
گرخندوی آرزو دارد این باغ را به
شکل هتل آبرو مند و مجهزی در
آورد که خار جیها و توریست ها را
بذیرایی کند .

من با آنها وعده نمودم که باینباغلی
کشکی وزیر جوان و دانشمند

اطلاعات و کلتور در مورد این باغ
صحبت خواهم نمود و این وظیفه
را انجام دادم .

از نقاط دیدنی دیگر خلم میتوان

پانزده یاده دقیقه رادر بر گرفت
باگادی در حرکت شدید من گمان
بردم دیوار باغ در جایی منهدم شده
ولی وقتی گادی در برابر دروازه
کوچک دیگری ایستاد خودش برایم
دست داد دروازه را باز نمود داخل
باغ شدم داخل باغ دلکش و زیباتر از
بیرون آن بود هر طرف درختان بزرگ
سرو در دو طرف جاده ها نظیر
بیننده را جلب می نمود پیش روی
عمارت حوض آب بزرگی معلوم
میشد بعد ازین که چند دقیقه فقط
من باغ را مشاهده نمودم بطرف
عمارت باشکوه آن پیش رفتم . دروازه
های قشنگ و بزرگ عمارت را همه
دود سیاه کرده بود و هر دروازه یا
باسیم یا ریسمان بسته شده بودند
بعضی دروازه ها را تنها یک پارچه
سنگ بسته نگاه داشته بود باید
باتاسف بگویم که درین باغ باشکوه
که یک باغ تورستی بشمار میرود
نه باغبانی بود و نه نگهبانی و حتی
با اصطلاح در آن پشه پر نمیزد خیر
پیش روی عمارت پارچه های خورد
چوب قطع شده زیاد دیده میشد و همین
میرساند که در باغ قبلا کسانسی
رفت و آمد کرده اند .

دروازه ها را یکی بی دیگر با عجله
باز میکردم از آن دیدن میکردم و دوباره
آنها را می بستم اطاق وسطی این
عمارت که از همه بزرگتر اعمار شده
بود با تخمین ۱۰ × ۱۲ متر اطاقی
مربع شکلی می نمود در قسمت های
بالایی از هر چار سمت چار دروازه
شیشه ای بالای این اطاق تسلط
داشتند این اطاق بایک گنبد بلند
پوشیده شده بود در وسط گنبد حلقه
بزرگ آهنی دیده میشد که بیانگر
قندیل های بزرگ بود که از آنها
آویخته شده بودند ولی در سقف
هر اطاق از همین حلقه ها موجود
بود از دو طرف عمارت زینه های

سوال افزایش جرائم و دهشت افگنی بین المللی

دهشت افگنان برای عملیات شان هیچگونه سرحد و حدودی قایل نیستند

انگیزه مبارزین فلسطین در عملیات تشدن آمیز

های استعمارگر داده نشده است هر گاه انگیزه عملیات تشدد آمیز امروزی را بدقت تحت مطالعه قرار دهیم معلوم میشود که اکثر این عملیات هدف سیاسی دارد تا اینکه جنبه روانی و سا یکولوژیک داشته باشد دوگرویلای فلسطینی اخیرا کنترل طیاره جت خط هوایی لوفت هو- نرای جمهوری اتحادی المان را بر فراز

ترکیه بدست گرفتند و تهدید کردند که اگر جمهوری اتحادی المان مبارزین فلسطینی را که از حادثه المپای میو نیخ تا حال نزد جمهوری اتحادی المان تو قیف میباشند رها نسازد طیاره رابا سر نشینان آن منفجر خواهند ساخت . مقامات المان فید رال بمنظور نجات افراد گروگان باین مطالبه مبارزین جواب گفتند .

یک افزایش جهانی در جرایم
جرایم تشدد آمیزنه تنها نگرانی هارا در جوامع متمدن غربی بخصوص ایالات متحده امریکا بار آورده بلکه خوف های از این ناحیه در اروپا - افریقا و آسیا نیز ایجاد شده است. جرایم جدیدسرحدات نمی شناسد و در زمینی ، آب و هوا میتواند صورت گیرد. بم های مکتوبی که در مالیزیا به صندوق پست افتاد بالا خره در سدن و لندن منفجر شدو هم بته

اختطاف ، دزدی ، قتل ، غارتگری ، و دهشت افگنی بطور روز افزون در سراسر جهان تو سعه یافته به مجرمین و دهشت افگنان موقع داد نایکجا متحدا کار کنند. اکثر افراد بیگناه قربانی حوادث است جهان برای عملیات دهشت افگنی نسل جدید خاتمه بی مشا هده نمی کند.

شان قلمداد میکنند کذا گروه مذکور عقیده دارند که عملیات دهشت افگنی در مردم بیدفاع ایجاد میکند و به عقیده ژان پال سار تر فیلسوف شهیر فرا نسوی دهشت افگنی میتواند جراحات وارد شده را تا حدی اتمام بخشد .

عده بی میگویند بیکاری ، فقر ، ظلم و بیعدالتی های اجتماعی منجر به مبارزات تشدد آمیز میشود .

دهشت افگنان معمولا کسانی هستند که دارای تعلیمات خوب بوده واکثرا آنها اشخاص حرفوی وار ستوگرات ها میباشند .

در ایالات متحده امریکا افراد سیاه پوست که از لحاظ حقوق مدنی عقده هایی دارند عملیات دهشت افگنی را پیش میبرند .

در کشور های افریقای امریکای لاتین و آسیا گروپ هایی مبارزه میکنند که حقوق شان از طرف کشور

بیطرف میباشند . مکتوب های که بعد از باز شدن در نقاط مختلف کشور های اروپای غربی منفجر شدند تنها عنوانی ادارات رسمی ارسال شده بود بلکه بر ای مو سسات انفرادی نیز فر ستاده شده بود .

درقبال افزایش این عملیات مصنو نیت دیپلومات ها نیز چلنج داده شده و حوادث کانادا ، یورگو ا جمهوری اتحادی المان ، ترکیه وار جنتا ین این خوف را شدت بخشید .

البته عوامل مختلفی برای عملیات دهشت افگنی امروزی موجود است که از آنجمله میتوان محرو میت های زمان طفولیت ، بیعدالتی های اجتماعی و مسایل جنسی را نام برد معبدا دهشت افگنان مخصوصا مبارزین فلسطین اهداف سیاسی را انگیزه فعالیت های دهشت افگنی

در جها نیکه اکثر با صلح و صفا زندگی میکند . دهشت افگنی ، قتل و چپاول عمیقانه در حیات مردم و ملل رخنه نموده است . اکنون دیگر تنها حکومت و طبقات بر سر اقتدار نیستند که بتوانند ایجاد خوف نمایند. بلکه یک شخص عادی به تنهایی یا به همکاری یک گروپ میتواند در اجتماع تولید خوف و دهشت نماید. این خوف میتواند در جاده سد ریک مسابقه ور زشی و در هوا ایجاد گردد. صرف نظر از اینکه این اشخاص مجرمین و یا گانگستر های حرفوی باشند صلح و امنیت جهان را تهدید میکنند باید گفت که حرکت جدید اکنون بسوی دهشت افگنی سیاسی است و بیش از هر وقت دیگر این امر محسوس است .

با ایجاد اخلاق جدید ، دهشت افگنان به خود حق میدهند تا در رسیدن با اهداف شان از هر وسیله دست داشته استفاده کنند و خود را نیز تبرئه نمایند دو سال قبل یک نطق جنبه مردم برای آزادی فلسطین گفت هیچگونه سرحدات سیاسی و جغرافیایی و یا محدودیت اخلاقی در مورد عملیات مردم بر ضد تجاوز موجود نیست . در جهان امروز هیچکس بیگناه نیست و نه کسی

مبارزین فلسطین و عملیات دهشت

افگنی :

اعراب فلسطین که از چندین سال آواره و بی سرپناه با کمک موسسات تعاونی ملل متحد در داخل کمپ ها حیات بسر میبرند به فعالیت های دهشت افگنی شان علیه اسرا ئیل و حاکمان انگلستان افزوده اند.

مبارزین مو سسه سپتمبر سیاه مبارزین فلسطین که مسؤولیت حادثه قتل میدان لیدای تل ابیب، ربودن طیاره خط هوایی جمهورییت اتحادی آلمان و حمله برقریه المپیا میونخ را متقبل شدند اخیرا سفارت اسرائیل را در بنکاک اشغال کردند.

مبارزین مذکور که با ما شیندار مسلح بودند وقتی سفارت رادر کنترل درآوردند که سفیر اسرا ئیل در خارج سفارت در يك مراسم حکومت تایلند شرکت داشت. آنها تهدید نمودند که اگر تل ابیب افراد جاپانی مربوط به گروه انتحار انگلستان را بایک تعداد مبارز فلسطینی دیگر که نزد اسرائیل توقیف میباشند رها نکنند پنج دیپلومات اسرا ئیلی را در بنکاک خواهند کشت سفارت اسرائیل به تعقیب حمله مبارزین تحت محافظ شدید قرار گرفت و سه صد عسکر و پولیس آن را محاصره کردند.

مبارزین در نتیجه مذاکره با سفیر جمهورییت عربی مصر و مقامات حکومتی تایلند از انگلستان به قاهره رفتند بهر صورت این حادثه خوف و دهشت زیادی را متوجه دیپلمات های اسرا ئیلی در کشور های خارجی نمود بطوریکه بعد از این واقعه سفارت خانه های اسرا ئیلی و خانواده دیپلومات های انگلستان در کشور های مختلف تحت حمایت شدید پولیس قرار گرفت تا از حمله مبارزین برکنار باشد.

داکتر کورت والد هایم سر منشی مو سسه ملل متحد در قبال افزایش عملیات دهشت افگنی این موضوع را داخل آجندای جلسات مجمع عمومی کرد و نمایندگان مختلف در آن مورد سخن را ندند.

جورج بو ش نماینده ایالات متحده ضمنی انتقاد از عملیات دهشت افگنی و

بقیه در صفحه ۷۷

به حقوق حقه آنها جواب گوید. مبارزین درصدد اند تا حامیان اسرائیلی نیز از این عملیات به نحوی از آنها متاثر شوند و با لایحه حمایت خود را از اسرائیل برگیرند.

یک رهبر مبارزین فلسطین عقیده خود را در زمینه چنین شرح داد: «ما باید با عملیات دهشت افگنی خویش غرب را تکان دهیم تا بیش از این از اسرا ئیل حمایت نکند. ما حاضریم برای نیل با هدف خود بمیریم».

چنانچه حمله بر میدان هوایی لیدای تل ابیب و حادثه المپیا میونخ عملی این گفته را ثابت ساخت.

در حمله بر میدان هوایی لیدای تل ابیب که توسط گروه انتحار جاپان و افراد مو سسه سپتمبر سیاه مبارزین فلسطین صورت گرفت بیش از (۲۶) نفر هلاک و زیاد تر از (۷۰) نفر مجروح گردیدند.

بین سال های ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۷ جمعا (۶۷) حادثه اختطاف طیارات در کشورهای مختلف جهان مخصوصا کشور های غربی را پور داده شده و از ۱۹۶۸ تا ختم ۱۹۷۱ جمعا (۷۵) حادثه ربودن طیاره ثبت شده است. ریکارد پولی که برای رهایی طیارات اختطاف شده دو گروه گان ها تادیه شده به پنج میلیون دالر بالغ شده است. حکومت جمهورییت اتحادی آلمان برای رهایی یک طیاره خط هوایی لو فت ها نزای انگلستان یک مبلغ گزافی را بر مبارزین عربی پرداخت و هم ایالات متحده امریکا مبلغ پنجصد هزار دالر را برای رهایی یک طیاره خط هوایی انگلستان و سر نشینان آن که برای دو بار در طرف روز در میدان هوا یی کیابا بزمین نشست، پرداخت.

ربایندگان طیاره ها که اکثر ابا سلاح مختلف مجهز میباشند بعضا رهایی افراد مربوط بدسته شان را در جمله شرایط شان پیشنهاد میکنند ربایندگان تهدید میکنند که در صورت عدم بر آورده شدن مطالبات شان طیاره را با سر نشینان منفجر خواهند ساخت.

ربایندگان طیاره ها که اکثر ابا سلاح مختلف مجهز میباشند بعضا رهایی افراد مربوط بدسته شان را در جمله شرایط شان پیشنهاد میکنند ربایندگان تهدید میکنند که در صورت عدم بر آورده شدن مطالبات شان طیاره را با سر نشینان منفجر خواهند ساخت.

با سلاح ذره وی مجهز خواهند شد. حتی بدون سلاح ذره وی، مجرمین با وسایل متعدد در جوامع موجوده ایجاد خوف و دهشت میکنند.

برایم جرم بطور عمومی در همه کشور ها رو با افزایش است. در جاپان سال گذشته عنا صر افرای یک تعداد افراد پیگناه را بقتل رسانیدند در بریتانیا که جرایم نسبت بسال ۱۹۷۰ در سال ۱۹۷۱ شا نزده فیصد بالا روت در تعداد حوادث قتل و سرقت افزوده شد. همچنان در جمهورییت اتحادی آلمان و سایر کشور های اروپایی، آفریقایی و آسیایی مثال های بسیاری از نمونه های جدید جرم موجود است در جمهورییت اتحادی آلمان علیرغم تشدید تدابیر امنیتی (۳۲۰) حادثه سرقت بانک صورت گرفت.

باید گفت که از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۱ جرایم بطور عموم بصورت قابل ملاحظه بالا روت. تعداد پولیس



و افراد امنیتی که هنگام زدو خورد با مجرمین بقتل رسیده اند نیز روز افزون میباشند.

اهداف جدید دهشت افگنی .

باید گفت بادر نظر داشت اوضاع متحول جامعه امروزی، اهداف دهشت افگنان نیز به پیمانهای زیادی از گذشته فرق نموده و اکثر اختطاف طیارات هدف سیاسی دارد.

در آیرلند شمالی، پروتستانت ها و کاتولیک ها از وسایل مختلف علیه هم استفاده میکنند و تا حال چندین عسکر بریتانوی و افراد غیر نظامی در نتیجه انفجارات متداوم و مبادله آتشباری هلاک شده است. مبارزین فلسطین در کنار و گوشه جهان فعالیت های دهشت افگنی شان را علیه افراد اسرا ئیلی اجراء میکنند تا اسرا انجام متجاوزین اسرائیلی

های خا شنخاش که در ترکیه زرع گردید قاچاق تریاک را در ایالات متحده امریکا باعث گردید.

همچنان ترا فیک ادو یه مخدره توسط ما جرایم اداه یافت و بعضا این کار همراه با عملیات دهشت افگنی صورت گرفت.

در جهان پر آشوب موجود مردم محروم با سانی دست بعملیات میزنند و امروز بیش از هر وقت دیگر ارتکاب جرایم بشمول قتل، اختطاف و سرقه میسر است.

ارتور بریمر در مار یلند جو رج والاس گورنر ایالت الاباما امریکا را که برای احراز نامزدی حزب در انتخاب ریاست جمهوری مبارزه میکرد مورد تیر قرار داد و جامعه نارام امریکا را بیش از پیش نارام ساخت.

محصلین تجدید پسند فاصله های دور را می پیمایند تا در تظاهرات تشدد آمیز شرکت جویند، مبارزین عربی از سوریه با اروپا میروند تا عملیات دهشت افگنی شان را علیه متجاوزین اسرا ئیلی عملی کنند چنانکه سفر هوایی روز بروز توسعه یافت و تعداد مسافرین زیادیه مسافرت پر داخت دزدی و اختطاف هوایی نیز افزایش یافت در سال (۱۹۵۲) تعداد مسافرین هوایی در امریکا به (۴۶) میلیون نفر بالغ شد در حالیکه در سال (۱۹۷۱) این رقم به (۳۲۵) میلیون افزایش یافت و اکنون روزانه (۵۰۰۰۰) مسافر در میدان هوایی جان اف کندی در نیو یارک فرود میابند.

قاتلین اکنون با سانی میتوانند تا از طریق هوا اهداف شان را بدست آورند. روزانه در مطبوعات جهان اخباری نشر میشود که یکدسته ربایندگان مسلح طیاره را اختطاف کردند و رهایی طیاره و عمله آنرا بادر یافت چند میلیون دالر مربوط ساختند.

افزایش جرایم تشدد آمیز از یک نظر نتیجه میسر بودن سلاح میباشند اکثر اختطاف کنندگان با تفنگچه تفنگ، ما شیندار سلاح بوزاکاو مواد منفجره مسلح میباشند. بد بختانه خوف های موجود است که مجرمین و دهشت افگنان در یک دوده آینه

شاهان و شهبان

ابراهیم بن

خانه بحکمتی در آرد ! اما این عجب در شکار گاه صیدی بوی گفت ترا
است که تو با جامه طلسم و د یسا برای دیگر کار آفریده اند ! ازین
بر تخت شاهی خفته خدای رامیخواهی صدا بخود لر زیده از علایق دنیوی
این سخن گفت و غایب گشت سلطان دامن بر چید .

ازین حرف بفکر فرو رفت و همان در رساله شرح حال ابراهیم ادهم
لحظه ترك سلطنت گفت و سر بر صحرا عارف بلخی زیر عنوان حکایات
وروا یات منسوب بوی بیش از سی

در اثنای راه شبانی را دچار شده حکایت دلچسپ و خوا ندنی ، هر يك
جامه های خود را بدو بخشید و جا مه دال بر حق پرستی و بزر گواری این
اورا بعوض گرفته پوشید و بمر و رفت و از آنجا به نیشاپور آمده در غاری
مسکن گزید . روز های پنجشنبه از آنرا ذیلا نقل میکنم :

غار بر آمده همزم جمع میکرد و می فروخت زمانی پشواره ی همزم بدو شد در
نیم بهای آنرا بفقرا داده نیم آنرا بازار مکه معظمه ایستاده بود که
قوت خود می ساخت . و روز های شخصی از بلخ آمده و او را بشناخت
جمعه به مسجد آمده بعد از ادای نماز گفت : « ای سلطان از سلطنت بلخ
در آن غار باز میگشت . چراخود را باین محنت افگندی ؟ »

بعد از چندی بمکه معظمه رسیده سلطان دست بدان پشواره زد تمام
بخد مت فضیل مشرف و بکمالا ت زر شد و پشواره را بدور انداخته
اطنیه فایز گشت . گفت : « رزق حلال امروزه را تلف

آثار البلاد در سبب ترك سلطنتش کردم ... و ادنی ترین چیز یکه از
قصه صید را می آورد که در دیگر ترك سلطنت یافته ام این است . »

ژوندون

در نسب این شهزاده ای بزرگمنش و بلخ عارف عالی مرتبه ی اسلام روایات
مختلفی هست . از جمله دایرة المعارف اسلامی نسب او را ابراهیم بن ادهم
بن یزید بن جابر تمیمی عجلای بلخی بنیویسد ، طبقات الکبری ابراهیم
بن ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی مینگارد . سایح طنجه ای در نسب
وی مینویسد :

« چنانکه مردم پنداشته اند پدر ابراهیم از خا نواده ی ملوک نیست و پادشاهی بلخ از جد مادری بوی منتقل شده و ادهم از فقرای صالحین
بوده است . (۱) کنیت ابراهیم ابو اسحق ، و مرید فضیل عیاض (رح)
متوفی ۱۸۷ هـ بوده است . گویند پدرش ، ادهم نام ، قلندری بود و
بسیاحت میکرد و نید که راجع باز دوا جش بادختر پاد شاه بلخ
(مادر ابراهیم) داستان جالبی آورده اند و نقلش در اینجا طول میکشد : (۲)

شبی بر تخت سلطنت بخواب راحت آر میده بود که سقف خانه
بجنبید ، سلطان بیدار گشت و آواز داد که کیست ؟ شخصی در جواب
گفت : « شتر گم کرده ی خود می جویم ! »

سلطان گفت : « ای مرد نادان ! شتر بر بالای بام قصر شما می

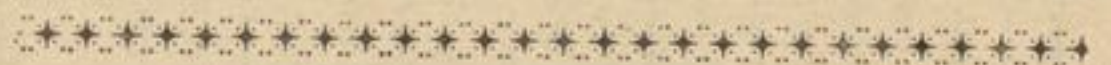
چگونه میتواند بیاید ؟ جواب شنید که « ای غافل خداوند قادر است اگر خواهد شتر را بر بام

۱- تحفة النظار ج ، ص ۵۵

۲- این داستان حیرت انگیز را در رساله شرح حال ابراهیم عارف گردون قباب ، تالیف استاد ابراهیم خلیل مطالعه فرمایید .

دجانت شاعر

ادهم بلخی



حکایت دیگر :- چینی که از بلخ برآمد و چندگاه در کنار دجله متمکن بود امرا و وزرا با خیل وحشم دنبالش آمده دیدند که خر که خود را بخیه میزد . اصرار میکرد دند که باز بلخ آید . قبول نمی نمود . بالاخره چون مبالغه از حد گذشت سوز نیکه در دست داشت بد جله افکنده گفت : «اگر این سوزن را از در یا کشیده آوردید آنچه میگویند چنان میکنم» آنها دانستند که درین باره اقدامی سود ندارد . پس فرمود : «ای ماهیان دریا ! سوزن من را بیارید» فی الحال هزاران ماهی سوزنها بد هان برآمدند که همان سوزن نیز در آن جمله بود . سوزن خود را گرفته آنها را رخصت کرد و بحضور فرمود که مرا خواهش پادشاهی بلخ نیست بروید و هر که را شایسته آن دانید مقرر سازید !!

پس آنها حیران واپس برگشتند آثار البلاد و اخبار العباد نیز این قصه را می آرد گرچه کتب تاریخ شاهان از پادشاه بودنش ذکر نمیکنند مگر میتوان گفت که عموم تذکره نویسان عربی و دردی و غیره السنه که بر پادشاه بزرگترین عرفا میدانند .

بودنش در بلخ شهادت داده اند در ین مورد مر تکب اشتباه شده نخواهند بود . چه امارت وی از سوی پدر منتقل شده باشد چه از جانب مادر مثلاً سیاح معروف ابن بطوطه در سفر نامه و سلطان حسین میرزا در مجالس العشاق ، قبت الا سلام بلخ را مقر سریر سلطنت او میگویند .

زینت المجالس و گنج تاریخ و غیره ابرا هیم بن ادهم را شاه و شهزاده بلخ گفته و به صفت تارک سلطنت نامش را میبرند و هر کدام کهو بیش داستانهای مختلف و قصص عجیب و غریب از وی آرند که بهیچیک جای تردید نیست ، چنانکه ابوالمعانی بیدل (رح) گوید :

منتشای کار از خود رفتگان معلوم نیست .

منزل این کاروانها از تصور برتر است

خلاصه این شاه خدا پرست و عارف گردون قباد بلخی در میان همه مسلمانان نژاد های مختلف شهرت بسیار داشته و پرا یکی از معاریف مشایخ تصوف و جزو هفت تن از بزرگترین عرفا میدانند .

استاد محمد ابرا هیم خلیل در صفحه ی پنجاه و یکم رساله و خویش توضیح میدهد که از ین عارف گرامی جز کلمات قصار عارفانه و نکات پر مغز صوفیانه اثر دیگری سراغ نیست خصوصاً شعر ،

اما شاعری میرزا محمد ابرا هیم نام داشت و بمناسبت نام خود بان سالک مقانی تخلص ادهم اختیار کرد که این ابیات ازوست :

زمستی غلط کرده بودم رهی
فتادم قضا را به بیت الهی
مرا زاهدی سوی محراب خواند
ز زهدش دماغ تر م خشک ماند
ندایی بر آمد ز میخانه ام
تراکی سر صحبت زاهد است
تو شاهد پرستی خدا شاهد است

مگر در صفحه ی دهم همین رساله زیر عنوان طرز معیشت او بعد ترک سلطنت چنین تذکری بعمل آمده است :

چون از سریر امیری بحصیر بقیری نشست و بادر و یشان و طریقه حیات ایشان پیوست ، گفت :

از نعمت این جهان ثنای تو بس است
وز نعمت آن جهان لقای تو بس است
و با آنکه چنگ قوی بعروة الوثقای تو
کل زده بود نمیخواست که قوت

لایموت غیر از مردستر نج تهیه شود از یثرو هیزم کشی ، درو گری باغبانی و غیره کار خلق الله را بر خود روا دانسته از اجرت آن اعاشه خویش و نفقه ی در و یشان را فراهم می نمود .

مدفن عارف بلخی : سدر تار یخ رحلت این شهزاده ی یزدان پرست اختلافات زیاد است ولی آنچه قرین حقیقت است بین سالهای (۱۶۱۱-۱۶۶۶م) میباشد . یاقوت در معجم البلدان جلده صفحه ۱۷۸ چاپ مصر چنین گوید : «محمد اسمعیل بخاری گفت ابرا هیم ادهم در سال ۱۶۱۱ ویات کرده و دفن شد به سوقین که قلعه ای از بلاد روم است .»

و بروایتی به مقبره ی حضرت لوط (ع) ، ابن بطوطه سیاح معروف از چشم دید خویش مدفن او را در جبله (موضعی است بساحل غربی دریای شام) میگوید . دارا شکوه نیز در سفینه الاولیا جبله ی شام و بروایتی در بغداد مینویسد . دایرة المعارف اسلام می گوید استناد به آغانی نموده از قول محمد بن کنانه شاعر معروف کونی که خواهر زاده ی ابن ادهم است و در سال ۲۰۷ ه و فات یافته و اشعاری در مرثیه و مدایح و شجاعت و حسن اخلاق امامای خود سروده و مدینش را شهر غربی معروف به جباه میگوید .

ژوندون



بارجال سیاسی جهان آشناشوید



نیکتا خرو شخف:

نیکتا خرو شخف سیاستمدار روسی متولد سال ۱۸۹۴ فارغ التحصیل آکا دمی صنعتی مسکو و در سال ۱۹۱۸ بحزب کمو نیست پیوست. در امور مر بوط بحزب در مسکو و او کراین فعالیت فراوانی از خود نشان داد. از سال ۱۹۳۲ الی ۱۹۳۷ منشی عمو می کمیته حزب کمونیست شهر را بعهده داشت و از سال ۱۹۳۷ الی ۱۹۵۳ لیدر اول حزب بود. در سال ۱۹۳۴ عضویت کمیته مرکزی حزب کمو نیست اتحاد جماهیر شوروی را پذیرفت و ارسال

بقیه در صفحه ۷۴



احمدسو کار نو

سیاستمدار اندونزی متولد سال ۱۹۰۱ فارغ التحصیل بو هستون باندوک. از سال ۱۹۲۷ فعالیت های ناسیونالیستی خود را آغاز نمود و بعد به پیشمواپی و ریاست حزب نیشنل اندونزی رسید و چون در سال ۱۹۲۹ فعالیت های این حزب ممنوع گشت وی نیز دستگیر و پس از محاکمه بجا رسال زندان محکوم شد (۱۹۳۰) اما در سال ۱۹۳۲ مورد عفو قرار گرفته و آزاد شد و مجددا بحزب اندونزی پیوست و بعد به پیشمواپی حزب نایل آمد برای بار دوم

بقیه در صفحه ۷۴

آیا به ازدواج آماده هستید؟



مرحوم فاروق صمدی

تراژیدی بی از مرگ یک جوان ناکام

در ظلمت ترس آور هستی موجی از ماتم و اندوه میبارد، خورشید دیگر آن فرو زندگی پیشین را ندارد تا بش مطبو عش را از دست داده و شعاع سنگین و نیمه جان آن در کرانه نا پیدای طبیعت میلغزد. در

بقیه در صفحه ۷۴

نظر به وعده که در شماره گذشته به شما خوانندگان ار جمند داده شده بود. اینک در این شماره جوابات (آیا به ازدواج آماده هستید) را خدمت خوانندگان تقدیم میشود.

حالا جوابات شما را مقابل سوالات متذکره از نظر میگذرانیم. جوابات شما باید یا بلی یا نه باشد اگر تعداد جواب بلی زیاده از (نی) باشد برای ازدواج حاضر هستید دارای یک شخصیت رسیده و صاحب نشاط هستید در حیات عایلو از مشکلات نجات یافته میتواند دارای نزاکت و تمام مزایای سعادت شخصیکه با آن ازدواج نموده این صاحب هستید و همسر تان را در تمام قرارها طرفدار بوده و از هر نقطه نظر در تمام حیات با اعتماد و اطمینان او را تقویه میدارید - خلاصه برای ازدواج حاضر میباشید دوم اگر تعداد جوابات بلی و نه در یک سویه باشد. تمام مزایای ازدواج را صاحب هستید اما از طرف دیگر طرف که شخصیت شما را مخفی نگه بدارد نیز صاحب هستید اگر بایک شخص به تمام معنی فهمید ازدواج نمائید، مسعود خواهید بود در ماه اول ازدواج احتمالا بعضی مناقشات فکری بمیدان می آید اما از سیاست استفاده نموده به شرایط جدید حیات خود را آماده سازید این دوره هم گذشتنی است بالای بعضی پرنسیپ های حیاتی فشار آوردن غلط است فراموش نکنید که زندگی مثلیکه فکر و خیال نموده اید نیست. سوم اگر تعداد جواب نی زیاد تر از بلی باشد اگر حقیقت گفته شود باید صبر نموده فوراً از ازدواج نکنید و در صورت اقدام به ازدواج حیات شما به مضیقه و مشکل خواهد گذشت برای بدست آمدن حاکمیت

بقیه در صفحه ۷۴

والیبال



باهنرمندان سپینها آشنا شوید



سوفیا لورن

سوفیا لورن در بیست سپتا مبر سال ۱۹۳۴ در رم متولد شد. او تا سالهای ۱۹۵۵ ستاره گمنامی بود.

سوفیا لورن برای اولین بار در فیلم های ایتالیایی شرکت جست، و پس از بازی در فیلم «آیدا» بود که

قدم بجاده شهرت و معروفیت نهاد او تا سال ۱۹۵۶ در بیست و هفت

فلم های ایتالیایی شرکت نمود و در پایان سال مزبور به امریکا رفت و از

آن تاریخ به بعد در زمره بزرگترین ستارگان سینما درآمد.

آثار مهمی که سوفیا در امریکا بازی کرده است عبارتند از:

افسونگر دریا، غرور و شهوت، کلید، خانه قدیمی، «دیروز، امروز و فردا» از دواج ایتالیایی و غیره.



چارلی چاپلین

چارلز اسپنسر چاپلین با نام اصلی چارلز تو نستاین در سال ۱۸۸۹ در لندن متولد شد. از هفت

سالگی در روی صحنه کاباره ها ظاهر گردید و با تروپ های سیارنمایشی به مسافرت در انگلستان پرداخت، در سال ۱۹۱۰ در تروپ نمایشی

«فرد کارنو» استخدام گردید و با همین تروپ به امریکا رفت. در سال

۱۹۱۳ در فیلم های موسسه فیلم سازی کی استون شرکت نمود.

اولین فیلم او «تدارک زندگی» نام داشت. سپس به موسسه فیلم سازی رسائی رفت (۱۹۱۳). در سال

۱۹۱۸ موسسه فیلم سازی چارلی چاپلین را افتتاح کرد.

چارلی بیشتر از پنجاه و هشت فیلم را در کمپنی های مختلف کار کرده است.

خصوصیات زمین، توپ و جال.
زمین مسابقه هجده متر طول و نه متر عرض دارد، در صورت تیکه مسابقه در سالن صورت گیرد با همین اندازه و ارتفاع سالن حد اقل هفت متر خواهد بود. خطوط سفیدی که به عرض پنج سانتی متر کشیده میشود جزء زمین بازی است.

زمین مسابقه به دو نیمه تقسیم میشود و هر نیمه به فاصله سه متر از خط وسط مجزا میگردد و این ناحیه (نزدیک به جال) را ناحیه حمله می نامید و محل «سرویس» که توپ آغاز را میزنند در گوشه سمت راست هر نیمه زمین بیرون خط انتها قرار دارد.

توپ:

قطر آن از ۶۵ تا ۶۸ سانتی متر و وزن آن ۲۵۰ تا ۳۰۰ گرام میباشد.

جال:

۹ متر طول و یک متر عرض دارد ارتفاع جال از سطح زمین تا بالا (آخرین قسمت) برای مردان ۲٫۳۴ و برای خانمها ۲٫۲۴ متر است.

بازیکنان:

هر تیم از شش بازیکن تشکیل میشود و حد اکثر شش بازیکن احتیاطی هم دارد. هر تیم یک کاپیتان دارد که فقط کاپیتان میتواند با داور مسابقه مذاکره کند.

مسابقه: مسابقه ها زسه دوره تشکیل میشود. و به پنج دوره نیز ادامه پیدا میکند. هر دور بازی یا گیم با پانزده امتیاز پایان می یابد.

مؤسس این ورزش «ویلیام جی مورگان» معلم و ورزش ما ساجوست آمریکا میباشد.

این ورزش در جنگ اول بین المللی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) از امریکا به اروپا توسط عساکر امریکا انتقال پذیرفت، والیبالی که امروز بازی میکنند با والیبالی پنجاه سال قبل تفاوت زیاد داشت.

فدراسیو جهانی والیبالی پس شد.



كاوشهای کیهانی اتحاد شوروی



«گامارین» باطراح بزرگ کیهانی اتحاد شوروی «کورولیف»

امر کاوشهای کیهانی چنان خطیر و عظیم است که برای هیچ کشوری ممکن نخواهد بود

تا این امر بزرگ را به تنهایی به پیش برد. به سخن دیگر، پیشرفت در زمینه کاوشهای

کیهانی، در پرتو همکاریهای نزدیک جهانی پرشتابتر خواهد بود.

ما بیکر ما پذیرفته شده است بارسیدن پرتو اندیشه آدمی به گوشه های دور دست کیهان، مرزهای زمین در هم شکسته میشود و آدمی میخواهد در مرزهای پیچیده ترجمان رافاش سازد. پانزده سال از روزی سپری شده است که «بیپ بیپ» های اسپوتنیک اتحاد شوروی دمیدن سپیده عصر کیهان را اعلام کرد. امروز شماره وسایلی که به کیهان رفته و یا هنوز در کیهان در حال گردش هستند، از هزار فرونی میگیرد. درین میان شش صد تا ازین وسایل مال اتحاد شوروی بوده است در حال حاضر، ارزش عملی کاوشهای کیهانی دیگر برای همه آشکار و هویدا گشته است. تا این لحظه شش کشور یعنی اتحاد شوروی، اضلاع متحده امریکا، فرانسه، جمهوریت توده یی چین، جاپان و بریتانیا، میتوانند قمرهای مصنوعی خودشان را به فضاء بفرستند. به همین صورت، عده زیادی از کشورهای دیگر نیز در کار کاوشهای کیهانی به شکلهای گوناگون مشغول هستند. ولی بااینهمه در نظر باید داشت که امر کاوشهای کیهانی چنان خطیر و عظیم است که

مادر میانه دهه دوم عصر کیهان زندگی میکنیم. در واقع، هر روز که میگذرد، سینه کیهان با موشکهای حامل سفینه ها دریده میشود. کیهان نور دان دلیر به مأموریتهای کیهانی میرود و پیشا هنگام راه کیهان به سفرهای دور و دراز در جهان ما میپزدازند. آدمی بیش از پیش به فضای خارجی دست مییابد.

همه این تلاشها امروز به حیث بخشی از زندگی ما، بخشی از انکشاف



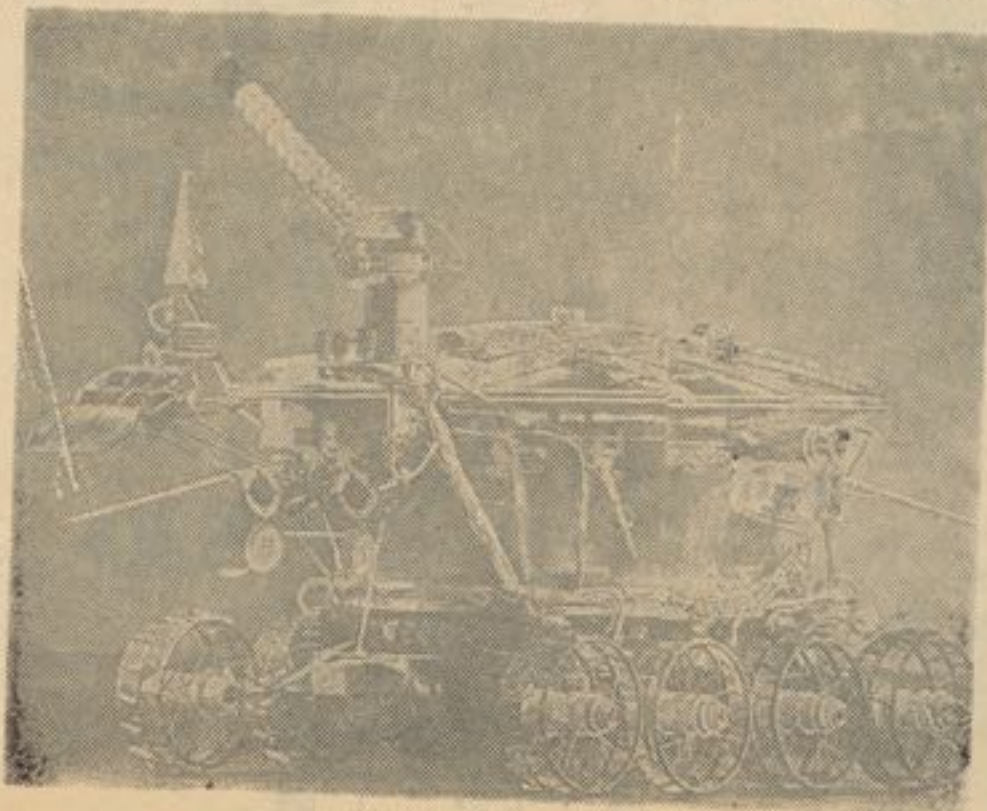
نمونه یی از قمر مصنوعی سلسله «کوزموس»

هیچ کشوری نخواهد توانست آن را به تنهایی به پیش برد. به سخن دیگر، پیشرفت در زمینه کاوشهای کیهانی، در پرتو همکاریهای نزدیک جهانی، سخت پرشتابتر خواهد بود.

سفر کیهانی نخستین اسپوتنیک، به ذات خودش هدفی نبود، زیرا هر آزمایش اتحاد شوروی در کیهان تنها بخشی از برنامه ییست که به سود دانشهای زمینی و اقتصاد ملی درین سرزمین جامعه عمل میپوشد. به سختی میتوان در زمینه تلاشهای آدمیان ساحه یی را یافت که از کاوشهای کیهانی تاثیر بر ندارد. خواه این ساحه میتیورو لو جی باشد و یا زیست شناسی. خواه اقلیم شناسی باشد یا طب. خواه زمین شناسی باشد و یا مخابره رادیویی. ما تا کنون راه درازی را پیموده ایم: از نخستین قمر مصنوعی ساخت بشر و نخستین مسافر کیهانی تا به کاوشهای سطح مهتاب و آزمایشگاه های چرخنده به گرد زمین. و ما ازینکه در جستجوی های کیهانی نقشی

داشته است. درین میان میتوان گفت: نخستین قمر مصنوعی که از زمین برخاست، ساخته اتحاد شوروی بود. نخستین سفینه یی که بایک انسان به کیهان رفت، از اتحاد شوروی بود. نخستین عکسهای از پهلو ی تاریک مهتاب توسط شوروی به دست آمد. نخستین بار کیهان نوردان اتحاد شوروی در فضا به قدم زدن پرداختند. نخستین نشست آرام بر زمین ماه توسط افزارهای ساخت شوروی عملی گشت. به همین صورت، نخستین نشست آرام بر سطح هره و مریخ محصول کار دانشمندان اتحاد شوروی بود. بر نامه کاوشهای کیهانی اتحاد شوروی به سه بخش اصلی تمرکز یافته است: نخست، کاوش فضای

بقیه در صفحه ۷۶



«لوناخود» اول که مدتی بر سطح ماه گشت و گذار کرد

شهرزادگان مونا کا پیروز شدند

مسابقات شناوری پیش از المپیا در مونت کارلو



مونا کا سرزمینی ساحلی است که در دماغه بحر مدیترانه در جنوب شرق فرانسه موقعیت داشته و کشور توریستی ایست که مرکزش مونا کا میباشند نوع حکومتش شاهزاده نشین بوده زبان رایج آن فرانسوی و ایتالوی میباشد تعداد جمعیتش ۲۳۰۰۰ نفر است

مونت کارلو محل تفریحی و منطقه ای معالجوی است که در مونا کا موقعیت دارد. شادخت کوچک شناور در خط در مسابقه شناوری فاصله ۲۵ متری مقام اول را کما می کرد. شادخت شتی فلنی ۷ ساله (تصویر بالا) که اول زینه پیروز متدان ایستاده بود.



شادخت کوچک پس از احراز مقام اول در شنا

ازخون که

صرف چند پوسته خانه محدود در مرکز وجود داشت و بس

وتیلفون تحت اثر وزارت داخله تشکیل گردید و يك نفر متخصص انتظار می از خارج خواسته شد. در هر يك از ولایات، حكومت های اعلی و كلان يك يك داکخانه (پسته خانه) تاسیس گردید. داکخانه مرکز درین وقت در عمارت متصل شامه دو شمشیره واقع بود.

تکتهای پستی به انواع مختلف به شکل موازنه تر طبع گردید. همچنان مهر های فلزی برای مرا سلات راجستری تهیه و مورد استعمال قرار داده شد.

مرا سلات عادی در غرقه ها مورد قبول واقع و از سال پسته های عادی توسط داک های سوار و پیاده و پسته های فوق العاده توسط پسته بر دار طبق سابق جاری گردید.

در سال ۱۹۲۵ بین کابل و ننگرهار بجای پسته رسان های پیاده برای اولین بار پسته توسط موتر حمل و نقل گردید و يك دفتر تبادل سز حلی در تورخم تا سیس یافت.

از همین تاریخ به آمران دوایر پستی در مجالس مشوره ولایات حکومت های اعلی و حکومت کلان به صفت اعضاء حق شمول داده شد. این اجرا آت تا اواخر سال ۱۹۲۶ دوام داشت اما از اواخر سال ۱۹۲۷ یعنی از آغاز اغتشاش داخلی تا اخیر آن جریان امور پستی بصورت غیر مرتب تحت اداره مرکز صورت میگرفت.

در زمان انقلاب هیچ نوع تکت پستی طبع و منتشر نکر دید چه در موقع ضرورت از تکتهای سابق

قاصدان چا پار که مکاتیب فوری و ضروری دو لتی را با اسب بنام (پسته بردار) حمل مینمودند سازمان و لوازم مخصوص چرمی تهیه گردیده بود.

پسته رسان های پیاده سر نیزه هائیکه دارای زنگوله ها بود داشتند و پسته رسان های سوار يك شمشیر هم میبستند. این ترتیب تا سال ۱۹۰۷ دوام کرد.

در سال ۱۹۰۸ در عصر امیر حبیب الله خان امور پستی انکشاف بیشتری نمود، تعداد پسته خانه ها و خطوط پستی و همچنان حرکت مرا سلات و انواع آن افزایش یافت و تکتهای پستی مرغوب چاپ گردید بر علاوه ارسال و مرسل پست کارتها، کارت لیتر ها و پارسل پست هم در داخل مملکت مروج شد. یکنوع تکت مخصوص برای مرا سلات دو لتی بکار افتاد. مهر های تاریخ داری که بر علاوه اسم مبداء کلمه باطل شد در آن حاک شد بود مورد استعمال قرار گرفت و دفتر پست به (داکخانه) مسمی گردید. يك پسته خانه مو سوم به داکخانه دولت خدا داد افغانستان در پشاور تاسیس یافت که مرا سلات مملکت به خارج از آنجا صورت میگرفت. امور پستی تا سال ۱۹۱۷ به همین ترتیب جریان داشت ولی در عصر اعلیحضرت امان الله خان (۱۹۱۸) توسعه بیشتری کسب کرد به این ترتیب که يك اداره مرکزی برای انتظام و واریسی امور مخابراتی و يك مدیریت بنام مدیریت پست و تلگراف

جریان پست مر بوطه به تکمیل شدن تعداد مکاتیب بود، مکاتیب دولتی که کلمات «فوری و ضروری» روی آن نوشته شده میبود به قسم پسته فوق العاده شناخته میشد و از طرف پسته رسان های سوار (چاپار) انتقال میافت.

توزیع مکاتیب توسط اشخاص بنام نامه رسان صورت میگرفت. بین شهر های بزرگ مملکت ارتباط پستی قائم نبود، هر وقت ارسال و مرسل مکاتیب دو لتی لازم میشد نامه رسان ادارات دو لتی به این کار میپرداخت، ارتباط پسته همچنان با خارج کشور قائم نبود، اما وقتی ارسال کدام مکتوب به کدام کشور دیگر لازم میشد قاصد مخصوص به این کار میپرداخت.

این اجرا آت تا سال ۱۸۷۸ دوام داشت ازین وقت تا ۱۸۹۱ انتقال پست متوقف بود و اگر از سال مکاتیب به کدام موضع ایجاب مینمود بوسیله قاصدان سوار (چاپار) اجرا میگردد. در سال ۱۸۹۲ در عصر امیر

عبدالله رحمان خان دو باره امور پستی جریان یافته بشکل منظم درآمد. درین وقت يك پسته خانه مرکزی بسط در سمت جنوب ارگ تاسیس شد که در شماره قبلی هم از آن تذکر دادیم و ۳۶ نوع تکت پستی مختلف رایج گردید که در کاغذ باریک و ملون به طبع میرسید، مکاتیب دولتی بدون نصب تکت با نشان مخصوص دولت قبول میشد. برای



تأمین و توزیع

دراکثر نقاط کشور پسته‌خانه‌های متعددی تاسیس گردیده است

توسط موترهای پست، پارسل پست‌ها بین ۲۰ تا ۲۰۰ کیلوگرام قابل قبول پنداشته شد.

در سال ۱۹۶۶ مراستله فضایی برای خارج به تخفیف محصول قبول گردید و از سال و مر سول پست عادی برای مالک خارج از طریق پاکستان جاری شد. به همین ترتیب برای حمل و نقل پسته بر علاوه سابق بیست و دو خط پستی مستقیم و موتر رو تدریجا اعمار گردید که هر یک بین ۱۰۰ و ۵۰۰ کیلو متر طول داشت، ساختمان عمارات پستی نیز متدرجا انکشاف نمود چنانچه در مرکز و لایات و حکومات اعلی و بعضی حکومات کلان پسته‌خانه‌های عصری اعمار گردید.

همچنان تعمیر مابقی پسته‌خانه‌ها در حکومات کلان طبق پلان سه تدریج اعمار شد. در مرکز بر علاوه پسته‌خانه سابق یک پسته‌خانه بزرگ عصری که دارای تمام لوازم پستی بود اعمار یافت و چندین پسته‌خانه‌های شهری در شهر نوسان دارا لمان، چمن حضوری، جا ده میوند و بر یکوت تاسیس گردید. شعبه اداری پست در سال ۱۹۴۰ بنام مدیریت عمومی پست و در سال ۱۹۵۱ بنام ریاست پست ارتقا یافت که بر علاوه امور پسته‌خانه مرکزی پسته‌خانه‌های شهری مرکز را نیز سرپرستی می‌کند برای انتظام جریان پستی اداره مراقبت و کنترل پستی در سال ۱۹۳۶ تاسیس یافته بود.

با قید ارد

در سال ۱۹۲۸ - افغانستان عضو اتحادیه بین‌المللی پست شناخته شده و بتاسی از مقررات موضوعه اتحادیه مذکور، در باره مبادله وارسال و مر سول پستی باممالک همجوار موافقه‌های جداگانه عقد گردید.

همچنان در سرحدات افغانستان اداره‌های پستی تا سیمین گردید که به ترتیب آتی از آن نام می‌بریم.

الف - دفتر مبادله سرحدی تورخم مقابل لندی کوتل، دفتر مبادله سرحدی سیمین بو لدک مقابل چمن.

ب - دفتر مبادله سرحدی تاشکدر مقابل ترمز، دفتر مبادله سرحدی تور غندی مقابل کشک.

ج - پست ممالک خارج و تبا دله پسته‌های مذکور بوسیله دفاتر سرحدی متذکره با ساس مقررات مراستله هوایی برای ممالک خارجی از طریق کراچی فرستاده می‌شد. خلاصه امور پستی در داخل مملکت تا اواخر سال ۱۹۳۳ به همین ترتیب جاری بود.

از سال ۱۹۳۴ که مصادف به جلوس اعلیحضرت معظم هما یونی بود تحولات در خور وصفی در امور پستی کشور رو نما گردید که بعدا تا امروز انکشاف قابل ملاحظه نموده است، چنانچه در اوسط سال ۱۹۳۴ ریاست مستقل پست و تلگراف و تلفون بو وزارت مخابرات تعدیل گردید.

همچنان در خطوط انتقال پستی

استفاده بعمل می‌آمد. در اخیر سال ۱۹۲۷ یعنی آغاز سلطنت اعلیحضرت محمد نادر شاه شپید دولت به امور پستی توجه خاصی مبذول نموده و آن را نظم و نسق صحیح بخشید. در اخیر سال ۱۹۲۸ مدیریت عمومی پست، تلگراف و تلفون از وزارت داخله مجری و به شکل اداره مستقل در تشکیل دولت جاداده شد، چندی بعد این تشکیل به ریاست ارتقا یافت.

در سال ۱۹۲۹ موترهای سرویس پستی تهیه و از کابل به سمت تورخم و قندهار به کار انداخته شد. بعد یک تعمیر پسته‌خانه در مرکز پسته‌خانه‌های دیگری در ولایات بنساء گردید.

تمام انواع مراستله از قبل پست کارتها، جراید، مجلات، نمودارها، اوراق کار، پسته‌های کوچک به تمام مناطق داخل و خارج بصورت عادی، را جستری یک طرفه و دو طرفه، زمینی و برای ممالک خارج بصورت هوایی قبول و به مقابل پرداخت محصول معینه به مراجعش ارسال می‌گردید و در مرکز (۴) پسته‌خانه تکتیهای پستی که دارای تصاویر و مناظر مواضع باستانی و تاریخی مملکت بود به اندازه‌های مروج و رنگهای موزون به قیمت‌های جداگانه در مطبعه دولتی طبع و تهیه گردید.

پس ازین تاریخ اقدامات وسیعتری در زمینه عمل آمد که ذیلا خلاصه می‌گردد:



عکاس: مسعود شمس

... اما بعد از مدتی این کار از بین رفت و کسی متوجه نشد. علتش این بود که وقتی نقشه های شهر سازی روی کار شد و یک قسمت خانه های شهر کهنه از بین رفت مردم باقی مانده هم بفکر اینکه امروز یافردا خانه های آنها نیز تحت نقشه خواهد آمد، حتی از ترمیم و کاگل بامها صرف نظر کردند چه رسد باینکه فکر کوچه هارا بکنند.

امروز وضع کوچه های شهر کهنه خیلی رقت بار است. خانه های شهر کهنه ازان بدتر است زیرا هر کس فکر میکند که بزودی تحت نقشه خواهد آمد.

از بناغلی محمد عثمان مرد هفتاد ساله که عمرش در شهر کهنه سپری شده بر سینم نظر شما در مورد شهر کهنه چیست و چطور می توان زمینه يك زندگي صحي را فراهم نمود؟ وی تبسمی کرده گفت بچیم من حالا پیر شده ام هفتاد سال را که در همین شهر کهنه گذشتانده ام می توان بقیه عمرم را نیز در همین جاسپری کنم اما باید بگویم که نظافت در شهر کهنه نسبت به سابق کمتر مراعات می شود. من اوقاتی را بیاد دارم که کوچه های مادر تا بستان های گرم جزئی ترین کثافتی نداشت همه روزه از سر صبح تا شام عملیه بلديه و ناحیه هادر هر کوچه باز نیل و بیل مصروف کار بودند از طرف عصر همه روزه توسط سقا بان ناحیه تمام کوچه ها آب پاشی می شد اکثر اهالی کوچه خود شان مشترکاً آبرو های کوچه را به خندق هایی که نزدیک خانه شان بود وصل می ساختند و حتی در صفایی و نظافت کوچه یکی نسبت دیگر مسابقه صورت می گرفت. دکانداران محل علاوه از اینکه عملاً ناحیه پیشروی دکانهای شانرا پاک می کرد خود شان نیز یکی دوبار در طرف روز آنها آب پاشی و جاروب می کردند.

مردم شهر کهنه در چه شرایط

در مواسم زمستان با وجود برفباری های شدید و مداوم اهالی هر کوچه وقتی برف زیاد می شد مشترکاً نفر استخدا می کردند و برف های حویلی و کوچه های خویش را کشیده بدریامی انداختند. در مواسم بارانی برای جلو گیری از گل و لای کوچه هادر یک وجفله فروش می کردند اما بعد از مدتی این کار از بین رفت و کسی متوجه نشد علتش این بود که وقتی نقشه های شهر سازی روی کار شد و یک قسمت خانه های

شهر کهنه از بین رفت مردم باقی مانده هم بفکر اینکه امروز یافردا خانه های آنها نیز تحت نقشه خواهد آمد حتی از ترمیم و کاگل بامها صرف نظر کردند چه رسد باینکه فکر کوچه هارا بکنند. امروز وضع کوچه های شهر کهنه خیلی رقت بار است. خانه های شهر کهنه ازان بدتر است زیرا هر کس فکر می کند بزودی تحت نقشه خواهد آمد.

بناغلی محمد عثمان میگوید: در هر کوچه هزاران ناوه از بالای بامها و بیت الخلاها بسوی کوچه کشیده شده و آنها بدو ن اینکه فکر کنند کسی از کوچه میگذرد آب های کثیف را از طریق این ناوه ها بکوچه میریزند. از طرف دیگر گلولای باندازه زیاد است که اکثراً تازانوبه گل ولای کثیف غرق میشوند.

درد کانهای این محله ها قطعاً مقررات و نر خنامه بناروالی مراعات نمیشود، با وجودیکه بناروالی امر کرده تا هر کس بالای دروازه خود چراغی نصب کند کسی پرداخت نمیکند.

برق و آب نل که از همه مشکل تر است. دکانداران این قسمت ها اشیاء و مواد غذایی کثیف و گندیده را همیشه به مشتریان عرضه میکنند اما با آنها هم نظریه مشکلات اقتصادی مجبورم به همین جا زندگی کنیم.



امروز وضع کوچه های شهر کهنه خیلی رقت بار است



قسمتی از بازار کهنه فروشی کابل
که زمانی از جمله بازارهای پر جمع

وجوش بود

ایطی زندگی میکنند

بام هاویت الخلاها بسوی کوچه است . دکانداران این قسمت ها کشیده شده و آنها بدون اینکه فکر کنند کسی از کوچه می گذرد آب های کثیف را از طریق این ناوه ها بکوچه می ریزند از طرف دیگر گل ولای باندازه زیاد است که اکثراتا را کبرا معرفی نمود گفت : مشکلات

یکی از این راهها اینست که ریاست شهرسازی و خانه سازی بامالکین این خانهها تماس شده و بعد از موافقه آنها خانهها را تخریب نموده و مطابق یک نقشه اساسی خانههای ارزان قیمت مثلی که در بعضی نقاط دیگر شهر ساخته اند بسازند. و به کسانی که خانه های شان تحت نقشه آمده در بدل قیمت خانههای شان توزیع نمایند.



گوشه ازدکانهای بازار کهنه فروشی

زانو به گل ولای غرق می شویم، در دکانهای این محله قطعا مقرر رات و نر ختامه مراعات نمیشود، با وجودیکه بناروال امر کرده تا هر کس بسالای دروازه خود چراغی نصب کند کسی پرداخت نمی کند . برق و آب تل که از همه مشکل تر

بنیاعلی محمد عثمان پیر مرد هفتاد ساله در مورد تخریب شهر کهنه گفت : چون حویلی های شهر کهنه اکثرا خورد و اضافه از چند متر نمیشد و آنها دارای دو منزل است اکثرا این خانهها از نور آفتاب هم محروم اند پس برای حفظ صحت ساکنین آن اگر تجویز اساسی گرفته شود بد نخواهد بود .

گفتم به نظر شما چه تجویزی لازم است در مورد آن گرفته شود کمی بفکر فرو رفت و گفت اگر بلدی یا با اصطلاح امروز بناروالی نقشه بسازد که هر کدام از مالکان این منازل بتوانند بمصرف کم مطابق نقشه مرتبه خانههای جدیدی برای خود آباد کنند و بلدی



باید تذکره کرد که وقتی میخواستید شیرینی که کریم آن گرفته شده است برای طفل که اسهال است رقیق بسازید. صرف نیمه مقدار شیر پودری که در بالا اشاره شد بکار برید یعنی: با تناسب یک قاشق نان خوری شیر پودری را با چار اونس آب مخلوط نمائید.

شیر پودری :

شیر پودری کامل یعنی شیرینی که کریم عادی در بین آن موجود است. اگر با طفل خویش بکدام جایی سفر می کردید و یا اینکه خواسته باشید در محلی که شیر میسر شده نتواند بودو باشن اختیار می نمودید داشتن این شیر مفید است می توانید مقدار زیاد این شیر را با خود به برید زیرا آنقدر وزن ندارد تا حمل آن اسباب زحمت شما را فراهم سازد البته نسبت به شیر پودری قیمت تراز است و حتی در بسیاری ممالک نسبت به شیر غلیظ نیز قیمت تر میباشد. حین که بطفل می خوراند نیدند با مخلوط نمودن تناسب یک قاشق نان خوری شیر پودری یا دو اونس آب به شیر مایع بدل می گردد.

اگر طفلتان از فارمولای

(شیر تر کبب شده) استفاده می نمود که حاوی ۱۰ اونس شیر غلیظ، بیست اونس آب و دو قاشق نان خوری شکر (بوره) استفاده می گردید می توانید ده قاشق نان خوری شیر پودری را باسی اونس آب و دو قاشق نان خوری شکر مخلوط و بطفل بدهید. آب مورد ضرورت را جوش داده و شکر لازم را در بین آن حل نمائید و وقتی که به اندازه حد اقل درجه حرارت وجود طفل آب سرد شد، شیر پودری را در آن انداخته بایک پنجه و یا قاشق که تعقیب شده باشد شیر را با آب

شیری که نیمه سر شیر آن گرفته شده میباشد :

شیری میباشد که تقریباً نیمه کریم آن دور کرده می شود و بعضی داکتران ترجیح میدهند که آنرا برای تغذیه اطفال که نابهنگام تولید می شوند (با اصطلاح هفتگی) توصیه می نمایند تا آنکه طفل در حدود پنج پوند وزن پیدا نماید زیرا شیر مذکره نسبت به شیری که کریم مکمل دارد بسیار بسپو لت هضم می گردد. البته می توانید شیر پودری این نوع شیر را از مغازه های شیرینی فروشی و دواخانه ها بدست آرید. بسیاری انواع شیر با مایع ساختن آن با تناسیب مخلوط گردید دو اونس آب بایک قاشق نان خوری شیر پودری به شیری که نیمه کریم آن دور شده باشد تبدیل می گردد. اگر در مغازه های لبنیات شیر پاستور ایزد که نیمه کریم آن گرفته شده باشد یافته نتوانستید پس از شیر عادی که کریم آن گرفته نشده باشد خیده و خودتان نیمه کریم آنرا دور کنید.

شیری که قیماق یا کریم آن گرفته شده باشد :-

این شیر برای اطفالی که اسهال باشند اکثراً توصیه می گردد زیرا شیری که کریم نداشته باشد هضم آن آسان میباشد غالباً شیر های پودری نوع فوق را از مغازه های شیرینی فروشی و دواخانه ها بدست آورده می توانید. بسیاری انواع آن با تناسب مخلوط نمودن دو اونس آب بایک قاشق نان خوری شیر پودری به شیر مایع رقیق (کریم آن گرفته شده باشد تبدیل می گردد.

نماند که مقدار شیر، آب، شکر عین چیز است که در فارمولای شیر عادی فوقاً تذکر داده شده است.

ساختن شیر لکتیک اسید در خانه یک اندازه مشکل است. سه چیز مهم باید در نظر گرفته شود، شیر و آب خوب سرد ساخته شود، شیر بسیار به تدریج ترش ساخته شود، و شیر بعد از آن که ترش ساخته شد بسیار زیاد گرم نشود. شیر را در یک ظرف جوش داده، آنرا سرد ساخته بعد از آن در یخچال جابجا سازید. در یک ظرف علیحده آب و شکر را جوش دهید بعداً سرد ساخته در یخچال سرد نگاه دارید. اکنون یک قاشق چای

«یو. اس. پی. لکتیک اسید» به آب و شکر علاوه کنید (این است مقدار عادی برای یک بار مول ۲۴ تا ۳۰ اونس). برای یک فارمول کمتر به تناسب کمتر کار بگیرید) حالا آب ترش شده را بسیار به آهستگی با شیر علاوه نموده و پیوسته شورد دهید هر گاه کسی باشما کمک نموده می توانست، وی را موظف بسازید تا آهسته آهسته آب ترش را در بین شیر بریزاند شما بایک پنجه بطور

لایق قطع شور دهید. اما بسیار بکوشید تا از مخلوط کردن اسید زیاد در یک حصه شیر خود داری نمائید زیرا بشکل ماست بسته شده و از بین سرچوشک تیر نمی شود. از همین جا ست که اسید را او لتر در آب حل کنید پیش از آن که با شیر مخلوط گردد. هر گاه مجبور باشید که یک فارمولای تهیه نمائید که صرف شکر و شیر را بدون مخلوط کردن آب ایجاب نماید، من نظریه دارم تا بهر صورت به لکتیک اسید یک یادو اونس آب بیش از آن که شیر بان ها علاوه شود مخلوط گردد.

باقیدار

مرد با آرامی از جا یس برخاست
داسی را که شب قبل به همین منظور
سبز کرده و اکنون به دیوار حویلی
آویزان کرده بود گرفت. بالنکسی
کر باسی. کمرش را محکم بست.

داس را بان آویزان کرده و با
خدا حافظی زیر لب، از خانه برآمد.

لحظه ای بعد، دشته ای از در و
گران از ده بر آمدند گلبندین نیز بین
شان با بیحوصلگی و بی میلی حرکت
می کرد.

آفتاب اکنون بالا آمده بود. اشعه
ای ملایم صبح گاه هیش اکنون گرم
وسو زان، بر کشت گندم می تابید
بر همه جاگر می مزاحم و شله
شلاق می کشید.

آنها کنار کشت رسیدند. مرد
لحظه ای تو قف کرد. کشت گندم
باغروور یک زن بار دار، آهسته جم
میخورد. گندم به اندازه ای قدش
بالا آمده بود. خوشه هایش با فروتنی
به پایین خم شده بودند. چشمش
بدنبال پلوان های می گشت که مرز
زمین فرو خته شده اش را در بر
میگرفت ولی از آنها هیچ خبری نبود
همه در حدود زمین های ار باب فتح

به تحلیل رفته بود. موج غم جانگاهی
وجودش را لرز انده در دوارنج
های درونی اش را در وجود قطره ای
اشکی جمع شده و از هر گوشه چشمش
برچهره اش که از شدت گر مسی
ملتهب و سو زان شده بود راه باز
نمود.

دست دراز کرد، چند خوشه گندم
بدستش آمد یکی دوتا بیش نبودند
ولی از فرط بزرگی دستش را پر
نمودند بهمرش چنین خوشه های پر

باری را لمس نکرده بود. درد تکان
دهنده ای سرا پایش را در هم فشرده
از فرط غضب خوشه هارا از جایش
کنندو فریاد ضجه آلودلیان کر سمه
زده اش را از هم گشود:

لعنت بر تو ... لعنت ...

دیگر چیزی نتوانست بگو ید.
قطرات سرد عرق بر پیشانی اش
نشست. همه چیز برایش تمام شده
بود.

(پایان)

درو

باین گفته دو باره بکارش شروع و قسمت ما همین است.

کرد.
لحظه ای نگذشته بود که از سوراخ
بزرگ حفره ماندی که از آن بجای
در وازه کار می گرفتند تنه تنومند
دولا شده ظاهر گشت.
مرد، قدی بلند و جیک داشت، بر
چهره آفتاب سوخته اش دو چشمی
که در آنها غم گنگ مبهم موج می زد
قرار داشتند. دست های کلفت و
درشتش حکایت از کار سخت
و طولانی می کرد. وی حینیکه از
اتاقک بر آمد با کالی بی طولانی هوای
تازه صبح را به شش هایش کشید.
بابی میلی بطرف چاه براه افتاد.
پاینها یس زیر غم سنگین و جودش
را به سختی میکشیدند با آبی که
شب گذشته به دلو باقی مانده بود،
به عجله چند جپ برویش زد. بدون

مرا می خواست چیزی بگوید ولی
نمی توانست. تنه قوی و تنومندش
زیر بار سنگین غم، خم شده بود.
به پیاله چای بی رنگ که از آن تفت
به ملایمی بالا می شد سیل می کرد.
بافشار، کلمات از دهانش بر آمد.
زن، زمستان همه چیز ماره از
ماگر نت، طفل ماره، گاو ماره....
حتی زمین ماره زمینی که به تو به
چوچه گک مابه همه مانان می داد.

نوشته: صدیق رهپو

که آن را خشک نماید سر دسترخوان
نشست.
زنش پیاله غوره بی پتره شده را
باجای کمرنگی پر نمود. نان خشکی
را که خودش از سبوس های باقیمانده
درست کرده بود به مقابلش گذاشته
گفت:

چایته بخور که دیر می شد.
مرد، آه کو چکی کشیده چشمانش
بدون کمترین حرکت بکدام جای
راه کشیده بود. سکوت مرگبار را
و فقط صدای ترق ترق زن که بدنبال
چیزی می گشت در هم می شکست
دو باره زن به ملایمت گفت:
توره می گم! کجا هستی؟ به
چی فکر می کنی؟

به چی فکر می کنم - تو نمی فامی
می فامم ولی چه چاره، نصیب
ماطلات هستن!

آفتاب تازه، کرانه های افق دور
دست را برنگ گلابی رو شن درآورده
بود. باد خنک سحری با آهستگی
مانند ما دری که گاز طفلکش را با
دستهای خواب آلوده صبحگاه می
شور بدهد، خوشه های گندم را که
از فرط پر باری بطرف پایین خم شده
بودند به ملایمت تکان میداد تا مبادا
بار امید بخش پیش از وقت بز بین
بریزد. کشتزار گندم که تا دور
دستها پهن شده بود، مانند اندام
کو سفند پر واری چاق و فربه، بالا
آمده بود.

بهمه جا سکوت سکر آور صبح،
بال کسورده نودو فقط کاکاهای صدای
خروسی در دور دست ها، که با
بانگش نزدیک شدن روز را گوشزد
میکرد، این سکوت رادر هم می شکست
و با ختمش دو باره همان آرامش بر
قرار می شد.

لحظه ای بعد، قسمت کو چکی از
قرص کم نورو پریدو رنگ آفتاب از
پشت کوه ها نمودار شد نور آفتاب
کشتزار گندم را رنگ طلایی روشن
بخشیده قطرات باز مانده شب
دوشینه بر تارک خوشه های گندم
مانند الماسی که بر زمینه طلا کار
شده باشد می درخشیدند.
همه چیز ازو فور نعمت و آماد
بودن کشت برای درو گواهی میداد
درده کنار کشتزار، دود کمرنگی
که از بام خانه هابه آرامی بالامی شد
بصورت پرده نازک آبی رنگ بر فراز
بام ها بخش می شد - صبح به آرامی
به همه جا بال گسترده.

در یکی از خانه های گلی ده، که
از شدت بارانها و برف های زمستان
سال گذشته به کدالی ویرانه ای
تبدیل شده بود. زنی نزدیک اجاق
گلی نشسته و با بیحوصله گی آتش
زیر جای جوش چودنی را با سیخ
آهنی کج ووج شده ای، زیر و می
کرد. چوب تر به سختی می سوخت
و او مجبور می شد هر چند دقیقه
با پف های دراز و کو تاه آن را روشن
نماید. جای جوش به بی زبیر آمد. زن
دید که آب نزدیک به جوشیدن است
ازینرو تنه اش را بطرف دیگر حویلی
که یکی دو اتاقک خس پوشک قرار
داشت، گشتا نده صدا کرد:

او بابی نصرو بیخی صبح شد
درو ناوخت میشه.



يك سينماي جديد در شهر

طبيب قلبها

چندروز قبل سينماي ديگري بنا م «ميوند سينما» شروع به نمايشات هنري نمود که با افتتاح آن تعداد سينما ها در شهر کابل به پا نزده سينما ميرسد و از اين تعداد سينما ها معلوم مي شود که شهر يان کابل به نمايشات سينمايي و هنري بيش از پيش علاقه ميگيرند و اکنون تنها مو ضوع که قابل تذکر است اين مي باشد که بايد درين سينما ها علاوه بر نمايش فلمهاي هندي و ايراني و امر يکايي فلم هاي کشور هاي ديگر مهم تو ليد کننده فلم نيز به نمايش قرار گيرد تا ذوق همه مردم مراعات شده باشد اگر دو يک سينما درين کار پيش قدم شود گمان ميرود آنان تماشا چيان را زهر گوشه و کنار شهر به سينما هاي شان جلب خواهند نمود.

مېوش بو طن بر گشت

مېوش که روز بيست و پنج ماه قوس باشو هرش غلام فاروق طور خصوصي و شخصي به هند رفته بود دوباره بکابل آمد .

طوري که خودش اظهار مي دارد موصوفه درد و پروگرام نيم ساعته راديو يي و دو پروگرام ده دقيقه اي تلويژ يري حصه گرفته و جمعاً چارده آهنگ به شنوندگان و تما شا چيان تلويژ يون هند تقديم کرده است.

مېوش در يکي از پروگرام هاي تلويژ يوني با داکتر ناشناس خواننده محبوب و خوش آواز افغاني که فعلاً در هند مصروف فراگرفتن و تمرين بيشتر مو سيق مي باشد يکجا روي پرده تلو يژ يون ظاهر شده و خوانده است .

مېوش در مورد داکتر نا شنا س از زبان خودش گفته است که آب وهوای هند بالای حنجره او تاثيري نا گواري نموده و لذا بزودي بکابل بر ميگر دد .

هم چنان راديو هند با مېوش براي سه دقيقه مصاحبه کرده است که توام با آهنگهايش از طريق امواج آل انديا راديو پخش شده است مېوش علاوه ميکند که ازوي از طرف محصلين آنجا نيز براي اجراي يك کنسرت دعوت بعمل آمده که نسبت نبودن و وقت از آن معذرت خواسته است در اخير مو صوفه از استقبال گرم مردم هنر دوست هند اظهار خوشي و مسرت نمود و گفت اين مسا فر تم تقريباً يکماه را در بر گز فت و به شب عرفه خود را با شهرم بکابل رسانيدم تا با اقارب و دوستان يکجا باشم .

اعرج شاعر خلمي که موزيم کوچك شخصي اش را به کتابخانه خلم اهدا کرده است

بناغلي محمد اسمعيل اعرج يکتن از شعراي خلم که به تاريخ و آثار هنري و تاريخي علاقه فراوان دارد در ين اواخر موزيم کوچك شخصي اش را به کتابخانه خلم اهدا کرده است.

مو صوف در سال ۱۳۲۷ به گذر چا نکير بيک خلم چشم بدنيا گشوده ابتدا کفش دوزي ميکرد تا اينکه از برادرش که آنز مان در خان آباد کاتب بود نوشتن و خواندن را آموخت او ميگويد شيبها نظربه به علاقه که خوانندگي و نويسندگي داشتم ا زبستر برمي خواستم و مي نوشتم .

اعرج بعد از ين تاريخ چند سالي بحيث تحويلدار ، دکاندار سوو کيل کار ميکرد و ا مرار معيشت مي نمود . اکنون او در نز ديکي تيم سربوشيده

بايد علاوه کرد که ميوند سينما چون در اخير جاده ميوند مو قعيت دارد از آنرو بنام ميوند سينما مسمي گردیده و داراي (۷۱۰) چو کی برای تما شا چي مي باشد .

عبدالله لطيف حکيمي مالک سينما ضمن سوالي گفت اين سينما که قبل بنام تنگر هار ننداري ياد ميشد اکنون مانند ساير سينما ها داراي ماشين ۳۵ ملي بوده و پنج مليون افغاني در آن مصرف شده است.



بناغلي اعرج



کريمه راتين

بدور تصور نموده و در داستان گنجا نيده بود که ميتوان روي آن انگشت گذاشت و آن بهوش آمدن فواد و طلاق گرفتن مار گريت در شفا خانه است که در طول چند روز محدود صورت ميگيرد در حالیکه لازم بود تو يسنده اين قسمت صحنه را بيشتر مطالعه ميکرد و آنرا جنبه واقعي ميداد بمر صورت اين داستان از نظر مو ضوع خود مخصوصاً صا اينکه دختر افغان فقط يکبار عاشق ميشود و هر روز دل در گرو اين و آن نمي بندد درخور تمجيد بود.

طور يکه در شروع داستان گفته مي شد تو يسنده دختری بنام کريمه راتين بوده که در بو هنخي حقوق درس مي خواند و خود در راديو افغانستان بحيث نطاقه اجرا وظيفه مي کند .

بقيه در صفحه ۷۸

بقيه در صفحه ۷۹



ذغال و چوب قیمت معین

ندارد چند کلمه در باره هیئت

خریداری

خریداری را می شناسند و قیمت هارا مثل چندین سال پیش یکنیم چند بلند نرخ میدهند و فکر میکنند همه هیئت های خریداری اندازه ای از

پول حکومت را بجیب خود می اندازد درین صورت نه هیئت خریداری جنس را به قیمت ارزان خریداری می تواند

زیرا دکانداران آنها را یک ر شوت خور و خاین فکر می کنند و دکانداران

هم عادت می کنند وعادت کرده اند تاجنس را بالای هیئت های خریداری به یک قیمت بلند نرخ بدهند و هرگاه

هیئت خریداری با اصطلاح باهم دیگر ساخت و بافت داشته باشند واضح

است که بعد از گرفتن نرخ چیزی خود حق میگیرند و چیزی به دکاندار حق میدهند و این رویه دور از انصاف

است. درین صورت لازم است حکومت بنیاعلی محمد موسی شفیق صدراعظم متوجه شوند تا از وزارت و موسسات کلم این گونه بیو کراسی را که روی اهداف خاص مردم رشوت خور و خیانت کار بمیان آمده است برچینند

و در عوض هدایت دهند تا هیئت خریداری از جمله اشخاص بسیار

معتمد - صادق - پاک نفس و بالاخره

لایق و فهمیده انتخاب شوند و بانها صلاحیت بدهند تا مثل سه نفر دوست صمیمی که میخواهند جنسی را بخرند به بازار رفته اجناس مورد

ضرورت را بدون اینکه دکاندار بداند او جنس را برای خود می خرد یا کدام وزارت موسسه دیگر خریداری نمایند و بعدا در زیر همان یک بل هر سه اعضا امضا نمایند و باین صورت باین نوع بیو کراسی و جنجال بیجا که جز ضیاع وقت و چیز دیگری نیست خاتمه دهند.

و بکوشند چوب و ذغال آنرا یا ست را در نقاط مختلف شهر عرضه کنند تا جلو محتکرین گرفته شود.

موضوع با اهمیت دیگر که لازمست در مورد آن تبصره شود

موضوع خریداری و مشکلات هیئت خریداری است با اساس اصول نامه

خریداری باید هیئت خریداری یک

موسسه یا یک وزارت اشیایی را که می خواهند خریداری نمایند از سه دکان جدا گانه نرخ بگیرند و این شیوه برای آن بمیان آمده است تا ثقل و دسبرد در پول حکومت صورت نگیرد

یکی از دو ستانم که شخص وظیفه شناس و متدینی است میگوید من

که عضو هیئت خریداری هستم ازین وظیفه ام بجان رسیده ام زیرا نرخ گرفتن از سه دکان جز ضیاع وقت جز بیرو کراسی و جز برای ثقل و دسبرد به پول حکومت چیز دیگری نیست زیرا دکانداران هیئت های

بسیار افغانی هم میفروشند در حالیکه در کارته و شهر نو یکسیر ذغال بیست و پنج افغانی بفروش میرسد

چوب هم گاهی فی سیر پانزده افغانی وقتی سیزده افغانی زمانی چارده

افغانی عرضه می شود اکنون که بنیاعلی فضل بحیث رئیس بنیاد والی

سر پرست مقرر شده اند لازمست جلو این خودسری های چوب فروشان

و ذغال فروشان گرفته شود و برای هر دو جنس یک قیمت معین تعیین نمایند علاوه طور یک رئیس از زاق گفت: آنریاست مقدار کافی چوب و ذغال ذخیره دارد لذا لازمست این

مقدار کافی در همین یکی دو ماه که از زمستان مانده است به بازار

عرضه شود تا همه مردم احتیاجات خود را به قدر ضرورت به نرخ معین وقتا فوقتا خریداری نمایند و ایجاب میکند ریاست از زاق و بنیاد والی درین مورد مساعی مشترک بخرج دهند

در یکی از روز های جمعه نماینده ریاست از زاق و احتیاجات عامه که

به پرو گرام میز مدور اشتراک نموده بودند اظهار داشت ریاست از زاق روزانه

یک مقدار کافی ذغال و چوب را ببازار عرضه می کند مخصوصا یکسیر ذغال در برابر شانزده افغانی

می فروشد. نمیدانم را جمع به قیمت چوب چه گفت اما اگر نرخ شاروالی

در مورد یکسیر ذغال شانزده افغانی

باشد پس چرا نرخها کنترل نمیشود و ذغال فروشان یکسیر ذغال را به بیست و پنج افغانی بفروش میرساند در نواحی مختلف شهر قیمت ها متفاوت است در شهر یکسیر را به

نویسنده: الایس
مترجم: عبیدالله کاگر

و عشق احساس عجیبی است ...

نکفتید که این عشق سوز ناک و پر از رویا ها چه وقت بسراغ تو آمد، زیرا من یقین دارم که در مقابل این عشق درد ناک تو هیچ یک قاعده و اساسی موجود شده نمیتواند. فکر میکنم که مو فقیه شو هرم یعنی اوستین روی یک تصادف و عبارت بهتر روی اقبال و بخت بلند اوست گروت، زیرا من در ازدواج خود کو چکترین جرقه عشق و صمیمیت فوق العاده را احساس نمی کردم. سارای عزیز! تو از نداشتن قاعده و چوکات هراسی نداشته باش، زیرا عشق به هیچ چیزی تکیه نمی کند و انسان میتواند گا هی عشق را برای عشق آرزو کند.

روز دیگر من و فلیپ در حالیکه یکدیگر را سخت در آغوش خود می فشردیم در کنار یکدیگر قرار داشتیم مافقط چند قدمی دورتر از اتاق خود ایستاده بودیم و بکس لباس های بودر عقب ماروی زمین گذاشته شده بود. ما قبل از آنکه فرصت بسته کردن دروازه اتاق را پیدا کنیم یکدیگر را در آغوش گرفتیم چشمان ما را اشک های شادی و خوشی فرا گرفته بود. فلیپ بالا خره گفت: سارا، من از دیدن تو نهایت محظوظ هستم. درین وقت من در چهره او همان علایم تحیر و شتاب زدگی را مشا هده کردم که یقین داشتم همان آثار در سیمای من نیز دیده می شد.

مادر بین باغچه خود داخل شده و بعد از یک گردش مختصر به طبقه فوقانی عمارت بالا شدیم. فلیپ منظره باغچه را که از پشت پنجره اتاق خواب من نمودار می گردید خیلی پسندید. ما برای چند لحظه در عقب پنجره ایستادیم. فلیپ منظره باغچه را در لا بلای روشنائی کم نور بعد از ظهر تماشا می کرد. او دفعتا قیافه جدی را بخود گرفت و من خیلی آرزو داشتم که بدانم او بچه چیز فکر میکند.

گرمی و حرارت روز حتی در همان اوایل صبح نیز احساس می شد. فلیپ در موقع ناشتای صبح گفت: باید ایرو کاندیشن (تهویه) را فرا موش نکنید.

خلاصه داستان

قهرمان این داستان سارایک بیوه جوانیست که برای رفع غصه و اندوهی که ازنا حیه طلاق وجدایی باشو هرش بوی عاید گردیده است از واشنگتن به نیویارک پناه آورده و درین شهر در تحت اثریک نفر مؤلف و نویسنده که سیمون نام دارد کار میکند. سارا از وظیفه جدید خود بی نهایت خوش است.

سیمون یک کمیته دارد که در اطراف هند رسن رئیس یک کمپنی بزرگ و قانونی مطا لسی را نوشته میکند. شخص درجه دوم این کمپنی فلیپ نام دارد. فلیپ که مؤظف است معلومات مورد ضرورت این کمیته را تهیه کند در ضمن با سارا آشنا شده و مورد علاقه شدید او قرار می گیرد. اما مشکل بزرگی که بین آن وجود دارد مو ضوع داشتن خانم فلیپ است که آنها را از اتخاذ تصمیم مترد دنگه میدارد. اما عشق چیزست که همه چیز را حل میکند.

بصورت در ست تو ضیح نکرده باشم من میتوانم کلمات و عبارات را بصورت درستی بکار ببرم. تحلیل عشق و دوستی کار ساده و آسانی نیست. اوه، سارا، من آرزو میکنم که تو در عشق خود ...

دینا رفته رفته زبون و مستاصل میگردد و حتی احساس خجالت و شرمساری میکند. اما فکر من درین وقت تماما متوجه فلیپ است. احساسات من در مورد او طور است که جرئت نمی کنم حتی نام او را بر زبان بیاورم. با هزار مشقت مو ذق شدم تا حواس خود را جمع کنم. در اخیر گفتم: دینای عزیز! فکر میکنم من مطلب شمارا کاملاً درک کرده باشم. اما واقعیت امر این است که که زندگی من از زندگی شما کاملاً متفاوت است، حتی این تفاوت در آرزو و توقعات مانیز بمشا هده میرسد. لذا من نمیتوانم که برای افکار، احساسات و عواطف خود کدام چوکات و اساسی را پی ریزی نمایم، حتی فرصت انتخاب و تشخیص نیز از من سلب گردیده و من خود را کاملاً زبون و بیچاره احساس میکنم. دینا بایک لهجه بسیار خوش آیندی گفت: اوه، سارای شریف! اما شما

دینا بار دیگر خا موش گردید و بعد چهره اش بصورت اعجاب آوری روشن شده و در حالیکه خنده بسیار ملیحی در لبان او دیده می شد چشمان خود را به سیمای دوخت، سپس چنین گفت: چیزی را که من میخواهم از آن مفارقت احمقانه گو شزدکنم اینست که نتیجه آن دوری و جدایی آنقدر که من فکر میکردم سنگین و طاقت فرسا نبود و شاید هم یک چیزی مبتذل و پیش پا افتاده ثابت گردید. اما سر انجام من این نکته را کشف کردم که دوستی و عشق اوستین یک چیز بسیار عمیق و غیر قابل اجتناب است. همین جدایی موقت سبب شد که ریشه های دوستی و محبت بین من و او ستین بیش از پیش قایم شده و در اخیر بیک عروس سی واز دواج مطلوب و خاطر خواه بیا نجامد. چه یک سعادت غیر قابل باور، سارا رای عزیز! رفتار من مضحک و احمقانه بود.

نخیر، رفتار تو احمقانه نی بلکه یک چیز تعجب آور است. در صد او لهجه دینا یکنوع لرزش و رعشه غیر عادی محسوس میگردد. من می ترسم که مطلب خود را

اوطوری بمن نگاه میکرد که فکر می شد چنین می اندیشید: من رنج و مصیبت این امر را میدانم، اما اینقدر اضطراب و پریشانی از خود نشان ندهید. او مساله عشق را یک چیز مبتذل و پیش پا افتاده تصور میکرد. اما حقیقت این بود که عشق در حیات خودش یک چیز مبتذل و پیش پا افتاده نبود، بلکه صدمه و مصیبت های عشق را کا ملاحظه شده بود. دینا من ازین مو ضوع آگاه کامل دارم.

دینا به دنبال سخن خود گفت: سارا، تو خواه سخن مرا قبول کنی یا نکنی، اما واقعیت اینست که ما هیچگاه مرا حل درد ناک عشق را سپری نکرده ایم. البته این موضوع قدری عجیب و غیر قابل باور معلوم میشود اما حقیقت اینست که ما میگو شدیم تا مستو و لیت و وجایب خود را هر چه زود تر درک کنیم. ما تکالیف و مشکلات زیاده را چه در گردش های مختصر و چه در ساعات طولانی ای که به هوا خوری و تفریح مشغول میگردیم احساس میکردیم و یا اینکه من چنان احساس مینمودم یکی از دو ستانم پیشنهاد کرد تا گردش ها و تفریحات دو نفره خود را موقتاً معطل نمایم. اما من ...

من می ترسیدم که دینا بار دیگر گریه راسر خواهد داد. او چشمان خرد را برای چند لحظه فرو بست و بعد چنین گفت: من همیشه از خود می شرمم. البته این احساس، یک چیز غیر قابل بخشش و حتی طفلانه می باشد. من آخرین تلاش های خود را در قسمت جدایی و مفارقت مو قتی از اوستین نمودم باین صورت من او را گذاشتم تا صدمه جدایی و مفارقت مو قتی را تا درجه ای که لازم است احساس نماید.

درین جا خیلی خوش میگذرد و برای من. «اوه، نی!» کلمات فلیپ رفته رفته مرا می رنجاند و حالت سرور آمیز چند لحظه قبل من به یکنوع هیجان و اضطراب غیر قابل باور تبدیل میگردد. چهره او درین وقت خیلی جدی و برا فروخته به نظر میرسد بطوریکه من نظیر آن را قبلا ندیده بودم. رنگش گاهی سرخ و گاهی زرد شده و یکنوع اضطراب غیر قابل باور در سیمای او دیده می شد. من با صدای خفیفی گفتم: اوه، نی تو قبلا نقشه خود را ترتیب کرده بودی و آمدنت یک امر حتمی بوده اکنون من نمیتوانم که رفتن ترا باین زودی قبول کنم.

بقیه در صفحه ۷۹

های پارک را در حال خاموشی طی کرده و هر کدام در چوکی های جداگانه و مقابل هم قرار گرفتیم و مانند اشخاص صیقلی در مورد کدام موضوع مهم مذاکره مینمایند آرام و با احتیاط کامل منتظر نتیجه بودیم هر دو به چند لحظه محدود را به خاموش سپری کرده و بعد او دستم را در دست خود گرفت. این وضع برای من غیر قابل تحمل بود. من سرم را در بالای دست خود که روی میز حلقه شده بود گذاشتم. درین وقت اشک های من که از دو طرف رخسارم جاری شده بود روی میز میریخت. بعد از چند لحظه فلیپ گفت: من نمیتوانستم که درین جا برای توقف یک هفته بی بیایم. زیرا زندگی تو

«اوه، نی!»

نی، من می ترسم که همین چیز اتفاق می افتد. لطفا از اینکه نتوانستم از موضوع تلفون بشما خبر بدهم مرا عفو کنید. من نمیخواستم که چنین اتفاقی رخ بدهد، اما... کمتر از بیست و چهار ساعت. آیا در مرور این بیست و چهار ساعت چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ و ما کدام یک از پرا بلم های خود را درین مدت کوتاه حل کرده خواهیم توانست؟ و بالاخر من چه توقعی را ازین یک توقف مختصر کرده خواهم توانست؟ در چند قدمی مقابل ما چند میز و چند چوکی سخت برای کسانیکه به میله و هوا خوری می آیند گذاشته شده بود. ما مسافه بین ما و چوکی

دوست عزیز افکار میکنم هوای گرم شمارا به تکلیف ساخته باشد. منظور من از استفاده نکردن این کاندیشن این بود تا صدای پرندگان را در هنگام صبح شنیده بتوانیم.

بلی، شنیدن نغمه پرندگان لذت بخش است. درین وقت هر دوی ما خندیدیم. راستی هوای آن روز خیلی گرم و طاقت فرسا بود و با وجودیکه من بخاطر فرار از گرمی اتاق لباس پوشی را انتخاب کرده بودم اما با آن هم نو شنیدن جای و ناشتای صبح به بسیار مشکل صورت گرفت.

من گفتم: فلیپ عزیز! فکر میکنم بهتر است که بعد از صرف ناشتا به کدام نقطه سرد پناه ببریم ممکن است باین صورت خود را از گرمی روز موقتاً آرام سازد.

آیا شما فکر میکنید که ما میتوانیم کدام نقطه را برای گرگش و هوا خوری پیدا کنیم؟ آیا درین نزدیکی کدام پارکی وجود دارد؟

اوه، بلی، بلکه یک پارک بسیار مقبول و زیبا. این پارک ما نند یک جنگل کوچک است، مخصوصاً درین وقت که برگ های درختان به اندازه کافی لك و ضخیم می باشد فلیپ در هنگامیکه ما سرک مز دحم را خاموشانه و بدون گفتگو طی میکردیم و بعد در زیر سایه درختان انبوه قدم می زدیم گفت: واقعا این یک نقطه خیلی زیبا و راحت بخش است.

از خوشی فلیپ یک احساس مغرورانه بمن دست داد. من از اینکه میدیدم فلیپ قیافه بشاش و خندانی را اختیار کرده است بی نهایت خوش بودم، لذا مراتب قدر دانی و ممنونیت خود را از درختان پارک، روز آفتابی و سایر حاد ثاتی که تمام آن به نفع من تمام شده بود ابراز داشتم.

من گفتم: آیا شما درین جا تا صبح یکشنبه دیگر توقف خواهید کرد؟ او هنوز هم خاموش بود و با نگاههای پراز العجب مرا و انداز می کرد. بعد گفت: آه، معشوقه زیبایم من فکر میکردم که باید موضوع آمدن خود را توسط تلفون بشما ابلاغ کنم، اما این چیز میسر نشد من مجبورم تا فردا در اوقات بعد از ظهر به جستجوی طیاره بپردازم. قرار است الکس برای گذشتن دن رخصتی خود با من یکجا شود، ازین جهت فکر میکنم که من درین جابیش ازین توقف کرده نخواهم توانست.



ع.ف. شهرزاد

زن امروز



توقع ما از حکومت جدید این است که بادر نظر گرفتن تعداد زنان در فعالیت های اجتماعی، این مشکل را حل نماید، و موسسات و دوایر مربوط به این نکته ملتفت شوند، که دو و چهار سیت سر ویس برای زنان کافی و بسنده نیست. گذشته از سر ویس در جا های عمومی مانند سرك، سینما، تفرجگاه ها زنان امنیت زیادی ندارند.

ادعا زاده بدبینی و کوتاه فکری من نیست. بلکه این بی علاقه گی راهبر روز در هر گام، در هر امری به چشم می بینیم...

تا چند وقت پیش وضع سرویس های شهری برای زنان اهانت آمیز بود، ولی از مدتی به اینطرف، تاحدی این نقیصه رفع گردیده است، اما مشکل بزرگ زنان از نظر استفاده سرویس های شهری تا هنوز حل نگردیده است، درگذشته چهار سیت سرویس مخصوص برای زنان بود.

خواهر گرامی من یک دختر هستم، دختری جوان

زاده همین سر زمین، دارای حقوق اجتماعی و آرزو دارم که برای خاک پاک خویش مصدر کار نیکی گردم. تا چند سال پیش خدمت به وطن، سهم گرفتن در فعالیت های اجتماعی تاحدی برای زن آرزوی محال بود. با آنهم زنان در چند رشته محدودی که بدسترس داشتند لیاقت و شایستگی خویش را به اثبات رسانیدند. تا اینکه با انفاذ قانون اساسی مساوات و برابری زن و مرد اعلام گردید. و آرزوی دیرینه زن برآورده گردید.

ولی بعد از مدتی این حقیقت تلخ آشکار گردید که هنوز در اجتماع ما در بسیاری موارد، در تطبیق ماده مساوات و برابری زن و مرد، آنچنانکه باید، و آنچنانکه زن آرزو دارد، سعی وجدیت به عمل نمی آید و موسسات مربوط زنان در این مورد خاموشی اختیار کرده است.

اینکه من میگویم در تطبیق ماده مساوات و برابری زن و مرد آنچنانکه همه انتظار داریم، سعی زیادی عمل نیاوده است، مبالغه نکرده ام، و این

سرشک از رخم پاک کردن

که این تقسیم بندی کهنه مغایر شرایط امروز اجتماعی است، امروز سهم زنان در فعالیت های اجتماعی بیشتر گردیده است. از اینرو زنان مجبور اند که از سرویس های شهری استفاده کنند فاصله خانه تا محل کار را به آراشی و آسوده گی خاطر بگذرانند و همچنان هنگام برگشت به خانه های خویش، آراشی خاطر داشته باشند ولی ناامنی خیابان ها و مزاحمت مردان چه موتر سوار چه بایسکل سوار، وجه پیاده از یکطرف ضیق و محدود بودن جای مخصوص زنها در سرویس، از سوی دیگر مانع آسایش و آرامش روحی، فکری و جسمی زنان است.

و بیان بر خوردار بودند. و از آزادی نه، بلکه بی بند و باری و انجام گسیختگی، بر جسم و روح زن فرود میامد، آنجا کسی نبود که مانع این حرکات و قیاحانه و شرم آور گردد، و از حق مسلم زن و دختر پستی بانی کند.

وضع سرویس بدانگونه که گفتم از یکطرف ناآرامی کوچه و خیابان از طرف دیگر برای زنان رنج آور و اهانت آمیز است، زیرا در اجتماعیکه مرد یعنی زن و مرد از نظر قانون حقوق مساوی داشته باشند، این رویه ناخوش آیند است.

ما از دوایر و موسسات مربوط چشم این داریم که آزادی و مساوات زن و مرد را محترم بدانند، و نه ادعای تساوی حقوق زن و مرد، باین طرز رفتار مردان، و ناآرامی زنان بدان ماند که: سرشک از رخم پاک کردن چه حاصل...



دردی از صفحه درد



ما بنو یسید، ورنه از پاسخ به نامه
تان معذرت میخوایم.

دوست گرامی : ع.م
شرط مهم واولی از دواج توافق
فکری و علاقه قلبی زن و مرد نسبت
بههمدیگر است چون در ازدواج شما
باد ختر کاکای تان این شرط، یا این
تهداب اساسی وجود ندارد، ازاینرو
شما نمیتوانید که در کنار هم خوش
و سعادت تمند باشید، پس کار معقول
که تاسفی در بر ندارد اینست که
باهم عروسی نکنید مو ضوع انتخاب
شریک زنده گی با غیرت و شهرت
و نام نیک خانواده زیاد بستگی ندارد
نامزدی شما هر دو اشتباه خانواده
تان بود حالا که شما جوان شده اید
و میدانید که نمیخواهید باهمدیگر
عروسی کنید، در حقیقت میخواهید
که اشتباه آنها را جبران کنید ..

خو شبختانه شرایط امروز اجتماعی
برای جوانان ما آزادی انتخاب و عمل
را میسر گردانیده است . و شما
میتوانید با پستی بانی قانون ازدواج
خود شریک زنده گی تان را انتخاب
کنید .

برادر از چمنند الف :
من هم مانند شما متاسفم که چرا
شیرین در کابل احساس غربت
و بیگانگی کرد، چرا آغوش گرم
مهمان نوازی مردم کابل اورادر خود
جان داد تا این مهمان عزیز مدتی در
دیار مابه خوشی بگذراند، و لی
امید وارم که گپ پدرش را در مورد
مهمان نوازی مردم کابل ببذیرد.
خدا کند بار دیگر به کابل بیاید و
مارا ببیند تا خاطره تلخ میز
قدیم خود را موش کند .

خوانندگان گرامی

طوری که در شماره های گذشته بار ها نوشتیم و تقاضا کردیم که
در نامه های خویش اسم و آدرس مکمل تانرا بنویسید، و مطمئن
باشید که نامه تان به نام مستعار به چاپ میرسد . اسم و شهرت شما
از اداره مجله محفوظ میماند، ولی عده ای از دوستان محترم نامه
های بدون اسم و آدرس مکمل ارسال داشته و به اصرار از ما تقاضای چاپ
آنها نمودند.. و به نشر رسیدن بسیاری نامه های بدون اسم و آدرس
باعث گرفتاری من ورنجش خاطر دوستان گردیده است، که این
گرفتاری ورنجش اثرات ناخوش آیندی به بار آورده است، از اینرو
از دوستان محترم تقاضا میکنم که در نامه های خویش نام و آدرس مکمل
خود را بنویسند، ورنه از چاپ آن معذرت میخوایم ...

شنیدن این حقیقت از زنده گی شما
دور میشود، و آنگاه شما میتوانید
در کنار زن و فرزند تان اندیشه های
بیجا صل را از خاطر خود دور کنید
هر قدر که بزنده گی خانواده گی
مشغول باشید، و وسایل سعادت
و خوشی زن و فرزند تان را فراهم
کنید، بهمان اندازه از قید این افکار
رهایی می یابید .

دوست عزیز اسق-ع
از لطف و محبت تان تشکر ..
چون در نامه تان بعضی مسایل
مربوط به روا نشناسی وجود دارد،
از اینرو برای حل مشکل تان نظر
روا نشناس را می پرسیم و آنرا در
شماره آینده نشر می نمایم، شما نیز
لطفا نام و آدرس مکمل تانرا به

گردیده است باز چرا بادیده باز
میخواهید که در گرداب بدبختی
خود را سرنگون سازید، نه برادر
جان از اندیشه او که به دیگری تعلق
دارد. بگذرید، چه سرمه از موده
را از مودن خطا است .. دنبال درس
بروید، و خوشبختی تان را از این
راه تامین کنید .

برادر محترم ع.م، د.ا
گذشته را با همه خوبی ها و بدی های
آن فراموش کنید، و عشقی را که
متعلق به گذشته است از یاد ببرید
شما در برابر خانواده خود، زن و
بچه خود مسوولیت ایمانی و وجدانی
دارید، در برابر او نباید این وظیفه
سنگین را فراموش کنید حقیقت را
برایش بگویید، یقین دارم که با

دوست گرامی می-ای-ی از پلخمری
شما نیز نام و آدرس مکمل خود را
نوشته اید، چون در نامه تان نکات
مهم وجود دارد، از اینرو تمنا میکنم
که نام مکمل خود و سر معلم مکتب
را که قانون را محترم نمی شمارد،
بنویسید، تا با دوایر مربوط وزارت
معارف در این مورد تماس بگیریم و
مشکل شما از راه قانونی حل گردد.

برادر عزیز خ- احمدزی :
در مورد انتخاب شریک زنده گی
خود تان باید تصمیم بگیرید، زیرا
بسیاری اوقات نظر اعضای فامیل
که تنها به اساس زیبایی ظاهر، یا نام
و نشان خانواده دختر صورت میگیرد
زیاد صایب نبوده و چه بسا که باعث
بدبختی زن و شوهر میگردد.. در
این مورد نظر شما بکلی معقول است
از دواجی که تنها بر زیبایی ظاهری
و انتخاب خانواده استوار باشد
خو شبختی به بار نیارد، در ازدواج
مهمتر از زیبایی توافق روحی و فکری
است که میان زن و شوهر موجود
باشد، حال که این دختر با شما
هیچگونه توافق روحی و فکری ندارد
نمیتواند زن ایده آل شما باشد، چه
بهتر که از این وصلت چشم پوشید
و خانواده خود را نیز با دلایل منطقی
از این تصمیم باز دارید .

برادرم عاشق الله فریاد :
با خواندن نامه شما به این نتیجه
رسیدم که از این عشق بی حاصل
بگذرید .. شما زیان این گرفتاری
بی حاصل ورنج آور را یکبار دیدید
از درس محروم شدید ... و مدتی رنج
و عذاب دیدید ... حالا که زنده گی
شما بهتر شده و زمینه تحصیل فراهم

تقریباً نیم میل از شهر دور شده بودند که «جیم» نزد یک کلبه های بومیان موتر را ایستاد کرد. پیرمرد مو سپیدی از میان کلبه ها به سوی موتر آمد و نامه یی به دست «جیم» داد تا به مقصدش برساند.

«جیم» پرسید:

«وضع هوا چگونه است؟»

پیرمرد جواب داد:

«به زودی باران خواهد بارید.»

«چه وقت؟»

«تایکی دو روز دیگر.»

گفتگوی آندو باغرشه که ازدور میامد، بریده شد. این آواز از یک موتر جیب بود. موتر به آنان نزدیکتر شد و پهلوی «خانم پیر» توقف کرد. راننده آن پایین آمد و گفت:

«مگر میگردم که نتوانم به تو»

برسم، «جیم».

جیم گفت:

«نزدیک بود که بروم. فرمایشی داشتی؟»

راننده از زیر پیراهنش سگ

کو چکی را بیرون کرد و گفت:

«این را به الفی بده. هفته دیگر

روز تولدش است که ده ساله میشود

من و رینا بهش و عده داده بودیم که

یک سگ برایش بفرستیم.»

«جیم» گفت:

«به، چقدر قشنگ است! بدهیدش

به من.»

راننده به سوی دختر نگاه می انداخت

و بعد سگ کو چک را به او داد.

«جیم» گفت:

«بسیار خوب میدهم.»

وقتی موتر به حرکت درآمد،

او بری گفت:

«ازین کارها پول نمیگیری؟»

جیم پرسید:

«از چه کارهایی؟»

«حمل یک سگ و دادن آن به کسی

دیگر.»

«جیم» گفت:

«آقای شما فکر میکنم لازم است

شما خیلی چیزها را در باره مردم

اینجا بدانید.»



از: تیدو یلیس

بخش دوم

ژوندون

دختری در میان صحرا

«شاو» با خشکی گفت :

«واضح است . ولی اگر تمام خدمات پستی به اینصورت اجرا شود، مابه زودی ور شکست خواهیم شد .»

«جیم» گفت :

«ببین ، قرار داد من این است که نامه هارا برسانم . وازین کارپول بگیرم . بغیر از نامه هرچه میبرم، مربوط به خودم است فهمیدی ؟»

«شاو» جوابی نداد . اما «جین» از حرکات اودرچوکی پشت سرمیتوانست دریابد که ازین سخن بسیار ناراحت است .

دوست جیم که او هم در عقب موتر نشسته بود، چیزی شبیه یک اکود دیون کوچک را بیرون آورد و به نواختن پر داخت . «خانم پیر» دیگر مونکالا را پشت سر گذاشته بود و در صحرای هموار و یکنواخت پیش میرفت . سنگ کوچکی در دامان جین آرمیده بود . انگار میدانست که راه درازی در پیش است .

پس از دو ساعت راه پیمایی، راه هموار به پایان رسید و موتر وارد منطقه سنگلاخی شد .

دریک سر بالا یی ، موتر نتوانست بالا شود و ایستاد عرابه های موتر در تلاش برای رسیدن به قله، ریکها را به اطراف میپراگند .

«جیم» فریاد زد :

«همه پایین شوید !»

بعد سوی «جین» نگاه انداخت : «زیاد غمزده نباشید، به دوستم کمک کنید .»

دو ستش که قبلا پایین شده بود و پارچه های چرمی را پایین میکرد، به جین گفت :

«این پارچه ها را زیر عرابه بیندا زید .»

پارچه هاسنگین بود و جین دریافت که خیلی مشکل است آنها را زیر عرابه ها بلغزانند . درحالی که تلاش میکرد پارچه های چرمی را زیر عرابه بلغزاند ، دید که جیم نیز به کمکش آمد . او با آسانی پارچه

چرم را زیر یکی از عرابه ها لغزاند .

شاو در حالی که عرق از سروریش جاری بود ، میکوشید پارچه چرم را زیر یک عرابه دیگر بلغزاند . ناگهان عینکهای طلایش به زمین افتاد و او ناگزیر شد برای یافتن آن کورمال کورمال روی ریکها به جستجو و پیردازد . درینحال مضحک به نظر میآمد و جین دلش به او سوخت .

ازینرو به طرف او رفت که کمکش کند ، ولی او درحالی که چپ چپ به سوی جیم میدید، با صدای محکمی گفت :

«نی ، خودم میتوانم .»

«جیم» به نظر میرسید که ازین وضع لذت میبرد .

«شاو» کوشید پارچه چرم را زیر عرابه بلغزاند . ولی باز هم نتوانست و پیراهنش پاره شد . پارچه چرم را انداخت تا پارگی پیراهنش را ببیند . «جیم» به سوی او رفت و گفت : «رفیق ، زیاد به فکر پیراهنت بناش . خودت گفتی که باید مطابق برنامه حرکت کنم و من هم کردم دیگر .»

پارچه های چرم کار خودشان را کردند و «خانم پیر» به سر بلندی رسید حالا بایستی پارچه های چرم را دوباره به موتر بالا کنند . دوست جیم به جین گفت :

«دوشیزه ، شما سوار شوید . ما دیگر کار هارا تمام میکنیم .»

«جین» به چشمهای جیم نگریست و جواب داد :

«نه ، تشکر... نمیخواهم بخاطر تنبلی انتقاد شود .»

آن روز دوباره دیگر ناگزیر شدند از پارچه های چرم استفاده کنند و بار دوم جین چنان خسته شده بود که میخواست به خواب رود .

ناگهان در اثر احساس افتادن بیدار شد و دریاقت که دست نیرومندی بازویش را محکم گرفته است : دروازه کنار دستش درآر تکانهای موتر باز شده بود و اگر «جیم»

بازویش را محکم نمیگرفت با جین افتاده بود .

«جیم» موتر را ایستاد کرد و شد و دروازه را بست درینحال سنگینی بدنش برپای های جین افتاده بود دختر این فشار را احساس کرد و لذت یک هیجان در دلش شعله کشید .

«جیم» با لبخندی گفت :

«نزدیک بود شما را از دست بدهیم .»

دختر گفت :

«از لطف تان تشکر .»

جیم گفت :

«کار مهمی نبود .»

«جین» از عمل خودش عصبانی بود و با خودش گفت که وضع خیلی مسخره است . بعد ، با خودش فکر کرد که در وجود جیم چیزی دوست داشتنی و جود ندارد اصلا وجه مشترکی بین آندو موجود نیست و هیچگونه رابطه ای بین شان به وجود نخواهد آمد .

با اینهمه ، در طول راه چندین بار به خود آمد و دریاقت که به چهره جیم چشم دوخته است . جیم کلاه بزرگش را تا نزدیک چشمهای جین آورده بود و دستهای نیرومندش جلو موتر را گرفته بود . یکبار چشمهای او هم به سوی جین گشت و به نظر آمد از سوالی که در دلش پیدا شده، ناراحت است .

در چندین نقطه به مردانی برخوردند که سوار بر اسب و یا جیب بودند . اینان از جا های دور دستی آمده بودند تا نامه ها یشان را بگیرند یا نامه تسلیم کنند . دوسه نفر شان سخن پیر مرد بومی را تکرار کردند که به زودی با ران خواهد بارید یکی از آنان گفت :

«جیم» منطقه کو بر میان سیل

است . اگر آب زیاد شود، تو نخواهی توانست که از دای موند پوینت بگذری .

«جیم» با دلتنگی گفت :

«یک کاری میکنم . ولی حالا

مجبورم بروم . یکی از کارفرمایان همراهم است . اگر مطابق بر نامه حرکت نکنم ، قرار دادم را فسخ میکنند .»

این کلمه هارا در برابر شاو بر زبان آورد و شاو چیزی نگفت . موتر چندین بار توقف کرد تا جیم نامه هارا به خانه های منزوی و دور افتاده برساند . هر بار که موتر میایستاد از خانه ها کیکهای خانگی و بیر سرد میاو ردند جین شروع کرد به اینکه علاقه آسترالیایی را به بیر در یابد . بیر پس از گردو خاک و گرما به آدم فرحت و تازگی میداد .

اما آنچه بیش از همه وی را متعجب ساخت ، علاقه و احترامی بود که مردم به جیم نشان میدادند چنان به نظر میآمد که وی دوست همه و قدمهایش سخت مسرت آور است . مردم گفته هایش را با دقت گوش میدادند . در یکی از کلبه ها ، بانوی خانه نگذاشت آنان بروند تا جیم پارچه یی با پیانو نواخت . سرانجام ، جین با شگفتی در یافت که او مردی عجیبیست .

هر وقت موتر میایستاد، کتابچه یادداشت شاو بیرون میشد و پس ازین توقف آخری که خیلی به دیر انجامید ، شاو از جیم پرسید که آیا ضرور است نامه ها طی مراسم اجتماعی به گیرندگان سپرده شود . این بار ، پیش از آنکه جیم لب به جواب بگشاید ، جین پاسخ داد : «به نظر من ، این رفتار عالیست این مردم خیلی دور افتاده و تنه ها هستند . در اینصورت سنگدلی خواهد بود که نامه هارا بیندازد و بدون یک کلمه گپ برود .»

شاو گفت :

«ولی این کار از نظر پوسته رسانی نیست .»

«جین» پرسید :

«چرا درست نیست . چه چیز بیشتر اهمیت دارد : مردم یا وقت ؟»

بقیه در صفحه ۷۵

بامستی نهفته، بشرم ز کنا ر
خود
لرزان و ترسناک
دورم نمود و گفت : که دیوانه
نیستی .
آن پنجه های نرم
وین چشم پرعتاب
هر دو ستیزه کار
آوخ که در رواج محبت کتاب
عشق
حق را گرفت و داد به خوبان
روزگار
امشب مرا ببخش گابی از بهار
خود
این آرزوست پاک
ای شمع - هوشدار که پروانه
نیستی
با حرف های گرم دل را بگو
جواب
مژگان بهم فشار
ما از کتاب عشق گزیدیم باب
عشق، این شعرهای نغز بها نند
یادگار
ز مانشان شور محبت در ورق
از دام های صید گزینان پریده
رفت
مرغ گریز با
تاطرز دلبری
نو شد به روزگار
در دست دلبران فسونکار گیرشد
پیچیده دام - هرچه فزونتر
نپیده رفت
آن صید بی نوا
افتاد در بلال بال و پر فکا ر
تا خواست برجهد که سراپا اسیر
شد
اکنون فتاده ام به کنارت زدهر -
دور آرام و نیمه خراب
اندر جبین تو
بینم تبسمی
ای شام تیره - پرده فروکش
خدای را
کز چشم حاسدان شود ایمن
دو تیره روز
دل از حرارت نفست بر
گرفت نور
لب بوسه بی حساب
چرخد به دور من
خود فتنه گمی
زیبا فرشته ای به صفت شعر
منجمد،
دیشب کنار آینه تابا مداد بو د
از : آینه

کعبه روان

ای خوش آنانکه خم طره یاری گیرند

يك دم از پیچ و خم دهر کناری گیرند

تا از یمن بحر رسد زورق امید بلب

لبجوی و لب جام و لب یاری گیرند

تا درین بی سرو بن صید که آزاد زیند

جا سرکوهی و منزل بن غاری گیرند

هیبت بادی فقر و فنا بپس که درو

هر صف مور چه را خیل سواری گیرند

بیقرارند چو آتش ز غمت سوختگان

تا نمیرند چه امکان که قراری گیرند

تیز بینان نظر از کحل بصر دوخته اند

دو دشت کحل بصیرت ز غباری گیرند

جامی و روی بخاب در تو چون ز حرم

هر يك از کعبه روان راه دیاری گیرند

مولینا جامی

فال عافیت

از آن بچشم ترم بیحجاب می آید
که کار آینه گا می ز آب می آید
اگرچه دیده بیایت نمیتوانم سود
خوشم که اشک منت تارکاب می آید
چوبینمت نتوانم که ضبط گریه کنم
زدود زلف بچشم من آب می آید
بملك حسن کسی باتور و پرو نشود
سخن در آینه آفتاب می آید
حیا بگو شه آن چشم مست چا کرده
چو زاهد یکه بزم شراب می آید
ز کشت سوخته ام بس که دود میخیزد
سر شک رحم بچشم سحاب می آید
بکار و بار جهان دیده رادگر بکشای
چه فال عافیت از این کتاب می آید
کدام خرمن گل را کشید در آغوش
کز آب آینه بوی گلاب می آید
جواب نامه همین پاره کردن است کلیم
مگو که قاصد من بیجواب می آید
کلیم

طلب بخت

چندانکه بعقل گیر و دارست مرا
صد گونه گره بکار و یار است مرا
ای عقل برو که از تو کارم نکشود
وی بخت بیا که باتو کار است مرا
فیضی فیاضی

مبانی عملی علم

کیهان نور دی



مبانی عملی علی کیهان نور دی

۱۵ سال پیش بایر تاب نخستین ما هواره جهان بمدار زمین جامعه بشر وارد عصر پرواز کیهانی شده است .

در اتحاد شو روی ازبدو احداث ورشد تکنیک کشتی های فضایی دانشمندان و متخصصین رهبری این کار را برعهده گرفتند که نقش قاطع در امور عملی علم فضا نور دی ایفا کرده اند . حالا هم بسیاری از آنان رهبر گروههای سازندگان اقمار مصنوعی و سایر تجهیزات پرواز کیهانی هستند .

بدون شك آکاد میسین سر گی کار الف نقش چشمگیری در رشد علمی فن سا ختمان کشتی فضا یی وسفینه فضا یی ایفا نموده است . آکاد میسین کار الف یکی از آن دانشمندان است که سمتهای کاملاً جدیدی در زمینه تحقیقات وجود آورده اند . اصولاً بزرگتر کشفیات ومو فقیتهات و تحولات در علم و تاسیس مکاتب جدید علمی با فعالیت همین دانشمندان ارتباط دارد .

همه میدانند کنستانتین تسیالکو فسیکی بنیاد گذار تئوری علم فضا نور دی است که در اوایل قرن بیستم بوجود آمده است . کار الف هم در دو ران حاضر بانسبزه تسیالکو فسیکی نقش بزرگی بعنوان یکی از واضعین علم فضا نور دی عملی بازی کرده است . خیلی ها هنوز این جریان را نمیدانند زیرا علم فضا نور دی بر اثر فعالیت هزاران نفر ترتیب یافته و فعلاً تاریخچه بسیار کوتاهی دارد واصولاً تحقیقاتی در باره آن انجام نشده است .

سر گی کار الف هنگامیکه در رشته سا ختمان سفینه های کیهانی

شماره ۴۴

آهنگان و متخصصین بر جستـــه فعالیت مینمود . وی در سن بیست سالگی که بعنوان طراح طیاره ها کار میکرد شیفته اندیشه های تسیالکو فسیکی گردیده بود ، وبهمین سبب

تصمیم گرفت تمام عمر خو دروقف اجرای این اندیشه ها بنماید . کار الف در سال ۱۹۳۱ با تفاق فریدریخ تسالندر یک گروه متخصصین را برای تحقیقات در زمینه حرکت عکس العمل تشکیل داد که از جمله اولین موسسات این کشور در زمینه ساختمان سفینه فضایی بود . کار الف در سال ۱۹۳۲ ، با اینکه جوان بود ، بر اثر استعداد فوق العاده خود

رهبر این گروه متخصصین شد . بعداً این گروه برای نخستین بار در اتحاد شو روی ظرف ۲ سال آزما یشهای محدودی در مورد موتور های جت هوایی آزمایشهای هم در زمینه پرواز اقمار دارای سوخت مایع انجام داد .

گروه متخصصین که تحت رهبری کار الف بودند در سال ۱۹۴۹ اولین سفینه فضایی مخصوص جیوفیزیکی را ساختند ، بعداً سفینه های نیرومند ترو مدرن تری از طرف آنها ساخته شد . پس ازیک سال تحت رهبری کار الف آزما یشهای در سطح تکنیک آن دوران شروع شد که میبایست عملاً راه رسیدن به احداث سرعت کیهانی را هموار سازد . بعلاوه از سال ۱۹۵۴ تحقیقاتی در باره مسایل پرتاب ما هواره های زمین وبرخی قضایای دیگر علم فضا نور دی انجام میگردد . نقش علمی سر گی کار الف در طرح این مسایل وحل آنها متجلی میشد . این امکان به وی داده شده بود که برای اجرای برنامه تحقیقات کیهانی آینده کار کند که برای مالیان درازی در نظر گرفته شده بود .

بموجب این برنامه قرار بود تحقیقاتی درباره کرات نزدیک زمین وهمچنین راجع به فضای کیهانی مجاور به کره زمین ودر باره نقاط دور فضای کیهان انجام گردد .

در این پروگرام پرواز انسان بفضای کیهانی جای بسیار مهمی داشت و گذشته ازاین پرتاب ما هواره بمدار زمین بعنوان گام اول در راه اجرای پروگرام جامع تلقی میگردد . گروه متخصصین تحت رهبری کار الف باتمام قوا کوشیدند یک سفینه کیهانی قوی بسازند که بوسیله آن نخستین ما هواره بمدار زمین فرستاده شود .

این سفینه جدید را میتوان ماشین قرن نامید این سفینه دارای چنان خصوصیات عالی پرواز وسا ختمان کاملی بود که پیش از این در فن ساختن آن جهان سابقه نداشت . سفینه حامل دارای نقشه فنی جالب وجامعی بود که موجب گردید بعداً برای نیازمندی های گوناگون علم فضا نور دی نو سازی شود . دانشمندان و طراحان شو روی تحت رهبری کار الف فکر فنی را جامعه عمل از لحاظ فلز پوشا ندند ، شالوده اجرای برنامه وسیع پرواز کیهانی را ریختند .

رشد هرچه بیشتر علم فضا نور دی علمی ایجاب میکرد سفینه های فضایی ساخته شود . کار الف این کار را هم رهبری میکرد . پس از اتمام کار سا ختمان قمر مصنوعی نیرومند مقدور بود سفینه های فضایی برای کار های گوناگون از جمله سفینه های فضایی سر نشین دار ساخته شود . خصوصیات کال الف در سازندگی این بود که همیشه سعی داشت وسایل اصولاً جدیدی ساخته شود ورشته های جدید تحقیقات

علمی بکار رود .

تحت نظروی یک رشته دستکاهای فضایی از جمله ما هواره های علمی ما هواره مخا براتی مو لنیا- سفینه های فضایی بدون سر نشین برای پرواز بسوی ماه مریخ وزهره وسفینه های فضایی سر نشین دار واستوک و واستوخود ساخته شده است .

هنگام بحث در باره کار الف بعنوان دانشمند نباید این نکته فراموش گردد که وی مکتب علمی در فن ساختمان سفینه کیهانی بوجود آورده وتعداد زیادی طراحان در جریان کار در مورد احداث نمونه های جدید اقمار وسفینه فضا یی برورانده است .

کار الف مستقیماً کار اداره پرواز های فضایی را رهبری میکرد و بنا نهایت فعالیت در انجام کار های زمینی درمورد این پرواز ها شرکت مینمود . کار الف با چنین فعالیتی در کار ترتیب فضا نور دان نیز شرکت میکرد ، باعهده ز یادداشتان رابطه دوستی فوق العاده صمیمانه داشت .

عده ای تصور مینمایند علم فضا نور دی یعنی فقط سرو کار داشتن با سفینه و موتور های جت . ولی در واقع بهمین اندازه تجهیزات بفرنج کنده شدن از زمین ، ایستگاه های زمینی دریایی وهمچنین تربیت فضا نور دان حایز اهمیت برای تحقیقات کیهانی هستند . اکادمیسین کار الف نه تنها روابط متقابل همه تاسیسات مزبور و بسیاری موسسات راترتیب میداد بلکه شخصاً هم نقش عملی در فعالیت آنها ایفا میکرد . همه کار های اساسی وبزرگی که طی دوره دهساله اول عصر کیهانی انجام گردیده بانام کار الف ارتباط دارد .

همکاری اتحاد شوروی و اضلاع متحده امر یکادر ساحه تحقیقات کیهانی

مصارف اضلاع متحده امریکا در عملی ساختن آزمایشات و تحقیقات
مشترک تقریباً به ۲۵۰ میلیون دلار می رسد.

سلیتون از نسبت فضا نوردان خارج ساخته شده و برای آن اداره پرواز را بدون پیلوت معاون منع قرار داده شده است. و بصورت فوری بحیث مدیر تشکیلات پرواز ها یعنی رئیس قوماندان استرو نوردان تعیین شد. ده سال اخیر آن بحیث رئیس حاضر کننده تمام استرو نوردان امریکایی که در پروگرامهای پرواز های کشتی های کیهانی مارکیوری، جیمین واپولون اشتراک می نمایند خدمت می نماید.

سلیتون دایم الاوقات بطور بسیار ثابت جمناسستیک را انجام داده و بصورت منظم در پرواز طیارات حصه گرفته و تحت تداوی دایمی بهترین داکتران امریکایی قرار داشت. در سال ۱۹۶۷ داکتر پول دالی اویست یک متخصص بسیار مشهور در امراض قلبی به سلیتون مشوره داد که هیندین را استعمال نماید و آن عبارت از دوا بود که تقریباً در ظرف دو سال آن را استعمال میکرد، در سال ۱۹۶۹ تمام علایم تصلب شراین محو گردیده و حتی که سلیتون دوا را استعمال نمی کرد مرض مذکور تکرار ظاهر نشد. در دسامبر سال ۱۹۷۱ داکتر چارلز بیرر رئیس داکتران اداره ملی فضا نوردی و تحقیقات فضاء کیهانی اضلاع متحده امریکا سلیتون را به رجستر (مینیسوت) برای معاینات طبی به کلنیک «مایو» ارسال کرد. در جمله معاینات طبی یکی عبارت از داخل کردن تل بار یک در شرائین و رساندن آن بطور

بقیه در صفحه ۷۴

همراه خود سیستم مهبیا کننده زندگانی را میگیرند و برای آنها در ظرف دو ساعت او کسینجن لازمی را برای دی کمپرس فضا نوردان مهبیا میسازد. کدام یکی از استرو نور دان امریکایی درین پرواز حصه خواهند گرفت؟ فعلا جواب دادن در مقابل این سوال مشکلاتی را تولید میکند. مگر درین جایک موضوع بسیار مهم است که باید توجه خود را در انتخاب قوماندان کشتی معطوف کرد.

در سال ۱۹۵۹ در گروپ استرو نوردان امریکایی هفت پیلوت - آزمایشی کننده شامل بوده است. شش پیلوت آزمایش کننده ازان جمله در پرواز های کشتی های کیهانی یک نفری نوع مارکیوری (۱۹۶۱ - ۱۹۶۳) حصه گرفتند ازان جمله چهار پیلوت آزمایش کننده هم چنان پرواز های خود را در کشتی نوع «جیمین» و «واپولون» انجام دادند. پیلوت آزمایش کننده هفتمی عبارت از او «نالد سلیتون» بوده است در سال ۱۹۶۲ برای پروازیکی از کشتی های کیهانی مارکیوری آمادگی گرفت. مگر قبل از پرواز آن یک ونیم غیر نورمال قلبی دران کشف گردیده مگر آن باندازه کم و بی اهمیت بود که داکتران اداره ملی فضاء وردی و تحقیقات فضاء کیهانی اضلاع متحده امریکا مدت زیادی در نوسان بودند که آیا با اساس آن لازم است که سلیتون را از پرواز منع نمایند و یاخیر مگر مشکلات باندازه اخیر رسیده و

کیهانی خود اپولون باز گشت می نمایند. در اثنای بازگشت آنها به کابین اتصالی مدت دو ساعت باقی می ماند. بمجریکه آنها کلکینچه را به تعقیب خود بسته میکنند فشار تایل بر سوم حصه پایان آمده و مقدار اوکسینجن تا شصت و پنج فیصد زیاد میگردد. فشار آهسته آهسته کم شده و بعد کلکینچه کشتی کیهانی «اپولون» باز میشود. در صبح آینده عین عملیه رافضا نوردان اتحاد شوروی انجام داده و به ملاقات جوابیه هم مسلکان امریکایی خود بداخل کشتی کیهانی اپولون مهمان می روند بعد از مراجعت فضا نوردان اتحاد شوروی به داخل کشتی کیهانی خود سایوز کلکینچه را بسته کرد و شروع با اجرای مرحله آخری آزمایشات خود می نمایند و درین تجارب یک سلسله جدا کردن و اتصال دادن شامل می باشند تا اینکه درین باره تجارب لازمی را حاصل کرده و در حال بسیار خطرناک کیهانی به کمک کشتی های کیهانی شتافته بتوانند بعد ازان کشتی های کیهانی اپولون و سایوز بصورت مکمل از همدیگر جدا گردیده و فضا نوردان شان بصورت مستقل یک عده مسایل علاوگی را قبل از مراجعت شان بر زمین حل میکنند.

در صورت بروز کدام عارضه در مودل اتصالی استرو نوردان امریکایی می توانند شکا فند ها را بر او شید و از طریق کلکینچه های خار جی از کشتی کیهانی سایوز به کشتی کیهانی اپولون مراجعت کنند. در زمان گذشتن به کشتی کیهانی آنها

در صورت پایان آمدن بسیار سریع فشار شاید استرو نوردان در نتیجه دی کمپرس یک عده صدمه را خواهند دید و این مانند آن خواهد بود که آب باز با سرعت بسیار زیاد از عمق آب به سطح آب بلند می شوند.

نایتروجن منحل شده در خون درینصورت در شرائین باعث تولید پوقانه ها گردیده و باعث تولید یک عده امراض میگردد. و در آینده تشکیل اتمو سفیر کابین های کشتی های اضلاع متحده امریکا عینا مانند اتمو سفیر کشتی های کیهانی اتحاد شوروی خواهد بود. دران وقت ضرورت به مدل اتصالی حس نخواهد گردید.

نظر به پلان تصویب شده آزمایشات به ترتیب ذیل صورت می گیرد.

بعد از اجرای عملیه اتصالی یک ویا دو استرو نورد به مودل اتصالی داخل می شوند. آنها به تعقیب خود کلکینچه مخصوص را بسته کرده و دریچه معین را باز می نمایند و در نتیجه آن به مودل مذکور نایتروجن داخل میشود. این عملیه (داخل شدن نایتروجن) تا زمانی ادامه پیدا میکند که اتمو سفیر نظر به فشار و تشکیل خود عینا معادل به اتمو سفیر و فشار داخل کابین کشتی کیهانی «سایوز» گردد. دران وقت فضا نور دان اتحاد شوروی کلکینچه های خود را گشوده و استرو نوردان امریکایی به نزد آنها مهمان رفته و چندین ساعت با آنها یکجا سپری کرده و بعد ازان در اثنای شب واپس به کشتی

اندیشه‌ها

دلها همچون بدن؛ فسرده میشوند در مان‌شانرا از کلمات نغمه حکیمان به بگویند

یگتا پرستی

تقلید عمومی تمام ملت‌ها، از قرون نخستین، بما تعلیم می‌دهد که کلیه موجودات از خدا صادر و بخدا قایم است.

(ارسطا طالسی)

بار یتعالی ازل وابد یست، مبداء ایجاد اشیاء او است و از حوصله ادراک خلق بیرون است هویت او که مبداء جمع هویت است یگتا و منفرد و واحد است نه مانند واحد اعداد چرا که این متکثر میشود، و ذات بار یتعالی از تکثر منزله و مبرا است.

(انکسپانس حکیم)

درون مابینستی خدا اعتراف کرد، پیش از آنکه خرد او را کشف کند.

(ثوبه)

خدا کسی است که ادراک میشود ولی تو صیف نمیشود و در عین حال

(ثوبه)

هرگاه نظر کنی شهرهای زیادی می بینی که در آن ممکن است علم، سیاست، صنعت، یا حرفه و بی نیازی نباشد، ولیکن هیچ شهری نخواهی یافت که از خدا شناسی خالی باشد.

(پلو تر)

کلمه ای که انکار خدا کند لب‌های متکلم را میسو زاند.

(لافیه)

سر چشمه و مبداء همه چیز نیروی بزرگ و مرکز قدرتی که عرفا آنرا خدا مینامند ضروری است، در تمام اعصار و در همه نژادها، افرادی یافت شده‌اند که از عالیت‌ترین پایه این موهبت برخوردار بوده‌اند.

(داکتر الکیس کارل)

یگتا پرستی

بسم الله الرحمن الرحيم فاتحه فکرت و ختم سخن پیش و جود همه آیندگان سابقه سالار جهان قدم پرده گشای فلک پرده دار اول و آخر بو جود و حیات اول او اول بی ابتدا است بود و نبود آنچه بلند است و پست هر چه جز او هست بقا یش نیست چون که بجو دش کرم آباد شد درهوس این دوسیه ویرانه ده خاک نظا می که بتا نید او ست

هست کلید در گنج حکیم نام خدا نیست بر او ختم کن پیش بقای همه پا بندگان مرسله پیوند گلو ی قلم پر دگی پرده شناسان کار هست کن و نیست کن ممکنات آخر او آخر بی انتها است باشد و این نیز نباشد که هست او است مقدس که فنا یش نیست بندو جود از عدم آزاد شد کار ملک بود گره در گره مزرعه دانه تو حید او است

(نظا می)

در بیان فضیلت عشق تحقیق

از خواجه عبدالله انصاری :-

ای عزیز هر کس داند حقیقت چیست داند که عشق کدام است، و عاشق کیست در این راه مرد باید بود و بادل پردرد باید بود و هر که را رنج بیشتر تمنع از بیشتر عاشق باید بیباک باشد اگر چه او را بیم هلاک باشد عشق آدمی خارا است، نه نام دارد نه ننگ نه صلح دارد نه جنگ، عشق علتی است بر دوام حیات نه وسیلتی است بر اتمام ممات عشق دردی است که او را دوانیست، و کار عشق هرگز به مدعا نیست مدعای عشق بی بلا نبود و چون بلایی رسد او را بلا نبود عشق هم آتش و هم آب هم ظلمت است و هم آفتاب بی صبوری در عشق عذاب جاو دانی است و بی اخلاصی در طاعت و بال زندگانی است، عشق مایه آسودگی است هر چند مایه فرسودگی است، هر که عاشق نیست ستور است روز راجه گنه زنکه شبیره کور است دل عاشق همیشه بیدار است و دیده او گهر بار است محبت او پیوسته با محبت قرین است عاشق را صد بلادر پیش و درین راه گریه یعقوب باید یا ناله مجنون یادل پر درد باید باناله پر خون، اینجا تن ضعیف و دل خسته

میخردند کس عا شقی بقوت بازو نمیکند.

ای عزیز پس هر کس عزیمت عاشقی دارد گو دل از جان پر دارد و هر که قصد حرم دارد گویاریه بار گذا رعاشق رادلی باید دمی غش و بهمان صبور و جفا کش و سینه از شوق پر آتش درین میدان هر کس اسب نمیتواند تا خت و در این بساط نردنتواند باخت دل عاشق خانه شیبر است کسی در آید در او که از جان سیر است ازما جرای درد عشق حکایت خطاست و از محنت محبت اظهار شکایت ناروا ست بر هر که پر توی از عشق تافت سعادت دنیا و آخرت یافت.

و چیزها

« هر انسانیکه صرف خودش را بخواهد و غایه هستی را محدود بدور کله و شکم خود پندارد - سخت مریض بوده و یک شخص میان تهی میباشد. »

« اندر یگایله »

کنیدی رئیس جمهور امریکا از مطالعه و تجارب تاریخ چنین نتیجه گرفته بود که : « هرگاه احتمال برود بار راه گریزو خروج را برد شمن داخل جنگ شوید باز هم برای آخرین که بار قیبان و دشمنان خویش مستقیما مبنیدید. »

(سالنجر)

دخپل کادوان

خاندی لیونی

خاندی لیونی چه په مجنون کښی به لاسه وی ؟

گوره چه د عشق په موج خون کښی به لاسه وی ؟

مست چه د ساقی په یوه عتاب پیا له نسکوره کړه

خدا زده د زاهدیه شبیخون کښی به لاسه وی ؟

خام په یوه جلوه د تر کو ناز بی سده کړی دی

گوره چه د مینې په تړون کښی به لاسه وی ؟

مور نه د زړو نه لا زړه غمو نه پاتی دی

خدا زده چه د عصر نوی یون کی به لاسه وی ؟

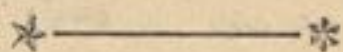
توری چه به سپینه ژبه سردانسان لری که

گوره داتوم به سره لې مون کی به لاسه وی ؟

خوڅی زلزلی بیاد نړی په تنابونو کښی

گوره چپاوونو د گردون کښی به لاسه وی ؟

«لایق»



مهر با نه شوره

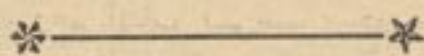
راغله دستم په خیال ودریده پشیمانه شوه
او ښکې یی په مخ شولی روانی او روانه شوه

عشق کښی می شکو نه خدایه عقل نه سوا شولو
ماوی دیقین دنیاو دانه شوه خو ورانه شو

زړه کښی می وه غلاڅکه می نیغ ورته کتی نه شول
خو مره چه می خان سا تلو هومره بدگمانه شوه

وصل کښی ل ل گل شم چه څه ویم ژبه می ونښلی
ماته د هجرانه د وصال بد حالې گرانه شوه

ښکاری په خپل خان یی آینه کښی زړه بایللی دی
څکه خو په ما باندی ناترسه مهر بانه شوه
«مفتون»



مین یم

دو چو شو ندو په خندا مین یم
دلبد سترگو په ادا مین یم

زه داشنا په جفا کارنه لرم
خدایرو دخپل زړه په وفا مین یم

د لاروی نه تپو سو نه کوم
آخر زه څوک یمه په چا مین یم

چه ماته یی خای دتوبی وښو د لرو
زه به هغی زا هد پار سا مین یم

په زوره یی چیغی کړی وی خدای یادوه
په دو بیدونکی ناخدا مین یم

ددرو غمجنو خپلو ی نه کو مه
دد ښمنا نو په رښتیا مین یم

جدایی غواړم دو صال په بدل
زه په دنیا کی د عقبی مین یم

چه د دنیا په قارون لاړی تو کی
زه په هغی مسکین گدام مین یم

د فرشته سترگی رب کی عرش ته رسی
دیتما نو په زړه مین یم

په رگوهر وی زه مینتوب نه کوم
اصغره راشه وروره بیامین یم

«پیر گوهر»

د مینې دسر

خو مره دی چه مینه په ما گرانده
کله می زړگی صبری یی تا خنسی
خلک که می روغ یالیو نی بسوی
ماته خو محبوبی گرانده گرانده یی
یوساعت می له زړگی نه بهرنه یی
لږه شه عادلہ ترحم و کړه
روغ به دی بیمارشی به کتو گرانی
وگوره به مینه، خو دنیاو دانه ده

محمد کاظم «بیمار»

اوس نو

تاپسی می مینی تو پانی شو لی
تاپسی می هیلی اسمانی شو لی
داکا نی خو تاو کړی به مایا ندی
او س نو زما او بنکی تو متی شو لی
تا چه دا او ز دی زلفی رالنډی کړی
لا پی تلو سی ز ما ستنی شو لی
سره نو کا ن چه بنکلو، او زده پر یشو دل
په زما زړه کیه ! لاز خمی شو لی
تاچه کړی بر بنده ی سپینی متی نن
خدا پر وولولی می ار مانی شو لی
کلی چه سینی نیمی بنکار ه کړی لی
په لیونی ژونده سودایی شو لی
بنکلی می خپل خا ن ته لمسولای شی
نن می ویده مینه و یشو لای شی
رازقی

ستاسو پرتو

د مینې ننداره

چه دی زلفی به سپین مخ باندي خوری وی
په نړی دی دمخ بندی بلوشي وی
چه دمخ رنا دی نهوه تروژ می شوه
په هر گوت کښی دبیلتون توری تیاری وی
انگی دی زلفو لاندی وو پست کړی
دبیلتون شپي دی په ماباندی او ز دی وی
سپینو غاښو نه دی خوله کښی رنا تلله
په اختیاره دی د ستر گو خواوی سری وی
ستا خمارو سترگو هسی فسادو کړی
چه هرچائی دیدن کړی سری لمبی وی
په دی ټولو کښی دی زه ډیر سخت ناروغ کړم
زما زړه کښی ستا دلا سه خو گیلی وی
چه دی رحم په مانند کاوه ناتر سی
زما تاته ددعا په خای بییری وی
تا په ناز او خیال نظر کاوه جهان ته
زما مخ باندي داوښکو فواری وی
زه (حزین) دی ور تسم خپلی خواند
دغضب په تار اغلی جذبی وی
دمحمد عمر (حزین)



د مینې کړیدون

په کو گل کی می بل ستا مینی اوور شو
لوټ بیلتون کی دی زما دز په کی کور شو
ستا را تلو ته یم په طمع لا رخار مه
انتظار کی شوم ستنی وجود می سکورشو
نور د مینی کړیدون زه لیو نی کړم
دجنو غز می په کور اوکلی خپور شو
دو صا، به تمنا به خو زه پریم
دغماز په ناکردو خو می زړه تور شو

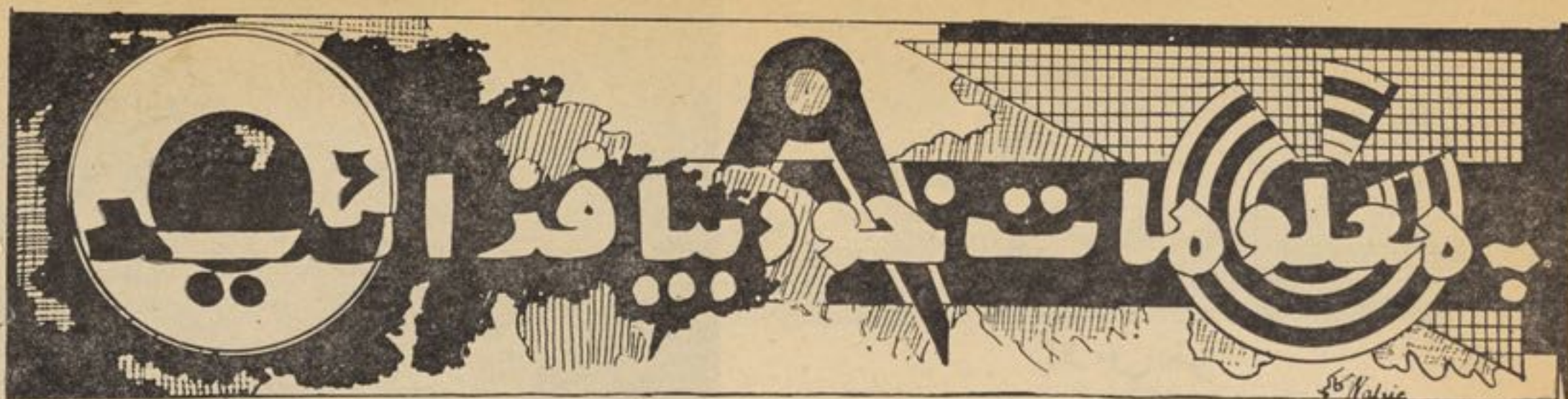
خدا یرو ستا د مینی دام کی یم کیښو تی
ستا نظرا خخه و لی په بل لور شو
تاو یل چه را مین شه زه دستا یم
او سی دی هغه وعدی لاری چل شه نور شو
هوخ نظر دی د قدو سی په لورونه کړی
نور دی عشق کی لعل پوروال وپدیغور شو
را شه ، راشه ای دز په قرا ره را شه
په زړه کی می نور بل ستاد مینی اور شو

عبدالقدوس لعلپوروال

راپه خلا شه

ستاد امیدو نو په لمن کی تر می تر می اوښکی تو یوم نوبس کړه نور
دی دغضب سیند ته بند واچوه زما د بڅښی پیشنهاد منظور کړه راشه
اورا په خلا شه .
دهجران دتر خو شپو د تیروالو قدرت نور په خپل ناتوانه وجود کی
نهوینم له لوی مشکل سره مخا مخیم بس د مینی په فنا کی دی دیدار
نمیگری رازیم نو راشه ز خمی زړه ته می کو شیر شه اورا په خلا شه .
تاته می دستر گو فرش خور کړ او د خپل زړه جونگری ته می بلنه
درکړه مگر زما ملامتیا دی په غضب خواب کړه چه زما دخیال جوړه
دنیا کی دی ورانه کړه سر په سودا شوم . نو لږ می سو دای توب
دستر گو دکنجو نو په کتو کی زانه واخله اود شو نیو تبسم کی دی ما
دلیو توب له حالتنه راواپه را شه اورا په خلا شه .

محمد سبحان وزیر نسیمی



هاتنور

نویسنده که تاچهل و شش سالگی باگمنامی می زیست

این نویسنده شهر امریکایی از ایالات نیوا انگلیند بود که در سال ۱۸۰۴ در یکی از شهرهای ایالت نیوا انگلیند بنام سالم پابه عرصه وجود گذاشت.

خودش در باره خود می گوید که تا سن چهل و شش سالگی گمنام ترین مرد ادبی امریکا محسوب می شد مولی بعد از نشر اولین اثرش بنام (نامه ارغوانی) آفتاب اقبال طلو نمود و شهرت ادبی فراوانی کسب کرد.

ها تون سالیان زیادی با رو زنامه هاو مجلات امریکایی همکاری قلمی داشت و اکثر داستانهای خویش را به نشر می رساند. وقتی جوان شد

باد ختری بنام سوفیا از دواج نمود و در همان شهر زادگاهش بکار مشغول شد بعد از نشر کتاب نامه ارغوانی سفرهایی در رق مبادرت



ورزید و بسیاری از کشور های شرقی را دیدن کرد. بعد از انجام سفرش بحیث قو نسل امریکا در لیود پول مقرر و اعزام شد.

در همین وقت بود که اثر مشهور دیگرش را بنام نیم خدای مر مرین انتشار داد و بانشر این اثر شهرت ادبی فراوانی کسب کرد.

سرانجام مریضی عاید حالش شد و دست ازنوشتن برداشت و باوجود علاقه که به سفر و باز دید از کشورهای دیگر داشت نتوانست آرزویش را برآورده سازد.

اکثر آثار این نویسنده که زمان حیاتش بنشر رسیده است عبارت از داستان ها نامه های خصوصی یادداشت های سفر بود علاوه برآن

داستان های معرو فی ازو باقی ماند که از جمله خانه هفت شیروانی، مهمان شهرت طلب و چهره سنگی بزرگ را می توان نام برد.

ها تون در سال ۱۸۶۴ چشم از جهان بست.

از ذغال سنگ قهوه ای گاز بدست می آید

صنایع ذغال سنگ المان تر دید ندارند که، آینده تولید برق در اتم

نهفته است. همچنین میدانند که تا اواخر قرن کنونی ذخایر گاز طبیعی جهان بیا یان خواهد رسید و بهر

حال منابع بزرگی در دسترس نخواهد بود. از اینرو از هم اکنون دواقدام رادر نظر گرفته اند.

یکی از این اقدامات عملیاتی

است که یک هیأت تحقیقاتی المانی در حوالی دریاچه خرگوش در شمال

کانادا بعمل می آورد شرایط طبیعی

در این محل بسیار سخت است. اینان وظیفه دشوارشان را در سرمای

بسیار شدید و دشت های انبوه از برف و دور از هرگونه آثار تمدن انجام

میدهند و وظیفه دشوار این هیئت یافتن اورانیوم است. نتایج تحقیقات

نشان میدهد که منابعی موجود است ولی در ظرف ده سال استخراج و تمام

خواهد شد. هزینه این طرح را کانادا

نیسبا می پردازند و المانیسها کارهای فنی را انجام خواهند داد.

اقدام دوم در زمینه یافتن راه حل مقرون بصرفه اقتصادی برای تولید

گاز از ذغال سنگ قهوه ایست که

در المان منابع عظیم دارد و در این زمینه پیشرفت های امید بخش حامل

شده است یکی از کارشناسان برجسته المانی اظهار داشت: هم

اکنون نمیتواند گاز طبیعی برای تولید نیروی برق را بمقادیر پیش بینی شده در پیما نهاو سر موعد تحویل دهند اشکالات در این زمینه بیشتر خواهد شد با امکان تولید گاز از ذغال

سنگ قهوه ای راه جدیدی بروی تولید کشوده خواهد شد.

حق باطرا حان شهر المپیک

مونینگ بود و اگنهای مترون مونینگ

که یکی از مدرن ترین تر نه های زیر زمینی جهان است، طی یک سال

گذشته ۱۶۷۱۰۰۰ کیلو متر پیموده اند و این مسافت مساویست با

پیمودن دوبار فاصله بین کره زمین

و کره ماه با حمل ۳۴۶ نفر مسافر در مدت مذکور، رکورد پیش بینی

شده شکسته شده است. تنها چهار ملیون از تماشاگران مسابقات

المپیک از متروی مونینگ استفاده نمودند پیرو این نتایج، مقامات

مربوطه در نظر دارند شبکه ۱۶ کیلو متری کنونی را، با وجود هزینه

سنگین به ۳۶ کیلو متر توسعه دهند زیرا بمیزان محسوسی از تعداد

موترها در شهر مونینگ خواهد کاست.

توپهای لازر

دمقا نان روستای وتزل در جنوب آلمان فد رال هنوز به همسا یگان عجیب خود عادت نکرده اند بااین وجود ، دانشمندان انستیتوی ژنودا نژی فرا نکفورت توانسته اند توجه آنان را به مرکز نظارت بر ماهواره ها که ، در این نقطه بر پا کرده اند . جلب نمایند. مرکز نامبرده فواصل از زمین تا اقامار مصنوعی را بد قیق ترین گونه اندازه می گیرند برای این منظور ، در زیر سقف متحرک این مرکز ، یک توپ سیار لازر نصب نموده اند که بسیار گرا نقیمت است و بزودی آغاز بکار خواهد کرد. تعیین دقیق مسافت ماهواره ها از سطح کره زمین حایز اهمیت قاطع در پرو گرام های تحقیقاتی است . بد ینگونه امید دارند که به تغییرات احتمالی در محیط و حجم کره زمین ، همچنین جای بجا شدن قاره ها یا قسمتها یی از کره زمین پی ببرند. و برای نیل باین هدف توپ نوق الذکر یک اشعه لازر بسوی ماهواره شلیک می نماید. اشعه مذکور را ماهواره منعکس مینماید و بوسیله یک دستگاه غامض

گواتیمالا

کشور یست در شمال غرب امریکای مرکزی که در سال ۱۸۳۹ بحیث یک کشور جمهوری عرض و جود نمود. گواتیمالا سال ۱۹۶۱ تحت تصرف دولت هسپانیا قرار داشت و در سال ۱۹۶۱ با آزادی رسید.

قوپیهای یک پار چه کنسرو

پس از تحقیقات دشوار و طولی مدت سر انجام در پوهنتون فنی برلین طرز جدیدی برای ساختن قوپیهای کنسرو یافته اند . هدف اولیه این بود روشی بیابند که در ساختن قوپی از حلبی سفید ، ضمن صرفه جویی در مصرف فلز ، کیفیت کنونی آن حفظ گردد . در حالیکه امروزه با مدرن ترین ماشینهای اتوماتیک ، قوپیها فورم میگیرند و لحیم میشوند در پوهنتون فنی برلین متد کشش را برای ساختن قوپی ابداع نموده اند که مشابه متد فورم دادن به شاسی است . باین صورت دیگر نیازی به لحیم کردن نیست و قوپی یکپارچه با حلبی به قطر ۱۰ میلیمتر برای رویه رنگی در درجات حرارت زیاد شایستگی دارد .

مساحت گواتیمالا چهل و دو هزار و چهل و دو مربع میل بوده و دارای تقریباً پنج میلیون نفوس است. مرکز آن شهر گواتیمالا دارای پنجصد و هفتاد و سه هزار سکنه میباشد زبان رسمی مردم آن هسپانوی و مذهب شان کاتولیک است گواتیمالا شمالی ترین کشور امریکای مرکزی بوده از طرف غرب و شمال به کشو و مکسیکو ، از طرف شرق به هند و لاس برتانوی از طرف شرق و جنوب به السلوا دور و از طرف جنوب به محیط آرام محاط می باشد . دارای اقلیم گرم و معتدل می باشد.



گواتیمالا یک کشور زراعتی عقب مانده بشمار می رود . هفتاد فیصد مردم آن مشغول زراعت اند . تولیدات عمده آنرا کبله ، قهوه ، پنبه ، نیشکر جواری و برنج تشکیل می دهد . مالداری و تربیه مواشی نیز پیشه اساسی مردمان آن است . معادن نقره ، طلا ، مس و آهن نیز دارد . از نظر تولیدات قهوه سومین کشور جهان محسوب می شود . صادرات عمده آن چوب های قیمتی ، قهوه و کبله میباشد . واردات آنرا ماشین آلات ، مواد غذایی و غیره تشکیل داده و اکثر آنرا از امریکا و اروپای غرب وارد می کنند . صنایع در کشور گواتیمالا انکشاف نکرده و در تمام کشور در حدود صد و سیست صنعتی وجود دارد که در آن سی هزار نفر مشغول کار اند . بیرق: سه قطعه عمودی برنگ های آبی ، سفید و آبی بایک نشان در قطعه سفید . واحد پولی : کتیزال معادل چهل و پنج افغانی .

با استفاده از مطالب این صفحه در بزرگترین مسابقات سالدو و سلفی مسابقات ژوندو و شش اشک کله مر تو و نیر

سوالات شما پاسخ میدیم

علمی

ادبی

اجتماعی

۱ - پاسخگوی مجله

۱- قصر حمرا در کجا واقع است
لطفاً درباره تاریخچه آن معلومات
دهید.

عبدالله از مزار شریف - احمدجان

و غلام علی از شیر شاه مینه

۲- درباره سنگهای کمره ماه

معلومات دهید .

عبدالمجید از خیابان

قصر حمرا از جمله یادگارهای دوره اسلامی در هسپانیا در قرن هفتم دوام داشته و این دوره در تاریخ بنام مدینت اندلس معروف است .
قصر حمرا که یادگار این دوره است یکی از قصور با عظمت بوده و توسط سلسله بسی احمد که در آنجا حکمرانی داشتند بنا نهاده شده .

و شهرت آن بیشتر از آنست که بنای آن با دقت کامل و بخرچ دادن استعداد معماران خیلی باتجربه نهاده شده و از نظر فن معماری دارای تفاسیر و ظرافت خاص بوده و از آبدات خیلی تاریخی و قیمتدار جهان بحساب می رود .

باید متذکر شد که در دوره قرون وسطی سلاطین اسلامی قصرهای محیر العقولی بنا می کردند که مقادیر زیاد طلا در آن بمصرف می رسید مخصوصاً در آن زمان در بغداد قصرهای ساخته شد که در هر یک ازان چندین میلیون طلا صرف می شد .

این قصرها از نظر تزئینات دارای خصوصیات خاص بود مثلاً دران حوض های آب بازی از طلا و نقره اعمار می گردید درخت های از طلا

غرس شده و شاخه های آن از الماس ساخته می شد و پرنده های سی از مر و ارید ، زهره و یا قوت بر شاخه آن نصب می گردید که در اثر وزیدن باد این پرنده ها بالحن خوش آیندی نغمه سرایی می کردند در همین اوقات

بود که در اندلس قصر مجلی برپا شد و قصر الزاهرا در قرطبه آنوقت ساخته شد . قصر قرطبه از جمله قصر های محیر العقول قرن دهم بشمار می رفت . قرار بعضی اسناد تاریخی این قصر دارای چهار هزار و هفتصد ستون و یک عده غدیر هاو حوض ها بود . حتی در اتاق نشیمن سلطان یک حوض طلایی اعمار گردیده بود که در اطراف آن مجسمه های جانوران از قبیل شیر ، پلنگ ، اژدها ، مار ، فیل ، کبوتر ، طاووس ، باز خرگوش و اقسام مختلف طیور از طلا ساخته شده و نصب شده بود .

دهن این همه جا نوران و حیوانات و طیور از الماس ساخته شده بود و ازان آب بروی حوض جریان داشت . قصر الزهرا چندین بعد بدست عیسویان افتاد و مسلمانان برای تلافی آن قصر الحمراء را در غرناطه اعمار نمودند که از همه قصوری که تا آنوقت ساخته شده بود خیلی مجلل تر و عالی تر بود مساحت زمینی که قصر حمرا دران ساخته شده بود اضافه از دو میل مربع زمین بود .

قصر احمر در قرن چهارم هم توسط یکی از حکمرانان معروف بنام (ابن احمر) اعمار گردید .

در ساختن قصر زهرا در ظرف چهل سال بیست میلیون طلا صرف گردید اما چون قصر احمر نسبت به قصر الزهرا بزرگتر و وسیع تر و مجلل تر بود ازان سبب در حدود سی میلیون طلای آنوقت صرف شد .

این قصر بحیث یک شهر در غرناطه محسوب می گردید و آب غدیر هاو حوض های آن از جانی سرا زیر می شد که پایتخت غرناطه را آبیاری می کرد .

در ساختن قصر الحمراء سه لایه های متعددی اعمار آن دوام نمود همه روزه در حدود ده هزار عمله و یک هزار و پنجصد حیوان مشغول کار بود .

این قصر از سببی بنام الحمراء شهرت یافت که قبر های که در بین قصر وجود داشت برنگ سرخ رنگ شده بود قصر الحمراء دارای دودهلینز مستطیل و طویل بود که یکی از این دهلینز هادر سپتمبر ۱۸۹۰ در اثر یک حریق خساره برداشت .

بنا بران می توان گفت که از آثار مدینت اندلس همین قصر محسوب شده و با وجود یکه تغییراتی در بکار رفتن فلزات قیمتی آن صورت گرفته با آنهم تا هنوز زیبایی و عظمت تاریخی خود را حفظ نموده است .

والات تانرا بایک قطعه تکت پستی باطل نام شده و آدرس مکمل تان به ما ارسال فرمائید

تاریخی

اقتصادی

هنری

۲ - پاسخ گوی مجله

موفقیت های درخشان دانشمندان آلمانی در بررسی غبارها و سنگهاییکه اپولو یازده و اپولو ۱۲ از کره ماه آورده بودند همه گان رابه تعجب انداخته است انستیتوی ماکس- پلانک که از سال ۱۹۰۰ مشغول تحقیقات درباره شبهاست ثابت کرده که کره ماه از اجبار انواع مختلف تشکیل میشود . به وسیله ادوات و شیوه های نوین دقیق عمر کره ماه ممکن گردید. عمر انستیتوی نامبرده تعیین نسبتا سنگهای دریای آرامش ۳۷ میلیارد سال و دریای طوفانها ۳۳ میلیارد سال بر آورد شده است . برخی از ذرات غبار ماه گویای عمر بیست تا ۴ میلیارد سال میباشد . در نتیجه این بررسی ها فرضیه پیشین که ماه از زمین جدا شده است مردود شناخته شد زیرا عمر کره در حدود ۳۷ میلیارد سال تخمین می شود . در عین حال دانشمندان آلمانی موفق به حل معمای تفاوت عمر بین ذرات برخی از غبارها و خود دریا های ماه شدند . شهاب هاییکه بر فراز ماه فرود آمده اند غبار ماه تا هزار کیلو متر در دریا ها پراکنده اند . علاوه بر ادوات مخصوص که

برای تعیین عمر ماه در هاید البرک ابداع گردید . دانشمندان انستیتوی ماکس- پلانک را کتور مرکز تحقیقات سرطانی را بکار گرفتند تا روشن سازند که آیا حبابهای اجبار ماه محتوی گازهای هستند یا نه که در اثر این تحقیقات در سنگهای کریستالی ماه آثاری از گاز های آزوت ، هیدروژن و منان پیدا کردند در حالیکه از بخار آب کاربن مونو کسید و کار بن دی اکسید اثری بدست نیامد .

دانشمندان آلمانی همچنین مسئله باد های خورشیدی را روشن ساختند معلوم شد اینها نوعی ذرات تشعشی از خورشید هستند که به علت ضعف میدان مقناطیسی ماه بلا مانع بر کره مذکور فرود می آیند در گازهای بادهای خورشیدی علائمی از هیلوم هیدرو سولفیت ، آرت هیدرو کاربن متان اتان و پروپان بدست آمد .

پانزده دانشمند کیمیا و فزیک در انستیتوی ماکس- پلانک چشم براه دوسد گرام غبار ماه و مقداری از سنگهای هستند که اپولو ۱۴ آورده است آنها اندازه گیری های لازم را برای تعیین درجات حرارت در کره مادر ادوار پیشین انجام خوا هند داد و عمر محل هائی را که غبارها و سنگها از انجاها بر داشته شده است تعیین خواهند کرد . به علاوه تاثیر تشعشات کیهانی و کیهانی از سیلهای وارده از آنها را بررسی خواهند نمود .

پاسخ به دوستان این صفحه

بنیاعلی شیرین دل از ولایت لوگر!
سوال تانرا در شماره شانزدهم سال جاری جواب داده ایم . لطفاً شماره مذکور را مطالعه فرمائید .

بنیاعلی محمد عباس از مزار شریف!
کتابی را که معلومات خواسته بودید همین اکنون در اکثر کتاب فروشی ها پیدا میشود و نویسنده آن مرحوم کیهکدای است .

بنیاعلی محمد مهدی از سرای شمالی!
هنرمند مورد نظر تان در شماره های قبلی معرفی شده امید است آنرا مطالعه کرده باشید در مورد سوال دوم آن که آنها معرفی یک هنرمند هندی بود در آینده وعده میدهیم .

بنیاعلی محمد شعیب از گلرگاه!
در مورد فاطمی مادر شماره های قبلی معلومات داده شده لطفاً کمکسیون های مجله تانرا ورق بزنید و مطلب مورد نیاز تانرا در آن مطالعه فرمائید .

پیغله حسینه از شیر شاه مینه!
هنرمندان مورد نظر تان در اثر خواهش خوانندگان محترم در صفحه هنرمندان معرفی شده است چون تکرار آنرا لازم نمی بینیم از شما خواهش میکنیم تا شماره های قبلی را ملاحظه فرمائید .

بنیاعلی حشمت الله از ننگرهار!
در مورد سوال تان قبلاً در شماره سی و نهم معلومات داده شده است لطفاً به شماره سی و نهم مراجعه فرموده و موضوع مورد علاقه تانرا مطالعه فرمائید .

ساز نویت جواب داده میشود.

به هر گونه سوالات شما به

آهنگ شبا ویز

برای من ناخوشایند و لذت کننده بود! بلی امامای تو ناصر را شنا ختم و بخاطر آوردم که همیشه از مقابل شدن باوی جدا خود داری میکردم و جز با کراهیت به خواهش او جواب نمیگفتم و در برابر لطف و صمیمیتی که نسبت به من ابراز میداشت هرگز نمیتوانستم احساس اطمینان نمایم و خرما و حلوائی را که گاهی بخاطر خوشنودیم تعارف میکردم، نمیتوانستم بطیب خاطر بپذیرم.

بلی امامای خود ناصر را شناختم و بخاطر آوردم که من نسبت بساو سخت بد بین و ازوی که متنفر بودم تاحدی که بعضاً به نسبت اینهمه سوظن و شدت تنفر، خوشتن را مورد ملامت قرار میدادم. تا اینکه پدر ما بقتل رسید و آنگاه دیدم که بامادرم چگونه بر خورد مینماید و بدون آنکه ببیند یسند ماسه تن بسی بر سرست مانده ایم با چه قساوتی در مورد ماده تصمیم میگیرد. او در آن موقع فقط روی یک موضوع می اندیشید و آن اینکه مردم راجع به قتل پدر ما چه خواهند گفت و چطور این حادثه برای او مایه تنگ و عار خواهد بود...

هنوز از حادثه مدت زیادی نگذشته بود که یک روز صبح باقیافه ای گرفته و رویه ای خشن نزد ما آمد و الفاظ خشک و قاطع مادرم را بلزوم سفر قناعت داد و گفت که وسایل این سفر را خود ش فراموش خواهد آورد و ما را تا عبور از (بحر) مشایعت خواهد نمود و بجا یکاه مصونی در یکی از دیکه های آنجا خواهد رسانید. تا اینکه روز موعود فرارسید و او ما را از منزل خود بیرون کشید و از قریه ما و از سر زمینی محبوب ما تعبید نمود و بیکی از دهات پراکنده ماوراء بحر رهای مان ساخت و بعد از آنکه ما را بدست سرنوشت نامعلوم سپرد خودش از راهی که آمده بود برگشت تا با اعضای خانواده خویش در آسایش و راحت بسر میبرد.

از آنروز متیقن گردیدم که در قضاوت خود راجع بوی اشتباه نکرده بودم و داوریم در مورد او ظالمانه ژوندون

تا اینجا داستان

زهره زن بادیه نشین بعد از آنکه شوهرش بقتل میرسد، بادو دختر خود آینه و هناوی بیکی از شهرهای کوچک مصر پناه می آورد و در آنجا هر سه در خانه های مامورین بحیث خدمه استخدام میگردند. زهره پس از دو سال ناگهان تصمیم میگیرد تا آن شهر شوم را ترک بگوید و هر سه یکجا پای پیاده از شهر خارج گردیده شامگاهان بیکی از دهات مجاور میرسند و در آنجا با زنوبه، نفیسه و خضره آشنا میشوند...

این صدای مادر مابود که بلند شد، من با زنوبه و خضره در گوشه ای نشسته روی موضوعات مختلف صحبت داشتیم و خواهرم غرق در دنیای پر از اندامه کلام خویشی آنطرفتر نشسته بود.

چون صدای مادرم را شنیدم دویده نزدش رفتم. او در حالیکه پرده رنج و تأثر از چهره اش زایل شده، و جای آنرا نشاط و مسرت فرا گرفته بود تبسم گنان با دست خود اشاره کرد و بمن گفت:

— ببین... خوب نگاه کن: آن دختر از (بنی و رکان) است.

دیدم عرب بادیه گردی که گویی شیطان مجسم است دوشتر بزرگ را در نزدیک خانه میخواست و یک مقدار باری را که با خود آورده است، پشت یکی از آنها بر میدارد.

مادرم از خوشی در پوست نمیکنجد و هر لحظه اشاره گنان میگوید:

— مگر مامایت ناصر را نشناختی؟ مگر این دو دختر به نظرت آشنا نیستند؟

مامای خود را شناختم... در ایام خردسالی بارها با او بر میخوردم. از مواجه شدن با او چقدر میترسیدم و از خشونت ذاتی او در برابر همگان که خاصه گفتار او بود و آن قاطعیت انعطاف ناپذیر که حین ادای کلمات ابراز میکردید و هیچگونه برگشت و مجادله را موقع نمیداد، چقدر

تمام زنان در صحن حویلی گرد آمده بانها نظر میکردند و من نیز در جمله آنان قرار داشتم. اما ناگهان تکانی خوردم و حالت عادی خود را از دست دادم، قلبم بشدت می تپید بسیار بدشواری ترانستم جلوس فریادی را که میخواست از گلویم بدر شود بگیرم دیدم مادرم خاموشانه مرا با خود میکشاند و به صحن خانه میرود و بعد از آنکه کسی آرم میسازد میگوید:

— زنهار که خود را بری نشان ندی و یا از اینجا دور نروی، زیرا اگر ترابینند حتماً با خودش خواهد برد.

من مامور مرکز را در جمله هیئت دیده بودم.

چرا با خود دروغ بگویم: بیش از یکبار تصمیم گرفتم تا نزد وی بروم و از احوال خدیجه پیروسم و ازوی خواهش نمایم تا مرا با خود ببرد و نعمت حیات مرفه و سعادت مندانه را برایم باز گرداند و ازین ظلمتکده ملال آور که بدون ازاده خویش بسوی آن کشانده میشوم، نجاتم دهد.

بلی، اینها را تصمیم گرفتم و خواستم عملی سازم، اما دیدن وضع پر از ادبار مادرم و مشاهد حالت فلاکتبار خواهرم و ادارم ساخت تا از راحت خود چشم پیوشم و یکجا با آنها منتظر آینده نامعلوم باقی بمانم.

— آینه... آینه... اینجا بیا!

اهل منزل ازین دق الباب و از صدای بلند سراسیمه از خواب بر میخیزند و صاحب منزل نزدیک دروازه میشتابد و می بیند که کلانتر از شدت هیجان بر خود میلرزد... بداخل خانه پا میگذارد و تمام اطاقها را بدقت جستجو مینماید، مگر هیچگونه اثری از دزد ها نمیتواند بدست آورد. مردم از خواب بیدار شده و دور او حلقه میزنند و او بقید سوگند تاکید مینماید که داخل شدن دزد ها را در منزل بچشم خود دیده است.

سر از آن شب اهالی قریه در باره این حرف میزدند که کلانتر در معرض خطر مرگ قرار گرفته است و اهل خانه را بخاطر آن در تشویش افکنده بود که او را پناه دهند و از شر تعقیب کنند گان نجات دهند. دیگر همگان مطمئن بودند که افراد یکی از قبایل تصمیم قتل او را گرفته اند و ممکن نیست از شر آنان خود را نجات دهد. بالاخره آنها تصمیم خود را عملی میسازند و عبدالجلیل را بقتل میرسانند.

ملک قریه بحدیت مصروف فعالیت بود، افراد خود را اینطرف و آنطرف میفرستاد و به تلاش این یا آن خانه هدایت میداد و اشخاص مظنون را تحت مراقبت قرار میداد. آرامش قریه برهم خورده بود، از هر طرف تشویش و بیقراری میبارید. جسد بیجان عبدالجلیل که بدشواری جان سپرده بود، توسط اشخاص موظف نگهبانی میشد منتظر بودند تا پولیس و هیئت تفتیش از شهر برسند. آنها بعد از دمیدن آفتاب رسیدند و مدتی بر اساس تشریحاتی که طیب عدلی میداد روی جسد به تحقیقات پرداختند و آنگاه به طرف قریه آمدند تا پس از صرف جای و تناول غذا در منزل ملک، به کار خود ادامه دهند.

نبوده است و احساس تنفرم از وی احساس صادقانه دختر ك معصوم و بیگناهی در برابر انسا نسی قسی القلب و بی عاطفه بود است. مادر و خواهرم بانگاه های محزو نانه خویش او را تالحمظه ناپدید شدن تعقیب میکردند ، گویی صورت زاده گاه خویش را که از آن تعبید شده بودند، در وی مجسم میدیدند . اما من فقط بسمت غرب همان جهتی که او روان بود چشم درخته بودم ، اما او را نمیدیدم ، چرا که هیچگونه ارزشی برایش قایل نبودم .

میگو شیدم ازورای این فاصله دو ر و این ساحه وسیع گسترده شده به دهکده آرا می که از آن کشیده شدیم نظر خود را نفوذ دهم تا شاید بتوانم خانه پدری خویش را ببینم و میدان فراخی را که با دختران و پسران همسال خویش در آن مصروف بازی میشدم از نظر بگذارم، اما نه دهکده را میدیدم و نه خانه به نظرم میرسید فقط تپه های ریگی بلند بانظرم بازی میکردند و من چنین می پنداشتم که دهکده مادر عقب یکی ازین تپه های نسبتا مرتفع قرار دارد ، و میدیدم آب دریا چون خطی فاصل بین ما و این صحرای زیبای نا محدود گسترده شده حایل است

اما می که تصور میکردم شیطنانی بیش نیست بعد از آنکه شتر های خویش را جابجا ساخت ، جویای صاحب خانه گردید افراد ملك بوی اطلاع دادند که اعرابی ناشناسی که مظاهر قوت و ثروت از و جناتش پیدا است او را میطلبند ، ملك با جبین گشاده از وی استقبال کرد و بداخل خانه تکلیف نمود

بعد از آنکه اعرابی مورد اعزاز لا کرام میز بان قرار گرفت و چند ساعت روی موضوعات مختلف سخن رفت ناگهان به صاحب خانه گفت:

ای ملك قریه ، کسانی ازمائزد تو هستند ، آنها را بما باز گردان: زیرا خداوند گفته است که اما نات باهل آن برگردانده شود ! ملك پاسخ داد :

ای شیخ عرب ، امانت تو نزد ما محفوظ خواهد بود و بتو برگردانده خواهد شد :

حالا بگو منظورت چیست ؟ اعرابی گفت :

زنی است با دودختر که چندی قبل اینجا پناه آورده اند و تو باکمال مهماننوازی پناه شان داده ای و مقدم شانرا گرامی داشته ای و ما بیش از دیگران حق شناسیم .

این زن و دخترانش باتو چه نسبتی دارند ؟ او خواهر من است .

آری ، آنها را با جبین گشاده استقبال کردیم و جز وجبیه خود چیزی در برابر شان انجام نداده ایم چه سودی ازین خانه عاید خواهد بود اگر دروازه هایش بر روی غربا گشوده نشود . اما آنها را زمانی بتو خواهم سپرد که مدتی چند نزد ما بگذرانی و مارا از مصاحبت خویش مجلوظ گردانی ، زیرا سخنان اعراب مارا بسی خوش آید و مایه مسرت مان گردد ...

بدین سان بین اعرابی و ملك و دیگر مصاحبین صحبت در گرفت ...

۹

اما من در آن شب طولانی ثقیل نتوانستم بخوابم ، زیرا خواب بچشمان خواهرم راه نیافت و پرنده عزیزم احتیاج نداشت تا باطنین تنسو دورس خویش بینارم سازد باقلبی گرفته نزد خواهرم آمدم .. و در حالیکه میگو شیدم تائر عمیق

خویش را از وی پنهان دارم ، خبر ورو د مامای مان را با اطلاع وی رساندم و برایش حالی ساختم که با احتمال قوی فر دا بادمیدن صبح سفر خواهیم کرد

مگر خواهرم سخنانم را نمیشنید و یا اینکه می شنید ، اما چیزی از آن درك نمیگرد .. او هم مانند من علاقه نداشت بسمت غرب سفر کند ، او نیز مشتاق مشرق بود جایی که قلبش را گذاشته بود. در آن خانه زیبای محاط به باغچه وسیع که تحت نظارت باغبانی از اهل قریه قرار داشت و جوانی که بنام سر انجنیر یادش میکردند در آن حیات بسر میبرد .

قلب خواهرم در آنجا بند بود و از همین جهت حالت بهت و حیرانیش پایانی نداشت و ناتوانتر از ین بود که حرف ما را بشنود و بمحتوای آن پی برد و یا سوالات مارا پاسخ گوید. مگر او از که میترسید ؟ و این هراس کشندای که علایم آن گاه گاه بر

تصور میکردم او بخاطر اشتباهی که مرتکب گردیده اینهمه در بوته رنج و عذاب میگذارد و در آتش ندامت و پیشیمانی میسوزد ، اما بعد از آنکه شبی را با وی سپری کردم و بیشتر در اعماق وضع او نفوذ نمودم ، باین امر پی بردم که او دريك دو راهی مهیبی قرار گرفته است. چون به عقب مینگرد عشقی بر باد رفته نظرش را بسوی خود میکشاند و چون بجلو مینگرد پرتگاهی مهیب در برابر خویش می بیند .. آرزو میکند تا اگر بتواند بعقب برگردد و بدان جایگاهی که عشق است و محبت خویش را رسا ندوبا آنچه از خوشبختی و یا بدبختی در انتظارش باشد مواجه گردد ، اما او بدون اراده بجلو رانده میشود و بسویی که ترس و دلهره ، یاس و ناگامی براو سایه می افکنند گام برمیدارد

گام برمیدارد اما نمیتواند کوچکترین مقاومت نشان دهد و کمترین مخالفت ابراز نماید .

آه این چه نیروی مرموزی است که بر روح انسان چهره میگرد و شخصیت او را محو و نابود میسازد، این نیرویی که بنام حیا، ورعایت عرف و عنعنه یادش میکنند!

من بخواهرم دروغ میگویم و آنچه را که خود از آن نفرت دارم برایش می آرایم ، اما او به احدی دروغ نمیگوید و نسبت به آنچه می شنود هیچگونه اعتنائی نشان نمیدهد و بدون آنکه خویشش را فریب دهد عنان اختیار بدست سرنوشت سپرده و باین اعتقاد رسیده است که بعد از

ترك شهر بر اساسی فیصله مادرمان که بدون چون و چرا مورد قبول مان واقع گردید ، دیگر بهترین لحظات زندگی خویش را از دست داده است. کشندهای که علایم آن گاه گاه بر چهره اش هویدا میگردد و گاهی بالرزه شدیدی سراسر وجودش را تکان میدهد چیست ؟

این درست است که سفر ما بسوی غرب ملال انگیز و پراز یاس و تائر است و قلب انسان را جریحه دار میسازد و در آتش رنج میسوزاند ، اما به هیچ صورت ترس آور و دهشت انگیز نیست و هرگز این لرزش های ناگهانی را در وجود انسان بر می انگیزد ...

نه : او اشتباه نکرده بود .. و این ترس وصف ناپذیر او مبالغه آمیز نبود .. او به چیزی پی برده بود که من نتوانسته بودم. و حوا دلی پیش بینی میکرد که من نتوانسته بودم پیش بینی نمایم .

(باقیدارد)

فانتیزی

ژیلیت يك استاد است . ایمن سخنان را به آواز نسبتا بلند تر میگویند و در بین اطاق قدم می زند . بعد از آن خیلی با تأثر بطرف زن جسیم خود می بیند که چطور خوابیده است سو تیر نزدیک او ایستاد است ولی کرانفیل او را بخوبی درك کرده نمی تواند . او نصف حویلی را پیاز کاشته . حالا در بازار پیاز چندان پیدا نمیشود و در زمستان مردم صوفیه مثل دیوانه ها برای پیاز پول میدهند . برای اینکه مردم صوفیه مزه دهن خود را اهمیت میدهند .

آنها همه چیز را همراهی پیاز دوست دارند . سو تیر نیز به این امید در حویلی پیاز کاشت فقط يك حصه حویلی با قی مانده که کرانفیل

سو تیر هنوز هم در بین اطاق قدم می زند و يك سو تفا هم بین او و زنش خیلی او را رنج میدهند زیرا در غیر آن يك مفاد بزرگ در انتظار اوست . سو تیر دایما به این فکر میکند که روزی پول زیادی بدست آرد . و آنرا يك موتر ماسکویچ بخرد بعد فکر می کرد و با خود می گفت :

— ماسکویچ خوب موتر است . به همراهی چهار چراغ ، رادیو زبان پینو شاید تنگ شود پینو به حیث فرو شنده در مغازه آلات آهنی کار میکند يك موتر ز پورو تر ينسه دارد . و تمام روز آنرا در مقابل خانه خود می شوید پینواز معامله ای فایده کرد مثلا به همراهی تیل خاک

زن نداشته

باشد

زیرا تمام قریه ما بخاری تیل خاکی دارند و پینو تیل خاک فروشی را پیشه ساخت . دو بیلر بیست لیتره می گرفت و لی هیچ گاه آنرا تا آخر همانطور پرسو دا نمی کرد . و اینه دگه اینجا نیم لیتر و آنجا نیم لیتر بالاخره يك لیتر مکمل میشود . و يك لیتر تیل خاک ده ستوتیک قیمت دارد . اینجا ده ستو تینك آنجا ده ستوتینك اینه دگه يك لیوا نی این دگه استادی نیست بلکه يك دزدی است موتر زپورو ژیتسه خرید ولی و جدان خود را فروخت دزدی هر کس میتواند بکند ولی مفاد بزرگ هیچ کس نمی تواند بکند مفاد بزرگ استادی میخواهد استعداد میخواهد نبوغ میخواهد عینا به مثل ژیلیت همان ژیلیت که پاکسی های ریش پا ستو ریزه شده نقره را به میان آورد و نصف فابریکه های تیغ ریش را در اروپا و جهان شکست داد . این يك مفاد بزرگ و موفقیت بی نظیر است . مردانیکه ریش خود را می تراشند خوش هستند و هم خود ژیلیت خوش است

— کارهایم همینطور است! زنکه! در حالیکه سگرت جدید را روشن میکرد رفته و کنار پنجره نشست مهتاب يك اندازه کبود و در عین زمان از دو طرف يك اندازه فشار داده شده و شکل بیضوی را بخود گرفته بود . درست مثل يك چشم . سو تیر يك غم بزرگ روحی را متحمل میشد . او بازنش کرا مقیل خیلی موضوعات را حل و فصل نکرده بود . و دایما اختلاف نظر بین آنها موجود بود کرا مقیل او را احساس کرده نتوانسته و راجع به

بابا بد

خوبی فامیل هیچ فکری نمی کرد بخصوص راجع به پسران خود که حالا در گرمی شهر صوفیه مشغول تحصیل اند . هیچ فکر درست و اساسی نمی کرد : سو تیر باز هم بلند شده و شروع به قدم زدن نمود انسان خیال میکرد اطاق را اندازه گیری میکند . از گلدان لیمو تا جای تلویزیون هفت قدم و نیم فاصله بود . سو تیر شخص خورده جثه است و بوت نمبر ۳۷ بپا میکند .

عین فاصله را کرا مقیل شاید با پنج قدم طی کند . ولی کرانفیل عموما از فارم خسته بر می گردد و دیگر حوصله قدم زدن را به داخل اطاق ندارد . او يك زن دلسوز است مجله «لاد» را عموما مطالعه میکند و غذا ها تند و تیز را خیلی دوست دارد . بعد از آنکه از کار برگشت در حویلی کنار گل های خود می نشیند نفس زنان با نیچکه می خورد (با نیچکه يك نوع کلیچه شور که در بین آن پنیر و حتی بعضا پا لك می گذارند و از خمیر ورق ورق شده ساخته میشود لذت خوبی دارد . مترجم آنرا خیلی دوست داشت) .

ژیلیت

تاریکی همه جا را فرا گرفته است . هوا گرم و ملایم و مهتاب بین قطعات پراکنده ابر شناس میکند و منظره شاعرانه ای بوجود آورده است . سو تیر خواب نکرده است ، نزدیک پنجره ایستاده سگرت میکشد و از پنجره همان مهتاب شاعرانه را تماشا میکند ، آسمان با آنهمه زیبایی که ابر هادر آن منظره عجیبی رسم نموده بودند و در تحت ناک کج و ستاره های مختلف همه او را بخود جلب می کردند . دفعتا به آواز بلند گفت :

— بلی ! کیهان فضای لایتنامی

در بستری که نزدیک دیوار قرار داشت کرانفیل خوابیده بود . بلی خوابیده بود و يك نواخت تنفس میکرد و از شدت تنفس او پرده های نازك کلکین می لرزید .

کرانفیل يك زن بزرگ و جسیم است ، در محله حتی در همان قریه جوهر ندارد . در فارم و قتیکه او حتی پای پیاده می رود مردم میگویند او به همراهی موتر خود روان است . سو تیر کیهان و ستارگان را بحال شان گذاشته بداخل خانه مشغول قدم زدن شد . از نزدیک تلویزیون تا گلدان بزرگ در تحت لیمو میرفت و بر می گشت . بعد به دیوار سفید تکیه داد درین حالت بیک تابلوی نقاشی ذغالی شباهت پیدا کرده بود . يك قیافه سیاه ، کوچک و خشك بطرف کرانفیل دیده آهی کشید و يك بار گفت :

آنها گل کشت نموده و بدون کدام فایده زمین را بند انداخته است . يك بار سو تیر خواست همراهی او درین باره دوستانه صحبت کند ، برایش گفت : — این گلها ی لاله به چه دردی خورد ؟ آیا از آنها سوپ درست میشود ؟ مشروب از آن تیار میشود ؟ چرا گل کاشتی ؟ ولی کرانفیل به لجباجت تمام جواب داد : — همین طور ! به آنها ضرورت دارم . — اما آخر چرا بخاطر چی ؟ — فقط همین طور آنها را دوست دارم چون خیلی مقبول هستند — اوه خدایا زن دیوانه ! آخر در شهر گل های پلاستیکی می فروشند . خیلی قشنگ و زیبا فقط لازم است یگان و قوت خاک های آن را پاک کنی

من آنها را نمی خواهم . . آنها گل های مرده است و من گل زنده کار دارم . .

چه فرق میکند ؟ آخر مثل اصل آن است . . .

بصورت عموم این زن چون اهل ورچا نسکی است خیلی لجوج است . . . خیلی کارها را ناهمیده و به لج دیگران انجام میدهد .

سو تیر باز هم بطرف مهتاب بزرگ و نسبتا کم رنگ نگاه میکند درخت ناک کج را می بیند ، قمرهای مصنوعی و بشقاب های پرند ، بعد بطرف کرانفیل متوجه میشود . خیلی بزرگ و وزمین است . دستش از بستر بطرف زمین آویزان است و پرده از شدت تنفس او می لرزد . دفعتا مفکوره ای در مغز سو تیر چرخ می زند . به آواز بلند بخود میگوید : - بلی فقط همین یک چاره موجود است .

با ترش رویی سو خسته سگرت خود را در خاکستر دانی فشار میدهد . بعد از آن بلند شده با پا های برهنه در حالیکه فقط یک نیکر بتن دارد به حویلی می بر آید . کج بیل را گرفته در بین کرد گل داخل میشود . درین لحظه او به این فکر میکند و میگوید :

- فقط همین قدر که بیدار نشود . و یا به بیرون نبر آید . بیل را بکار انداخت با نیکر و زیر پیراهنی سفید در آنشب به شبج و ارواح خبیثه شباهت پیدا کرده بود . گلبا یکی بعد دیگری بقتل می رسیدند مهتاب از بین ابر ها بیرون می لغزید و اطراف و با گوشه های مهتاب روشن تر بنظر می رسید عینا به مثل لبه های تیغ های «ژیلت» .

- سو تی . . این صدای زن نش بود که او را صدا می زد و او را بجایش خشک کرده بود .

سو تیر بجایش میخکوب شده و شباهت به مجسمه داشت که از کج ساخته شده باشد و خیلی به مشکل تنفس میکرد .

- سو تی ! چه میکنی ؟ . . . - هیچ ! فقط . . درین جا . . گل ها . . چی ؟

در حالیکه این سخنان بی ربط ارد هانش می برآمد عرق سردی از پیشانی اش جاری بود عینا مثل آرتیست فلم های پولیسی که در کدام جایی گیر مانده باشد و پولیس در چند قدمی او واقع باشد . باز هم ادامه داد :

- آن دگه . . فیصله کرده بودیم که . . همه جا را پیاز بکاریم . . .

وای . . . - کدام پیاز را فیصله کردیم . . هیچ کدام فیصله درین باره نکردیم . سو تیر از کارش دست بر داشت زیرا از کلکین قیافه زن نشی رادید که عملیات تخریب کارانه او را می بیند . سو تیر میخواست چنج بزند و لی اما سو تیر او را زن نه بلکه در آن صدایش بیرون نشد به آهستگی

سو تیر به عقب می رفت ، کرانفیل خاموش شد اما خیلی بشدت و به آواز بلند تنفس میکرد . شباهت به لوکو موتیف بخار داشت . گفت ! - لبسین برای مهمی خری ؟ تکه برای پیراهن ، گل های پلاستیکی . . . بطرف کرد ها رفت . کدام فکر خطرناکی کرده و این فکر او را سو تیر نیز درک نموده به آهستگی می گفت :

- فقط غالمغال نکن . . فهمیدی . . خواهش میکنم . . کاری نکن که . . کرانفیل درین وقت یک بیل در دست داشت و بجان پیازها افتاد ، سو تیر میخواست چنج بزند و لی اما سو تیر او را زن نه بلکه در آن صدایش بیرون نشد به آهستگی



لحظه فیل تصور میکرد . . دردش گفت . . . و قتیکه با هم از دواج کردیم چقدر خورد جئه بود . . کرانفیل دفعتا چنان چنج زد که مانده بود تمام قریه از خواب بیدار شود . - اوه خدای من ! گل هایم ! واخ . . چه کردی . . ؟

واز شنیدن این چنج سو تیر چشمانش را مثل طفلی که منتظر سیلی خوردن باشد بسته کرد . و بعد چون دید سیلی محکمی برویش اصابت نکرد گفت :

- ایش : غالمغال نکن . برای اینکه همسایه ها بیدار میشوند . گلبا ! بسیار مهم نیست .

برایت گل های پلاستیکی می خرم ! برایت لب سرین می خرم . . و همچنان تکه برای پیراهن ! تنها غالمغال نکن . . کرانفیل به آهستگی از پله ها پائین آمده و

بگیرد و لی کرانفیل متین نشده و برعکس به هیجان آمده بود . به تدریج کرد های پیاز به خرابه تبدیل میشد بعد از مدتی از همان پیاز های اولی اثری نماند . و زمینش قلیه شد .

- کرانفیلو . . . او چوچه فیل . . . تو زندگی مرا سیاه ساختی . . . ولی بعد از مدتی سو تیر به فکر افتاده یک اندازه تسکین شد . نزدیک درخت ناک کج رفته و سگرتی روشن کرد . قیافه او خیلی متین بود خیلی زیاد به عکس های پاسپورت شباهت داشت .

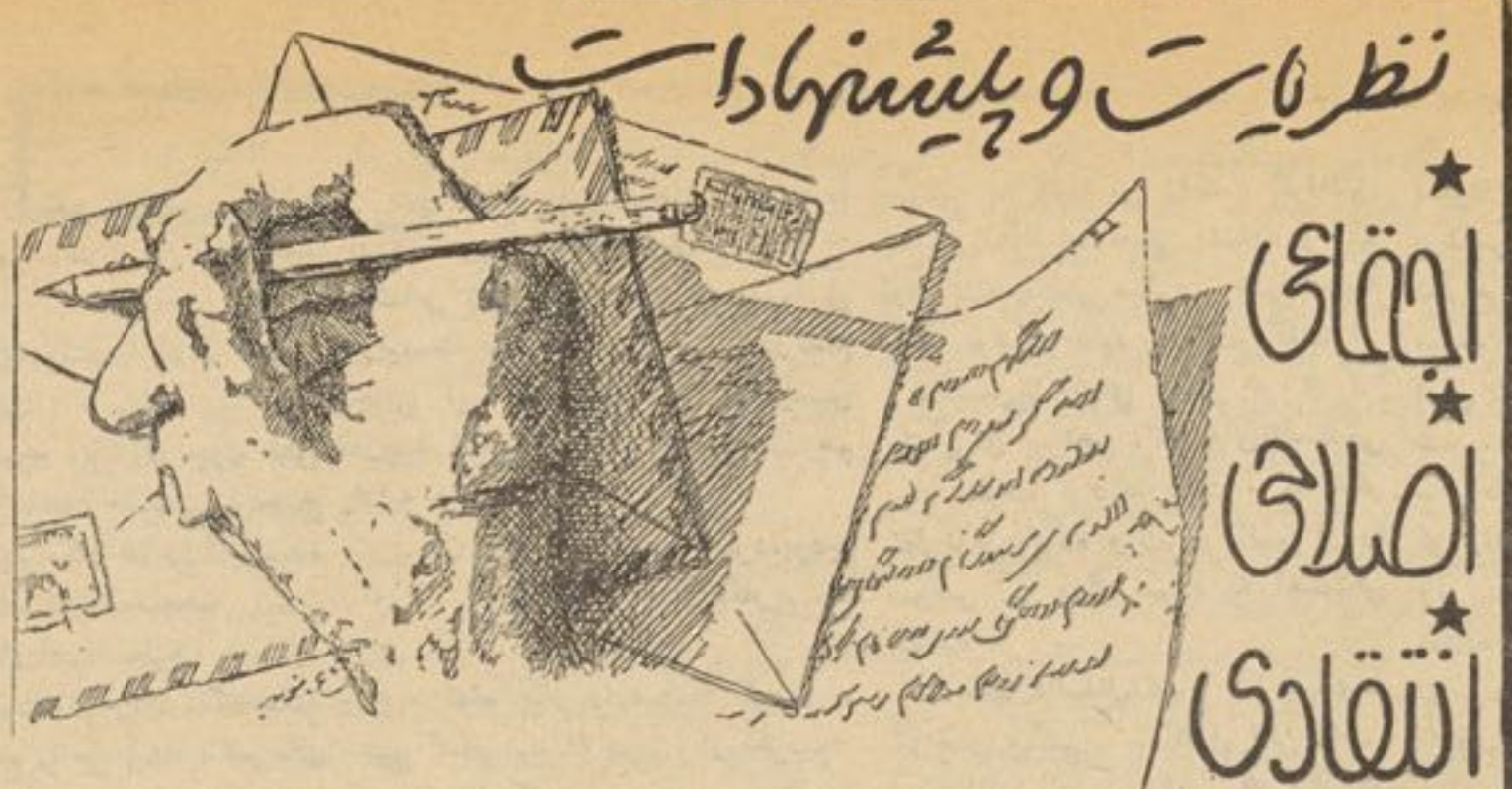
او مثل اینکه بر فراز ابر ها پرواز میکرد با خود گفت :

- ژیلت حتما یا زن خود را طلاق داده و یا زنش مرده و یا هم امکان دارد هیچ وقت از دواج نکرده باشد . به هر صورت ژیلت با این موفقیت خود حتما باید زن نداشته باشد ، مرد زن دار برای در آمد بزرگ ساخته نشده . . . این چیز واضح است . از پس عصبی بود کم بود سگرت راجود و کرانفیل هنوز هم یگان بته پیازی را که مانده بود سر وزیر میکرد بعد از آن بیل را دور انداخته و از کرد بیرون بر آمد و روی پله های زینه نشست . او نفس نفس می زد چشمانش پر از اشک بود سو تیر درین وقت فکر می کرد و در دل می گفت :

- اینه فیل را ببین که حالا دگه گریه هم میکند . سو تیر رفته پهلوی او نشست . زیرا از یک طرف دلش بحال او می سوخت و از طرف دیگر اگر زورش می رسید او را شاید شدیدا جسزا می داد .

هر دو نشستند بودند . شب گرم و مهتابی بود ، معلوم دار که آسمان هم پر از ستارگان ، قمر های مصنوعی و بشقاب های پرند بود . - پایان -

ترجمه: زلمی نورانی



از هیاهوی بی مورد هو تلیهای شهر جلال آباد جلو گیری شود

چرا فابریکه قند جلال آباد ترمیم نمیشود ؟

چندین پیش که خودم بعد از اخذ رخصتی زمستانی می خواستم که بافا میل خود یکجا برای سپری کردن ایام تعطیل به جلال آباد بروم . در جلال آباد بعد از گذشت چند روزی که خیلی به خوشی سپری شد ناگهان همین خوشی و سرور ما به غم و اندوه مبدل گردید . وقتیکه می خواستیم دو باره

بطرف کابل و هسپار شویم چون موتر ماتیل کم داشت خواستیم از تانک تیل بگیریم همینکه در محوطه تانک رسیدیم یک عمارت بزرگ که شبیه فابریکه هابود تو جه مرا بخود جلب نمود اما متاسفانه چون به آن شهر آنقدر

بلدیت نداشتیم از نفر مو ظف همانجا پرسیدیم این عمارت که به عقب تانک واقع است کجا است وی بعد از

بلدیت نداشتیم از نفر مو ظف همانجا پرسیدیم این عمارت که به عقب تانک واقع است کجا است وی بعد از

وکیابی هاو بلند نمودن رادیو گرام ها، تاپ ریکارد ها که به آهنگ های خارجی خصوصا هندی مجهز میباشد شروع میشود که به اعصاب همشریان تاثیر خیلی نا مناسب می نماید حتی دیده میشود که شاگردان به شیلان های بی مورد و صد اگر دن همشریان تاثیر خیلی نا مناسب و این وضع آنها خیلی خجالت آور میباشد .

ازین گذشته چون شهر جلال آباد در بین شاهراه ترانزیت میان افغانستان و پاکستان موقعیت دارد پس طبعاً عبور و مرور خارجیها درین شهر خیلی زیاد است و شاگردان مذکور علاوه بر صداها و اشبلاق ها بالهجه خاصی با آنها تکلم مینمایند که این عمل آنها در مقابل خارجیها تاثیر بد مینماید لهذا برای اینکه ملت غیور و مہمان دوست افغان به همچو اعمال در مقابل خارجیهای بد معرفی نشده باشد مقامات مسئول متوجه این اصل گردیده جلو گیری نمایند . شینگل «مدد یار» از جلال آباد مامور بندر نمر خیل

شاید اکثر خوانندگان محترم یا خود شهر جلال آباد رادیده باشند و یا از هیاهوی که در فصل زمستان درین شهر بر پا میشود چیزی شنیده باشند حالاکه اینجانب نوشته کننده مضمون شاهد اینهمه هیاهو شهر مذکور میباشم در باره زیبایی بعضی باغها پارک ها ، فارم ها و تلهای چیزی نمی نویسم زیرا شاید اکثر خواننده گان آنرا بچشم سرمشاهده کرده باشند پس توصیف آن چندان خوش آیند نخواهد بود اما همینقدر میگویم که بعضی اشخاص نسبت به همه آن بی اعتنا هستند . ولی شهر زیبا جلال آباد که در فصل زمستان اکثر وطنداران غرض تفریح به آن جامیروند بعضی نواقص هم دارد مثلاً رفتار بعضی هوتلیان و کبابیها در مقابل همه ناخنجار بوده و قابل اصلاح و ترتیب صحی میباشد . طور مثال زما نیکه از طرف روز عقرب ساعت ۱۱ ونیم بجہ و از طرف شام به ۵ ونیم نزد یکتر شده میرود در شهر غالمغال های د لخرایش شاگردان هو تلهای و سما وار چیها

با احترام

محمد عظیم آبرو مند متعلم صنف نهم لیسه نجات .

فروشگاه های بزرگ از طرق کریدت بامردم کمک کنند

از سایر فرو شگاه ها مخصوصاً فرو شگاه بزرگ افغان این تو قع را دارند که ماروی این اصل تقریباً آرای عامه را در مورد به این مجله بنشر رسانیدیم تا سایر فرو شگاه ها هادرین زمینه اقدامی بعمل خواهند آورد .

معامله نمایند ، این امر هم به مفاد خود فرو شگاه تمام خواهد شد و هم سهو لتی برای مردم ما ایجاد خواهد گردید .

قسمیکه مطالعه میشود یکعده زیاد مردم ما مخصوصاً مامورین دولتی

ولوازم خانه احساس مینمایند اما باتا سف که قدرت خرید آن را در مقابل پرداخت پول نقد بصورت یکبارگی ندارند .

ولی هرگاه فروشگاه ها مانند فروشگاه های سایر ممالک از طریق کریدت بامردم خاصه طبقه مامورین

در همه فرو شگاه ها مخصوصاً فرو شگاه بزرگ افغان اکثر وسایل ولوازم ضروری که خانواده ها به آن احتیاج دارند سراغ شده میتواند اما صرف یکعده مردم ما قدرت خرید اینگونه وسایل را ندارند و عده کثیر دیگر مخصوصاً طبقه مامورین در حالیکه ضرورت مبرم به وسایل



داستان

مدت ۷ سال است که ازدواج کرده
ام در همین مدت راست بگویم زنم گمی
بر من تلخ می گذرد. خانم با وجودیکه
تعلیمیافته و ما مورد دلالت است اما
باز هم عقاید پوچ و خرافاتی دارد.
صاحب سه طفل استیم طفل کوچک
ما که سه ساله است نزد مادرش از
دو طفل دیگر در هرجیز برتری خاصی
دارد و این کار باعث درد سرد هائی
برایما شده است.

خانم نظر به علاقه بیشتری که
به طفل کوچکش دارد او را در مقابل
دیگر اطفال آنقدر ناز می دهد که باعث
حسد دیگر اطفالم می شود و آنها
یکنوع بد بینی در مقابل برادر خورد
خود پیدا کرده اند. و با وجودیکه
هنوز کوچک استند حرکاتی در مقابل
مادرشان و برادر کوچکشان از آنها
سرمی زند که بعضا خطراتی را نزدیک
است تو لید نماید. مثلا یکروز
این دو طفل به فکر کوه کانه شان
تصمیم گرفته بودند که برادر کوچک
شانرا بقتل رسانند و تصادفاً مادر
که با ما یکجا زندگی دارد از موضوع
خبر شده بود.

وقتی علت را پرسیده بود ابتدا
گریه و ناله کرده بودند و بالاخره
گفته بودند مادر ما را بخاطر او
دوست ندارد ازین نسبت ما این

کار را می کردیم تا ما را دوست داشته
باشند ...

وقتی از موضوع خبر شدم
خواستم ما نند همیشه مادرش را
توصیه کنم تا ازین رویه يك جانبه
خویش صرف نظر نموده و رویه
خویش را در برابر همه شان یکسان
سازد. ولی خانم بمجرد شنیدن
این موضوع با عصبانیت کامل هر دو
طفل را زیر لگ و کوب قرار داده و آنها
تهدید نمود دو شبانه روز
آنها را در حالیکه گناه خود را
نمیدانستند از تفریح و غذا محروم
ساخت و نتیجه این شد که یکی
مريض شد و مدتی به بستر افتادگر
چه بعد از مدتی صحت یاب شد اما يك
حالت غیر نورمال در آن بهمشا عده
می رسد مثلا روزها بدون اینکه به
بازی و ساعت تیری مانند اطفال
همسال خود بپردازد بحالت متفکر
و متاثر درگوشه می نشیند و شب
ها از جایش برخاسته در گوشه
خانه نشسته آهسته آهسته گریه
می کند و یا اینکه در همان نیمه شب
بروی جوی برآمده در کنج حویلی
بخواب رفته وقتی خبر می شوم و او را
بخانه می آورم باز هم بگریه می شود و می
گوید مرا می کشند ازین سبب این

جاء پنهان شده ام.
مادرم بحیث مادر کلان عقیده دارد
که این اطفال همه ضرورت به تعویذ
دارند و ازان سبب نزد فالبین عارفه
با اصطلاح خودش روی طالع او را می
بیند و از فالبین با پرداخت يك مبلغ
پول تعویذ می گیرد.
من هر قدر از خانم خواهم می
کنم که رویه اش را تغیر دهد وی با
دلایل غیر منطقی خودش می خواهد
مرا قانع سازد که گناه منی ندارد
و تماما گناه همان ازدو طفل بزرگترش
است.

راست بگویم این رویه خانم سخت مرا
به تشویش می اندازد دو متاثر می سازد
تاثرم بیشتر در این است که آیا
آینده این دو طفل چه خواهد شد زیرا
تا اندازه که من می دانم و مطالعه دارم
آینده خطرناکی در انتظار آنها است.
از شما خواهم شنیدم این نامه ام را
نشر کنید و نظر خود را نیز بنویسید
که با این رویه خانم چه کنم ؟
محمد عثمان از میوند وات :
بناغلی محمد عثمان از میوند وات :
نوشته تا آنرا نظر به خواهمش تان
بجای رسا نیدیم. ما هم باشما باین
عقیده می باشیم که اگر رویه خانم
تان در باره اطفالش تغیر نکند حتما
آینده خطرناکی متوجه آنها خواهد
بود.

باز در غمگینی



فانتیزی

ترجمه: نورانی

مرغابی غمگین

خلاصه چه کاری بسو دکه نکردیم بخاطر اینکه غمگین نباشد ولی او هیچ تغییر نمی کرد. در زیردرخت گیلاس ایستاده و غمگین و خموشانه نگاه می کرد چرت می زد، غذا نمی خورد و طوریکه ما می دیدیم و متوجه شده بودیم روز بروز لاغر شده می رفت و ما این موضوع را تحمل کرده نمی توانستیم زیرا عنقریب سال نوی آمدنی بود و درین جشن بزرگ همه خوشحال هستند و از خوشی آواز می خوانند و هیچ غمگین نمی باشند و در عین زمان چرت هم نمی زنند.

سال نو آمد و رفت. و از همان وقت به بعد ما هم غمگین و خاموش هستیم گاهی بیرون میرویم. به ابرها نگاه می کنیم چرت می زنیم مخصوصا وقتی که تنها باشیم و تنها یی را هم تحمل کرده نمی توانیم و مردم دونا پرن نمی توانند از غم و غصه مابکا هند بعضی اوقات مو زیک سرود رامی شنویم و لی مارا خوش ساخته نمی تواند.

نمی دانیم که چرا اینطور شدیم بعضا میگویند که بخاطر خزان است و دیگری برای ما میگوید از سبب بهار است و شاید از سبب آب و هوا باشد و شاید این غم ما از سبب مرغابی باشد و ما هنوز هم او را بخاطر داریم اودایما به همراهی ماست در وجود همه جا گرفته است.

من اکثرا خاموش و غمگین هستم هیچ گاه تنهایی را تحمل کرده نمی توانم و یگان شخص از دو ناپرن غم مرا هنوز شدید تر می سازد از همه زیاد تر گر دش ابرها و اشکالی که در آسمان بود وجود می آورد خوش می آید.

و شاید این هم برای این بود که قلب مرغابی حصه من رسیده بود.

پایان

می بود بیرون میکشیدیم او بطرف برها می دید و باز هم مثل سابق غمگین بود. یک تشت بزرگ را پر از آب کردیم و او را درین آب گذاشتیم ناآب بازی کند. او آب بازی کرد و بر های خود را تکان داده و با چشمان سرخ خود بطرف ما دیده و باز هم زیر درخت گیلاس رفت زیرا دایما در همان جا ایستاد میشد. و برای اینکه او را مشغول ساخته بتوا نیم و از هائی شبیه آواز مرغابی میکشیدیم حتما آواز ما شباهت زیاد به آواز مرغابی نداشت زیرا او حتی چار طرف خود را هم نگاه نکرد. بعد از آن یک مرغابی دیگر خریدیم. باز هم مرغابی سفید از جنس دو نا پرن. آنرا نزد مرغابی غمگین آوردیم. او مرغابی دو نا پرن را دیده و یک بار نور آن چرخ زد. باز هم زیر درخت گیلاس رفته و ابرها را تماشا می کرد.

درین وقت یک نفر دیگر از جمعیت ما پیشنهاد کرده گفت: بیایید برای او موزیک و ترانه های مسرت بخش بشنوا نیم! زیرا مرغابی ها بعضا خلاف انتظار موزیک دوست می باشند شاید بدین ترتیب او خوشحال شود. این پیشنهاد را نیز عملی کردیم و آنهم یک مرتبه نی بلکه چندین بار در روز! یک گراموفون را در نزدیک پنجره گذاشتیم و موزیک سرود را گذاشتیم. او خموشانه گوش می داد سرش را شور می داد و چشمان سرخ و غمگین او متفکرا نه جلایش یافت.

میکند. جای تعجب است. مرغابی سنجیبی است. رفتیم که او را ببینیم او زیر درخت گیلاس ایستاده بود و بطرف ما خموشانه می دید ما پر سیدیم: چطور هستی مرغابی جان قندو نبات؟...

او هیچ جواب نمی داد مدتی بطرف چشمان او دیدیم از دیدن چشمان غمگین او مانیز متاثر شدیم او را قدری نوازش کردیم با خود گفتیم:

چه مرغابی روشن فکر... شاید از مرغابی های جوان آزرده شده باشد و حالا از اجتماع متاثر است... شوخی که شوخی بود و لی مرغابی هر روز از غم زیاد چرت میزد و روز بروز لاغر شده میرفت. ما نمی توانستیم هیچ کس را به این حال بگذاریم حتی مرغابی را!

یکی میگفت: شاید دوست دارد که دایما به ابرها نگاه کند. قبول کردیم و فیصله نمودیم که هر وقت آسمان ابر باشد او را بیرون ببریم تا خوب ابرها را مشاهده کند و تنها غمگین نباشد. یکنفر دیگر نظریه داد که شاید دلش میخواهد آبیازی کند دیگری گفت که چنین مرغابی ها وقت غمگین می باشد که تنها زندگی کنند تنهایی را تحمل کرده نمی تواند ما خیلی مسئله را جدی گرفته بودیم و فکرمی کردیم که مرغابی از کدام چیز متاثر است از همین سبب اقدامات جدی نمودیم. او را به وقتیکه ابرها در حرکت

مرغابی سفید و غمگین بود. به برف کوچ شباهت داشت. در بین حویلی تاو بالا گردش می کرد و دایما خاموش بود. ما او را تماشا می کردیم و با خود می گفتیم که زمان چقدر تغییر کرده و حالا حتی مرغابی غمگین است او در بین حویلی گردش می کرد و وقتیکه به چشمان او نظرمی انداختیم غم و اندوهی را مشاهده می کردیم که از دیدن آن ما هم غمگین می شدیم با وجودیکه او یک مرغابی بود و لی مابه صفت انسان باید یک کاری را انجام می دادیم. ولی هیچ کس نمی دانست که چه چیزی ضرورت است که از نداشتن آن مرغابی رنج می برد و وقتیکه از کار بر می گشتیم می پرسیدیم:

چطور شد...؟ هنوز هم غمگین است...؟

بلی هنوز هم غمگین است. تمام روز بطرف ابرها نگاه می کرد و خاموش بود.

این ابرها چه دارند که مرغابی ما بطرف آنها از صبح تا شام نگاه



بنون شرح

آدم های معروف و گپ های خنده دار

آمپیر فز یکدان معروف به هوش
پرکی معروف بود ، يك روز موقعی
که از خانه خارج میشد روی در لوجه
ای بخت که روی آن نوشته شده
بود:
من خانه نیستم .

اتفاقا بعد از ساعتی خودش
دوباره برگشت و قتیکه لوحه را دید
باخود گفت :
من خانه نیستم .. بهتر است مردم گریان است .
پس انتر بیایم تادرخانه با شم
فرستنده : گل احمد

توماس جفرسن رئیس جمهور د
سابق امریکا گفته است :
آدم بیسواد بهتر از با سواد است
که معلو ماتش از روی روز نامه باشد.
...

نکته نکته

افکار انسان مانند پراشتوت
است ، اگر به موقع باز شود بندد
میخورد .
...

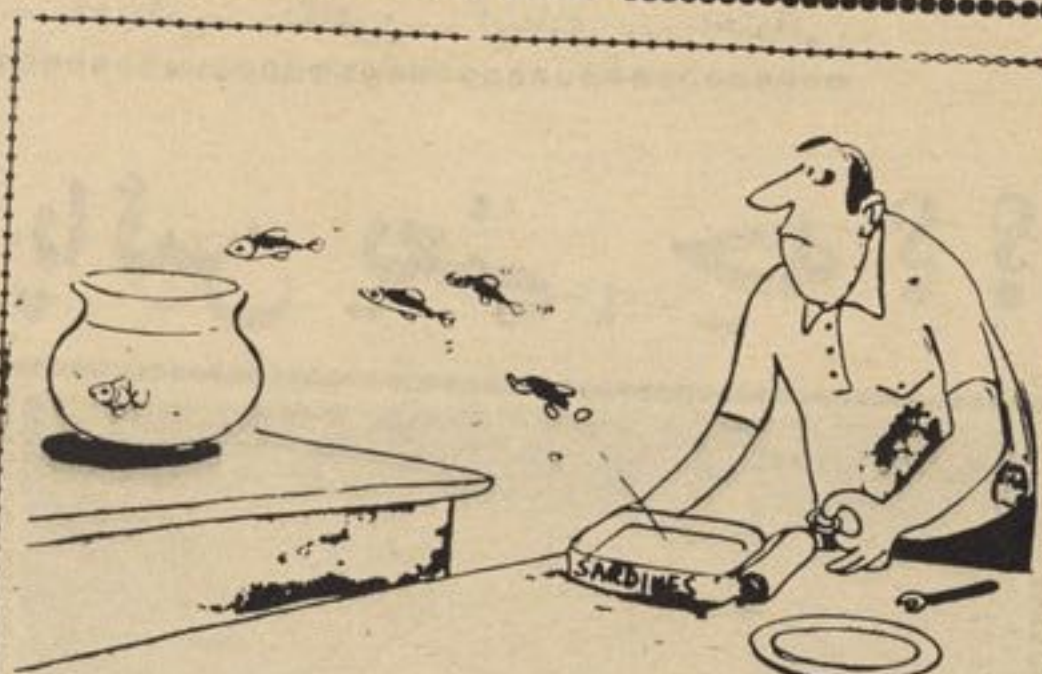
تاسف خورد ناز روزی شروع
میشود که موهای آدم روبه سپیدی
میروند .
...

نویسنده ای که از نوشته های
تعریف میکند ، مانند ماری است که
از زیبا بی اطفا لش صحبت میکند.
...

اگر میخواهید با موضوعی
آشنا یی پیدا کنید ، در باره اش
کتاب بنویسید .
فرستنده : نعیم یوسفزی



زن: بی عزیزم اوزن وشو هر
جوان چقدر باهم صمیمی هستند و
حرف های عاشقانه بهم میگویند



اوهو ... براستی کانسرو بسیار تازه بوده

تاسف کودکانه

مفتش از يك بچه خرد سال دوصنف پرسید :
دو جمع دوچند میشود ؟

چهار
آفرین ... پس این چهار دانه شیرینی را بگیر جایزه ات است .
پسرك بعد از اینکه شرینی هارا گرفت در دلش گفت :
کاش میگفتم دو جمع دو سسی میشود .
...

علت تائر فیلان

مردی بدین یکی از دوستانش که در سیرك فیلان بودرفت ، اما او را
خیلی غصه دار و اندو هگین دید ، پرسید :
چرا اینقدر جگر خون هستی ؟
امروز فیل بزرگ مرده
عجب بخاطر فیل غصه داری ؟ ..
حتما فیل مذکور را بسیار دوست داشتی .
نه موضوع ازینقرار است که طبق مقررات سیرك باید قبر فیل
رامن بکنم .

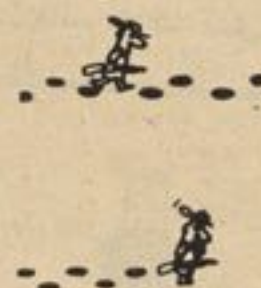
فرستنده : فهیمه رشید

معلم :- بگو احمد ... کی بهار میشود ؟
شاگرد : صاحب اول بهار .

اولی وقتیکه در بحر شنا
میکردم بایک سو سمار مواجه شدم .
دومی : چطور از چنگ آن نجات
یافتی ؟
اولی : ساده و آسان ... آنقدر
سرش را زیر آب گرفتم که از خفگی
مرد .
...

شخصی از یکنفر پرسید :
ببخشید سواد رابه «س» نوشته
کنم خوبست یا به «ص»
وی جواب داد:
این دیگر بسته به سواد خود
تان است .
...

معلمی روبه پدریکی از شاگردانش
کرده گفت :
آقا ... بالای پسر تان کوشش
کنید ... خیلی ضعیف است .
پدر شاگرد جواب داد :
فرق نمیکند ... او را پیش داکتر
می برم و دواي قوت برایش میگیرم
در ضمن به سپورت تشویقش میکنم .



بدون شرح

شماره ۴۵

کورجون بپاک مردم



فکاهی... انتقادی... اجتماعی... فکاهی... انتقادی... اجتماعی...

لوژ پائین یعنی چه؟؟؟

صحنه اول

بالاخره از درك متضرر شدن مردم اداره ای مسئول خواهد بود و این اداره بایست از همین حالا مسئولیت خود را درك وجلو این خود سری را بگردد و دامنه لوژ پایین بازی را برچیند.

صحنه دوم

یکی از دوستانم گفت از بس تقلب زیاد شده من بر همه چیز مشکوک هستم حتی بخودم.

حتی بخودت؟

بلی... هر روز صبح وقتی که به اداره میروم خود را در آینه نگاه میکنم تا ببینم خودم هستم یا کس دیگر خندیدم و گفتم:

زیاد مبالغه نکن.... بگو چرا دفعتا از تقلب حرف زدی؟



کابل شهر موتر های رنگا رنگ و شهر از دحام است. در بین سرویس های شهری و از دحام موتر های مختلف الشکل و عراده جات ما نند بایسکل، موتر سائیکل کراچی اسپی کراچی دستی و غیره که در جاده های تنگ و باریک اکثراً باعث تعارفات ترافیکی میشوند وضع بس های شهری قابل توجه جدی است، آیا روزی خواهد رسید که به این مسأله واقعا توجه شود؟

در حالیکه در سایر ممالک جهان سینما یکی از وسایل تفریح مردم بحساب میرود در کشور ما فعلا متاسفانه یگانه وسیله تفریح مردم میباشد. زیرا تیاتر حرکت خیلی بطی و سنگ پشتهانه دارد و معلوم نیست که چرا ریاست ثقافت و هنر بر ای دایر کردن نمایشات هنری بصورت سریعتر و وسیعتر موقع نمی یابد. بهر حال چون از دیگر تفریحات هم خبری نیست ناچار می ماند و چند سینمای دولتی و شخصی. اینکه سینما داران و دار ساخته نمیشوند فلم های خوب و آموزنده وارد کنند بجای خود ولی چرا از هر نوع خود سری شان جلو گیری بعمل نمی آید بر خلاف سینما های دولتی در سینما های جدید شخصی شیوه جدیدی بمیان آمده و آن مسأله لوژ پایین؟؟ است. و من نفهمیدم که لوژ پایین یعنی چه؟ اگر مقاماتی که وظیفه کنترول این خود سری ها را دارند و یا خود سینما داران جوابی به این سوال دارند بفرمایند بنویسند تا هم این بر تقصیر و هم سایر خوانندگان مجله بدانند و بعد از این انتقاد بیجا نکنند. در سینما های شخصی مانند سینما های دولتی

یک لوژ وجود دارد که قیمت تکت آن پا نزده افغانی است (بشرطی که بتوانید تکت را از غرفه بخرید!!) و بعد در طبقه پایین هم قسمت زیادی از سالون را لوژ پایین (؟) تمام گذاشته قیمت تکت آنرا همان پا نزده افغانی تعیین کرده اند، بعد چند چوکی محدود بنام دهو دوازده افغانی می ماند و بس این مطالب البته برای صاحبان سینما های شخصی نوشته نشده بلکه انتقاد متوجه اداره مسئولی است که مراقبت سینماها را بعهده دارد زیرا سینما داران هم بطوریکه انتقاد را تجراید و روز نامه ها در مورد تشکیل بازار سیاه و سایر موضوعات اهمیت ندادند. این انتقاد را هم که با منافع شان مستقیماً تصادم میکند اهمیتی نمیدهند، ولی



وقتی که در انسان انصاف نهاند در نهگ هم شوری نهی، ماند.

صحنه چهارم

در بین سر ویس دوفر باهم صحبت میکردند. یکی از آنها گفت: فلم سنباد علی بابا واله دین را دیدی؟

آند دیگری گفت:

نه چطور بود؟

سخرش بود... چه صحنه هایی داشت... سه نفر سر قالینچه پرند ده هوا میرفتند. فلم جادوگری داشت... فلم هندی بود... بچه فلم هم سلیم بود هم صحبت اولی گفت: سخی فلم ایرانی مرغ تخم طلا را ببی.

او چطور اس؟

فوق العاده... او هم قالینچه پرند دانه... اوسانه بابا خارکش اس که يك مرغ پیدا میکنه وای مرغ هر روز يك تخم طلائی میده...

صحبت آنها دوام داشت ولی من در افکار خودم غرق شدم... درین فکر که هنوز هم قصه های جن و پری و دیو و قالینچه پرند برای ما جالب و قابل قبول است. درین عصری که بشر تابه ماه می برد آنها بصورت واقعی نه ذریعه تخیل و رویا... ما به چه فکر میکنیم و به چه چیزهایی دل خوش می نماییم.



عروس در انتظار رسیدن داماد

بلی باید شیرین باشد ولی بوره های امروز شیرینی سابق را ندارند. گفتیم: پس به این حساب و اینطور که روز بروز افکار تقلب کارانه تقویت میشود شاید روزی گوشتی را صرف خندیدیم و گفتیم:



بدون شرح

گفت: بنظر تو نمک باید چگونه باشد؟ سفید... نه منظورم طعم آنست... اوه البته طعم آن... چیز... خوب شور است دیگر... یقین داری؟

گفتیم: این حرف ها چیست، نمک شور است و اگر شور نیست پس نمک نیست. گفت:

پس گوش کن ناقصه نمکی را که شور نبود برایت بگویم... دیروز خانمی ادعا میکرد که يك مقدار نمک از دکانی خریده و بخانه برده بعد از استفاده فهمیده که نمک مذکور قطعاً شور نیست. گفتیم:

یعنی نمک نمک نبوده... نخیر نمک نبوده

پس چه بوده؟

چه میدانم... حالا نمک و روشن هم متقلب شده اند. شاید سنگ

های سفید را آرد میکند البته منظورم از آرد آرد نیست، یعنی چیزهای دیگری را غیر از نمک میده میکنند و بنام نمک بالای خلق الله میفروشند. گفتیم:

وای چه بد... اگر نمک را که ارزان ترین چیز است مخلوط کنند و نمک تقلبی بسازند از سایر تقلب کنندگان نباید گله داشت. گفت:

آیا متوجه بوره هم شده ای؟ گفتیم:

بوره؟... راست بگویم مدتیست دستم به بوره نمیرسد، ذایقه آنرا تقریباً

فیه موش کرده ام اگر حافظه ام خراب نشده باشد باید بوره شیرین باشد.

صحنه پنجم

کنیم که گوشت نباشد و کچالویی بخوریم که کچالو نباشد گفت: دوستم خندیده گفت: شاید همینطور باشد.

دوست نو یسنده ام آهی کشیده گفت:

نه... دوا نمیکند...

لب و روی او هم مانند من کشال بود. زیرا هر دو مفلس بودیم، گفت:

چه خوش باشد که بعد از انتظاری، نویسنده ای گیرد حق الزحمه اش را

از: ویلیم ساریان
ترجمه از: غ. زمان سدید

چرخ شکسته

لیکن نمیتوانستیم بگوئیم چه عادت داشتیم که بزبان آرمینیا می بگوئیم .

دوباره این است .

از خود می پرسیدم چه تفاوتی وجود خواهد داشت اگر سطح سرکها تا اندازه غیر معمول میبود؟ می گفتیم :

هیچ کس از آنها استفاده نخواهد کرد .

دور تر از مرد پیری که به همراهی کراچی واسپش از جایی بجایی میفرست میگرد و میوه زیاد خبری نبود ، کسانیکه میخواستند به مسافرت بروند و بزودترین فرصت به مقصد برسند از بایسکل استفاده مینمودند .

در یکی از سالها ما ما می که اسمش واهان بود و تازه وارد میدان عمل گردیده بود از سائفرانسیکو با سواری موتر جدید سرخ رنگ ابریسمن خوش آمده و در مقابل خانه ماتوقف نمود و پرسید :

— آیا موترم را پسندیدید؟ در تمام آمریکا فقط یازده موتر ابریسمن است و تنها یکدانه سرخ . همه احساس شادمانی و غرور مینمودیم ، همه خندیدیم و ما می واهان به دود کردن سگرت پرداخت . این واقعه بسیار هیجانی بود . که فکر کنم در تمام آمریکا فقط یک عراده موتر ابریسمن سرخ است و آنرا ما می مالک میباشیم . این موضوع مانند آن بود که بگویند یکی از پدر کلانهای ما ابراهام لینکن را دیده و یافامیل های اولی ما او لین مسافرین و مهاجرین بودند که همراهی فامیل های دیگر برای اولین بار به آمریکا آمده بودند . شما چه احساس خواهید کرد هنگامی که ببینید یک پارچه

در آن میروید در آنروزها خشک و بایر بود اما بعدها مردم شروع به حفر جوی های آب نمودند تا بتوانند زمین های شانرا آبیاری نمایند .

گریکور شروع به غرس کاکتوس در آن بعد از ظهر نمود . در این وقت من ده ساله بودم ، درخت مذکور بعد از چندی شروع به شکوفه نمود شکوفه های درخشان سرخ و میوه که هیچ کس نمیدانست چگونه بخوردش ، درخت غرس شده آهسته آهسته بلند و بلندتر میشد تا آنجای که بلندی آن از اندازه قد یک مرد بلندتر شد . مادرخت دیگری داشتیم که آنهم تصادفا روئیده بود مقداری از تخم از درخت همسایه مادر زمین فرورفته بود . در تابستان همان سال مادرخت کوچکی که متعلق بخود ما بود داشتیم درخت مذکور بسیار کوچک بود که بتوان بر آن بالا شد لیکن بوی بسیار پاک و خوشگواری داشت و دارای سایه زیاد بود . هنگام تابستان هوا فوق العاده گرم بود و ما مجبور بودیم که از طرف صبح وقت تر از خواب برخیزیم تا شمال سردی را که میوزید احساس نموده باشیم ، هر تابستان رئیس شهر تعدادی از ما شین ها و تراکتور ها را مو ظف میساخت تا خرابی های سرکها را تر میس نموده و آنها را هموار سازند ، هنگام صبح شنیدن آواز بوم ، بوم ، بوم آن که از فاصله دور بگوش می رسید از جمله عادت همیشگی ما شده بود . هنگامی که آنها نزدیک خانه می آمدند آواز شانرا بلندتر و واضح تر میشنیدیم و بعد سوی دیگری میرفتند و باز دوباره بر میگشتند و چنین تصور مینمودیم که این آمد و رفت ماشین ترمیم سرکها مانند بعضی چیزها در زندگی لازم میباشد

تمام ما شروع بخنده نمودیم ، تقریباً برای مدت پانزده الی بیست دقیقه خندیدیم و بعد دوباره غمگین و متاثر شدیم این عمل در خشنده بود اما در عین زمان چنین احساس مینمودیم که این عمل باید بسیار تاسف آور و غمناک باشد زیرا این احساس در خود ما وجود داشت که احساس شک ، احساس بیهودگی ، و احساس غم نمائیم .

در یکی از روزها هنگام ظهر برادرم گریکور در حالیکه شاخه ای از درخت کاکتوس را در دست داشت به خانه آمد ، برایم گفت :

— آیا تو میفهمی که تمام این سرزمین روزی دشت بوده و درخت های کاکتوس در همه جا می روئیده ؟

پرسیدم :

— مقصدت این است که هیچ کس در این جازندگی نمینمود ؟ گریکور گفت .

— هیچ کس اما حیوانات و حشرات و چیز های مثل این (اشاره به شاخه درخت کاکتوس) .

من دوباره قریه خود بدون مردم ، بدون سرکها و خانه ها فکر نمودم و فکر کردم که باید فوق العاده عجیب و غریب باشد .

گفتم :

— میخواهی بگوئی که تمام راه های که به سلیمان راه های که به کلویس راه های که به گرمین و تمام راه های قدیمی که به سکیکز بریج میروند خالی از مردم بوده ؟

گریکور جواب داد :

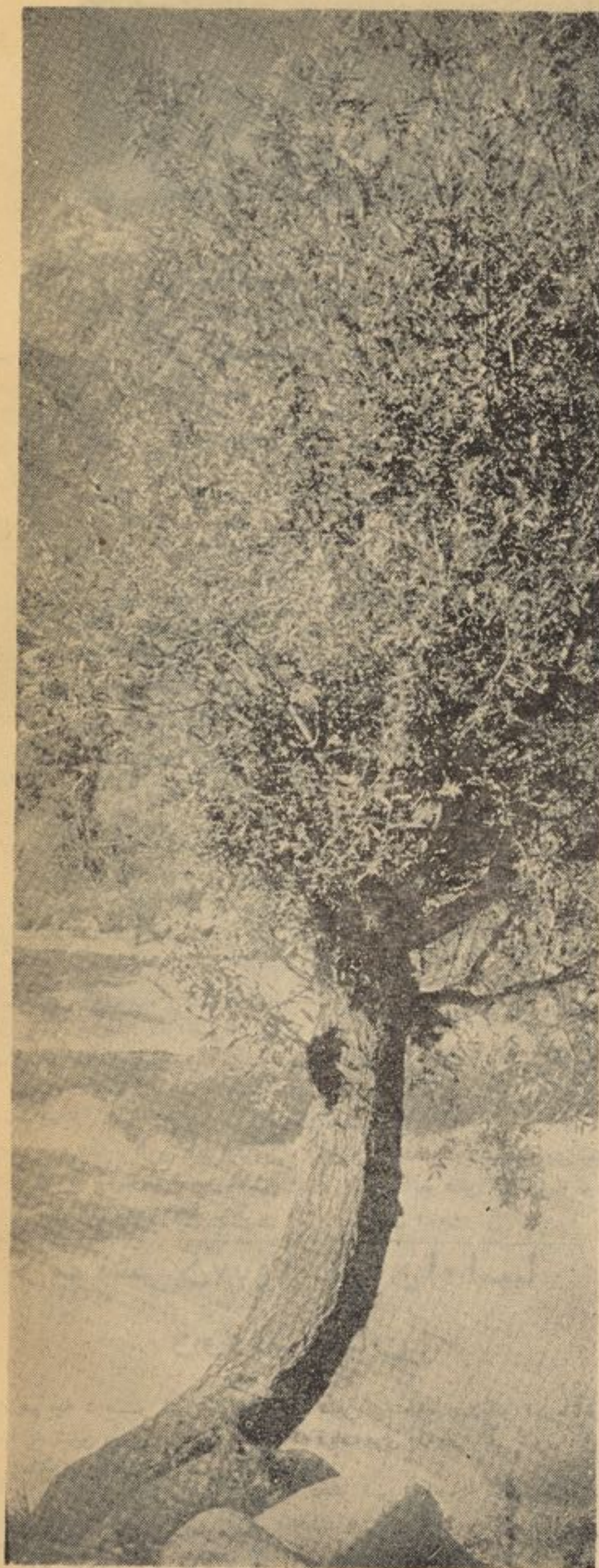
— مقصدم تمام قریه است ، مقصد من تمام این سر زمین و زمین های هموار بین کوست رینج و صحرای کوه های نواد است ، تمام این سر زمین که حالا انکور ها و تاکها

ماخانه کوچکی در محله خار جی های جاده سانتا کلارا داشتیم ، محله خارجی ها از جمله محلاتی به شمار میرفت که هر کس حق داشت آزادانه حرکت کرده و هر چه دلش میخواست بگوید همه مردم در عرض و طول باغها و خیابا نها بدون کدام قید و شرطی بگردش پیدا خته و در باره موضوعات متعدد بحث و مذاکره مینمودند .

در نزدیکی خانه مادر ختان متعدد و بیشمار غرس گردیده و روئیده بود از آن جمله دوی آن در پهلوی خانه و سه آن در قسمت جلوی خانه به فاصله بسیار نزدیکی واقع گردیده بود . و بر علاوه سه درخت دیگر در قسمت عقبی بر نده واقع شده بود ، از جمله سه درختی که در قسمت عقبی باغ واقع گردیده بود و دوی آن درخت شفتالو بود ،

آنها تصادفا روئیده بودند . و ما تصمیم قبلی برای غرس آنها نداشتیم . فقط تخم آن ها را در قسمت عقبی حویلی انداخته بودیم و آنها خود بخودی نمو نموده بودند در یکی از سالها خواهرم ناو می تعداد از گل های گلابی را از درختان شفتالو جمع آوری نموده و آنها را با خانه آورد و در گلدانی که رنگش سیاه مینمود جای شان داد .

هنگامی که گل های گلابی را در گلدانی سیاه مشا هده نمودیم ناگهان احساسی برای ما پیدا شد که همه شان دارای درخشش عجیب و باور نکردنی اند . گل ها طوری مینمودند که ما همزنده بودیم و ما عادت داشتیم که دوباره آن بخندیم در زمستان بقدر کافی خندیدیم . و برای هفته هایی که از دست شان داده بودیم متاثر و غمگین بودیم ، اما بعد بطور ناگهانی



بزرگ آهن سرخ که بالای چرخهایش قرار دارد از کنجی دور بزند و در حالیکه صدایی چون رعد و برق داشته باشد در جلو خانه شما توقف نماید ؟

من میگویم شما احساس میکنم آن چیز، آن ماشین و آن بارچه آهن سرخ چیز بزرگی بوده است .

مامایم واهان مارا برای گردش و هوا خوری در موترش دعوت نمود اول مادرم ، بعد دو خواهرم و بالاخره کریکور و من سوار شدیم بعد از

ساعتی گردش به رستوران رفتیم و چند پیاله قهوه ترکی نوشیدیم هنگامی که اوبا مادرم درباره اینکه چگونه تحصیلش را به پایه اكمال رسانیده و حالا يك قانون دان مجرب میباشد حرف میزد سخنان او را می شنیدیم او میگفت که مقدار زیاد پولش را از راه فروش میوهجات بدست آورده و کمایی نموده است مادرم بسیار خوشحال مینمود از اینکه برادرش آنقدر زیاد موفق و کامیاب بوده و در حالیکه میخندید و خنده های متداومش هیچ قطع نمیشد در عین زمان از مامایم سوال مینمود .

بعد مامایم واهان گفت که ما اطفال بی فهمیم که چقدر خوشبخت هستیم از اینکه در سر زمینی مانند آنجا زندگی مینمائیم او گفت :

فرصت هابرای پیشرفت نا محدود اند هر کس و هر شخص آزاد است میتواند آنقدر پیشرفت نماید تا اندازه که قادر باشد .

اوبه آرمینیایی سخن میگفت زیرا برایش آسانتر بود ، سیزده ساله بود که به امریکا آمده و حالا بیست و دو سال داشت .

بعد از يك یادوروز مامایم واهان باسواری موتر سرخ ابریسن خود بسوی رقت و ماشروغ بهمرور تمام جزئیات کوچک ملاقات او نمودیم جزئیاتی که قبلا آنها را مشاهده نموده بودیم .

در خانه ماتمام چیزها غیر قابل تبدیل و تغییر بود ماه ها و سالها را که میگذشتند مشا هده نمی نمودیم . در یکی از بعد از ظهر ها کریکور در حالیکه خریطه بی دردست داشت با بداخل خانه گذاشت . او خریطه را بالای میزی در اطاق نان خوری

گذاشت تمام مایکجا گردیدیم تا ببینیم که در بین خریطه چه است هرگز نمی فهمیدیم که کریکور چه میخواهد انجام دهد همه ما همیشه آماده برای قبول هر چیز بودیم ، کریکور بسیار هیجانی و خاموش معلوم میشد ، او خریطه را باز نمود و ما مشاهده نمودیم که در بین آن يك کورنت (شیپور) بود ، ما در م

زبان آرمینیایی پرسیدیم : کریکور این چه است ؟ کریکور بزبان آرمینیایی جواب داد :

مادر ، این يك شیپور است .

تاجایی که بخاطر آورده میتوانیم مایانوی داشتیم و هر جا که مسافرت مینمودیم آنها همراه میبردیم ، اما ماه های گذشت و کسی سویی بیانو نمیرفت و کلید های آنها حرکت نمیداد ، اما بعضی روزها همه بسوی آن هجوم می بردیم و به نواختن میردا ختم ، من نمیتوانستم نوت موسیقی را بخوانم لیکن همیشه میکوشیدم تون های چندی اختراع نمایم تا طوری بدیگران بفهمانم که من اهل گریز نیستیم و این عمل طوری معلوم میشد که همیشه سویی و سواسی بودن و متاثر بودن برگشت مینمایم ، هنگامی که نا امید میشدم و یاس دامن هایش را پهن میکرد عادت داشتیم که کلید های بیانو را تا اندازه که قدرت داشتیم سخت و محکم بفشارم و حرکت دهم و همیشه توسط یکی از خواهر هایم از نزدیک بیانو بدور رانده میشدم ، آنها میگفتند که من طوری بیانو میتوانم که گویا نیمه دیوانه باشم ، اما تمام زنده بودیم ، نفس می کشیدیم ، حس میکردیم و این برای من طوری معلوم می شد که يك چیز ی يك واقعه بی باید واقع شود من شنیدم به آن اعتقاد و ایمان داشتم ، نمی فهمیدم چرا مجبور بودم که کوشش نموده و بیانو بنوازم لیکن این کار طوری معلوم میشد که گویا مجبور بوده باشم .

هنگامی که تمام چیزها به شکل اصلی شان باقی می ماند و مادوباره به شکل اولی و اصلی شان بدو ن کدام تغییری شروع به کار مینمودیم قهر و غضب به من حمله ور میگردد و نمی فهمیدم که چه باید بکنم ، و برای بار دیگر شروع به خندیدن مینمودیم .

بقیه در صفحه ۶۹

دېودی تال

دارو پان منځنيو پېړيو صنعتي

عمده مرکزونه

ن پيژندلو وړ څيړي

چار لږ دارو يڼ : دارو يڼ چه يو نوم او شهرت لري .

گوگول :

دېر ستر پوهانو وېه کال ۱۸۰۹ کی زیر یدلی او په کال ۱۸۸۲ کی یی سترگی لدی جهانہ پتی کړیدی . هغه دتو لسمی پېړی یو ستر ژوند پوهاند بلل شو یدی چه دژویو په هکله یی خورا ډیری څیړنی اولیکنی کړیدی هغه دانسان دمنشاء په هکله هم ډیری با ارزښته لیکنی کړیدی او علم اوپو هنی ته یی په نویو شرایطو کی پراختیا ورکړیده .

د هغه کتاب دانواعو داساس په نامه یادېږی . اودایی ثابتہ کړیده . چه دنړی ټول موجودات دتنازع بقا دقانون سره سم دتکامل په لوري روان دی .

د هغه نامتو آثار دادی : تاراس بولبا ، بالاپونیس ، پلټونکی ، مړه نفوس دغلو تصویر ، داعترافاتو تراژیدی داختر شیه ، او مکاره بازار .

الفونس دوده :

دغه ستر لیکوال چه په کال ۱۸۴۰ کی زیر یدلی دی دفرانسی ددولسمی پېړی له سترو لیکوالو څخه دی . ډیر ډېکی اوپه زړه پوری میره په نامه دی چه دنړی په سویه خورا زیات

دمنځنیو پېړیو په شرایطو کی لاتراوسه دصنعت ډېر مختیا لپاره هو مړه زمینه نه وه برابرې شوی یدی

معنی چه صنعت په هغه وختونو کی په هیڅو جی دن ورځی له صنایعو سره څه ورته والی نه درلود . ځکه دهغی زمانی خلک دبخار او برېښنا په قوت نه وو پوه شوی . اوددی کار منطقی نتیجه دا وه چه دهغو څرخونو په ښیځنو چه نن ورځ یی انسان ځای دکار په ډگر کی نیولی دی نه پوهیدل او هغه وخت یواځی لاسی صنایعو دود (رواج) درلود او پر مخ تللی صنعتی وسایل نه وو دوول شوی .

هغه وخت له لاسی صنایعو او هغو صنایعو څخه کار اخستل کیده کوم چه هغو خلکو دخپلی پو هی او خپل ولس په تناسب جوړول . نن ورځ دتلفون اوتلگراف په وسیله کیدی شی چه مثلا دفرانسی له یوه گوټ نه تر بله گوټه پوری دیوه شی دجوړښت سبب بنسټنه وشی او هغه په لږه موده کی جوړ شی خو هغه وخت لا ددی مخا براتی وسایل او نورو څخه څه خبر نه و .

پداسی حال کی چه په منځنیو پېړیو ددغی سیمی ټوکرانو به دنفاسست په وجه خورا زیات شهرت درلود او ټولو به ددغه څی ټو کران په شوق سره اخیستل . یواځی همدغه دوه سیمی وی چه دارو یا دصنایعو دمرکزونه دود یی نوم گتلی و .

د مونشن ۱۹۷۲ کال د اولمپیا

دوه قهرمانان !

که څه هم چه د مونشن ۱۹۷۲ د اولمپیا په شپو ورځو کی غم جنسی پیښی منځ ته راغلی خو سره لدی هم ډیره په زړه پوری اولمپیا وه چه لوی پکښی په ډیره پاریدنه او هیجان کی ترسره شوی . اوپه تیره بیا شوروی اتحاد ، دموکراتیک آلمان او د امریکی متحده و لایاتو قهرمانانو ته زیات بری ور په برخه شول .

دهغو قهرمانانو له جملی څخه چه دوزن پور ته کولو په لوبو کی یی برخی اخیستی وی یو هم شوروی قهرمان الکسی یفو . نوموړی شپږ

سوه څلو یښت کیلو گرامه وزن اوچت کړ . اودا وزن ۱۹۳۲ کال دریکارد څخه دوه واره زیات و .

بل قهرمان چه دمکسیکوو نتیجی واخیستلی .

(رفتم)

از چشم تو چون اشک سفر کردم و رفتم
افسانه بی هجران تو سر کردم و رفتم
در شام غم انگیز و داغ از صدف چشم
دا مان ترا غرق گهر کردم و رفتم
چون باد بر آشفتم و بر گهای چمن را
بایاد رخت زیرو ز بر کردم و رفتم
ای سا حل امید پی وصل تو چون موج
در بحر غمت سینه سپر کردم و رفتم
چون شمع بیالین خیالت شب خود را
باسوز دل و اشک سحر کردم و رفتم
چون مرغ شب آهنگ همه خلق جهان را
ازان دل خویش خبر کردم و رفتم
چون شمع حدیث غم دل گفتم و خفتم
پیراهنی از اشک ببر کردم و رفتم

فرستنده پیغله ملالی جلال از وزارت داخله

من حالا من نیستم ..

برای همیشه
برای ابد
در دنیای خیال و بیخودی مفروق
گشته ام
هرگز خود را در خویش احساس
نمیکنم
من کی بودم ؟
چه بودم ؟
هرگز نه میدانم
همیشه به یاد او به فکر او به خیال او
قلبم ، جسمم ، جانم ، تمام وجودم
اسیر او گشته
زندگی خویش را در او تصور
میکنم
هر سو نگاه میکنم به جز او چیزی
به نظر نمی آید
من دیگر برای همیشه از آن او اوستم
من حالا من نیستم
صرف او شده ام صرف او ...
نوشته ع ، رحیم از وزارت مالیه

عکس جالب

هفته

عکاسی و چاپ از میر محمد قاسم
«گلری» محصل پوهنځی ادبیات



انتخاب وارسالی : حمیده شیرزاده

«وحشی غزال»

توای وحشی غزال و هر قدم از من رمیدنها
من و این دشت بی پایان و بی حاصل دویدنها
تو و یک وعده و بارغ زمین هر شب بخواب خوش
من و شبها و درد انتظار و دل تپیدنها
نصیحت های نیک اندیشیت گفتیم و نشنیدنی
چهار تاپیش آید زین نصیحت رانشیدنها
پرو با لم بحسرت ریخت در کنج قفس آخر
خوشایام آزادی و در گلشن پریدنها
کنون در من اگر بیند بخواری و غضب بیند
کجارت آن بروی من بشوق از شرم دیدنها
تغافلهای او در بزم غیرم کشته بود امشب
نبودش سوی من هاتف گر آن دزدیده دیدنها
هاتف

از محمد ظاهر «صایم» عمرزاده

مایه امید

ای یاری پری چهره چه زیبا شده یی باز
ای مایه امید چه فریبا شده ای باز
با مستی چشم تو شوم مست زدل و جان
ای بلبل خو شخوان چه گویا شده ای باز
از بسکه کنی جلوه نمایی بمنی زار
ای رشک تمنا چه دل ارا شده ای باز
ای ساقی مستانه بر یزمی بجام
با این دل دیوانه نا آشنا شده ای باز
ای ماه فروزان شب افروز رقیبان
در آسمان تیره تو پیدا شده ای باز
در عشق تودیدم همه اسرار زما نه
ای صندوق سر بسته مگروا شده ای باز
در باغ دلم ریشه زده گلبن نورس
ای غنچه پژمرده تو پویا شده ای باز
پروا نه صفت بوم بسوختی پرو بالم
ای شمع در خشان تو بی وفا شده ای باز
رفتی تو و (صایم) به غم عشق نهدی
ای اهو ی مستانه شکوبا شده ای باز



فصل اول



بناغلی عبدالاحد از کندهار!

قبل برین از شما کدام نامه نگرفته ایم ورنه بی جواب نمی ماند شعری را که ضمیمه نامه خویش فرستاده بودید نسبت اینکه در شماره های قبلی چاپ شده بود از نشر بازماند. امید همکاری تانرا با مجله ادامه دهید.

...

بناغلی عبدالسمع از نادرشاه مینه!

شما کاری نکنید که دوست تانرا از خود برنجا نید زیرا قرار یک خود تان می نو یسید دوست شما به شما صمیمیت زیادی دارد و نباید روی موضوعات خیلی ساده و پیش پا افتاده از شما آزرده شود.

...

بناغلی سید مقصود از شیرشاه مینه!

مطالعه هر نوع کتب و مجلات به مفاد تان است. مخصوصا که قرار گفته خودتان از بیکاری خسته شده اید پس بهترین راه مصروفیت مطالعه است که اوقات فراغت تانرا بان سپری نمائید.

بناغلی سراج الدین!

در همین شماره را پوری داریم که مطالب نوشته شما نیز در آن یافت می شود امید است شعبات مربوط توجه نمایند و راه اساسی آنرا جستجو و عملی سازند.

...

پیغله تور پیک از نادرشاه مینه!

نوشته را که برای نشر فرستاده بودید نسبت اینکه خوانا نبود نشر شده نتوانست لطفا همکاری تانرا بامجله ادامه دهید.

...

بناغلی غلام سخی از واصل آباد!

درین باره چیزی گفته نمیتوانیم خودتان بادوستتان موضوع را مطرح نموده و راه های حل اساسی آنرا دریابید.

...

بناغلی اختر محمد و ملا محمد از هزار شریف!

مطلبی را که خواسته بودید نشر نماییم قبلا انجام شده اما نه آنطوریکه شما خواستید داشتید زیرا امکان آن میسر نبود. بهر حال می توانید شماره های قبلی را مطالعه فرمایید تا اندازه مطلب تان حل خواهد شد.

بناغلی شجاع الدین از پروان!

پارچه ادبی تان متا سفانه چون از یکطرف خیلی زیاد بود و ازجانب دیگر در دو روی کاغذ نوشته شده بود چاپ شده نتوانست. امید است بعد ازین موضوع رادر نظر داشته باشید که نوشته هارا در یکروی کاغذ بفرستید.

...

بناغلی عزت الله از اشرار!

تخلصی را که میخواستید انتخاب نمائید متا سفانه از کس دیگری بود شما می توانید کدام تخلص دیگری برایتان انتخاب نمائید.

بناغلی سلطان علی!

نظریات شما نزد همه کارکنان مجله قابل قدر است ما هم به نوبه خویش می کوشیم تا حد توان در عملی نمودن آن خاطر شماو سایر خوانندگان عزیز را راضی نگه داریم.

...

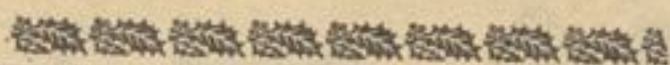
بناغلی ضیاء احمد و محمد همایون از تیمنی وات!

نوشته تانرا به متصدی صفحه مربوط آن سپردیم تا در مو قعش بنشر برساند مطمئن باشید که هیچ نوشته بدون نشر و یا جواب نمی ماند.

مخترمه شیرین از پلخمری!

مجله ژوندون برای همه است و هر کسی می تواند از طریق ار سال

چرخ شکسته



و حالا ما آماده پذیرفتن و داشتن آله دیگر موسیقی درخانه خود بودیم ، کریکور یک پایه و کتاب نوت موسیقی را که در آن طرق نواختن شیپور ذکر گردیده بود بخانه آورد بهر صورت او بخودش درس میداد که چطور خواند نهایی مثل (امریکا) و (خانه قدیمی کنتاکی من) را بنوازد او همیشه اصرار میکرد هنگا می که خواندن (امریکا) را ترنم مینماید من باید به پاریز خیزم .

تمام مردمی که در همسا یگی مازندگی مینمودند میفهمیدند که کریکور شیپور را دارد . هنگا می که آواز کنار عابرین میگذاشت یکی در گوش دیگری به بسیار آهستگی میگفتند .

او آنجا میرود این بچه است که تمام غالمغال و صدا های بلند را بوجود میآورد ، او دارای شیپور است و می خواهد که طرق نواختن آنرا فراء گیرد .

ما فکر مینمودیم آنها مانند پشک های سرکهای هستند لیکن پشک ها در هنگام روز آنطور صداها و غالمغال بوجود نمی آورند .

در هر تابستان ماشین بزرگ ترمیم سرکها باز میگشت و با صدای بوم، بوم، بوم بلندش فضای سرکها را می انباشت دانه های که از درختان بزرگ بروی زمین می افتید آنها را جمع نموده و در داخل بکس ها قرار میدادیم . در هر بهار خواهرم گل های گلابی را که از درخت شفتالو جمع آوری مینمود در گلدان سیاه قرار میداد ، زندگی ادامه داشت بدون اینکه کدام تغییر قابل ملاحظه در آن رونما گردد .

یکروز کریکور گفت . تصمیم گرفته ام که بعد از این شیپور ننوازم . زیرا نمیتوانم آنرا فراء گیرم .

اوبه آهستگی ، دقیق و محتاطانه حرف میزد و من شجاعانه فکر مینمودم در کمتر از یک هفته بعد و در حالیکه بالای بایسکلی سوار بود بخانه آمد پاهایش را در داخل چوکات بایسکل قرار داده و به پیش میبخت زیرا نمی توانست که از بالای آن بایسکل براند و پاهایش برکاب نمیرسید ، او تقریباً دوازده ساله بود اما نظریه عمرش خورد تر و کوتاه تر معلوم میکرد دید . هنگا می که مادرم او را در حالیکه

مادرم به کریکور گفت :

پدرت پشت راست و مستقیم داشت مادرت پشت راست دارد و من مطمئن هستم که نمیخواهم هم پتو اجازه بدهم که برای باقی مانده حیاتت پشت خمیده داشته باشی .

اگر تو باید بایسکل داشته باشی و بخوای که باید سوار شوی و بهتر است که رفته و یکعراده دیگر را که بتوان از بالای آن و از بالای زین سوار شوی بخری ، لذا کریکور بایسکل بزرگ را گرفته و بدکان که از آنجا خریده بودش برد و آنرا با بایسکل کوچک و خوردی که آنرا سوار شده میتوانست تبدیل نمود .

هنگامی که دوباره به خانه برگشت قسمی که برایش گفته شده بود بالای بایسکل کوچکش و بر وی زین قرار داشت . مادرم گفت .

این است راه سوار شدن حالا خوب معلوم میشوی پسرم . مدتی زیادی را در پرنگرفت که

به شدت مشغول پای زدن از داخل چوکات بایسکل بود مشا هده نمود و دید که بدن کریکور از حالت عادی خارج گردیده ، سوی پائین قسمت جلوی برنده دویده و داخل پیاده رو گردید و گفت .

این چه است که تو بخانه آورده ای ؟

پائین شو از این بازیچه احمقانه آیا دوست داری که پشتت برای باقی حیات خمیده باشد ؟

کریکور بایسکل را گرفته و به عقب حویلی رفت و کوشید تا زین آنرا پائین بیاورد . اوبه شدت کار نموده و بالاخره موفق شد که زین بایسکل را تا جای که امکان داشت و تا جای که پائین می آمد پائین بیاورد لیکن هنوز هم زین برای کریکور بسیار بلند بود . او مجبور بود که از داخل چوکات و از زیر میله آن بهراندن پیردازد یک شب مادرم بایسکل را بسوئی برده و در جای آنرا قفل و مخفی نمود .

لیدرلی یکی از معروف ترین فابریکه های دواساز

ایالات متحده امریکا است که تولیدات آن در سراسر

جهان شهرت دارد و ده ها قلم از تولیدات فابریکه لیدرلی

که در فرمولیر ملی ادویه شامل است در افغانستان

مورد استعمال دارد از جمله آنتی بیوتیک های آن مثل

اکرومایسین در بسته بندی ، کپسول مرهم قطره و پودر و غیره

میکرد و مریض میتواند مطابق توصیه دکتر باطمینان

کامل به استعمال آن پردازد .

من نسبت به کریکور زیاد تر بایسکل سوار میشدم و از بایسکل او نسبت بخودش زیاد تر استفاده مینمودم و بالاخره نسبت این کار و اینکه از بایسکل او حداظمی استفاده را میبردیم باهم دعوی کر دیم ، البته سابقاً هم جنگها و دعوی های داشتیم اما این یکی از جنگهای بزرگ ما بود زیرا ما بزرگ تر شده بودیم .

هنگامی که مادرم ما را از هم دیگر دور می ساخت گفت که مادیر بایسکل نخواهیم داشت و از نعمت سواری آن محروم خواهیم بود اگر نتوانیم از جنگ و مشقت زنی دست برداریم ، کریکور فهمید و من هم فهمیدم تنها بایسکل نبود که از برای آن به جان یکدیگر افتاده بودیم . بلکه از سببی بود که دو برادر بودیم ، از سببی بود که یکدیگر را دوست میداشتیم و از سببی بود که با وجود داشتن مفکوره ها و نظریات مختلف با هم یکجا بودیم .

بهر صورت چنین فیصله شد که هر دو مشترکاً از بایسکل استفاده نماییم در حالیکه یکی دیگری را میبرد یعنی یکی ما بایسکل می راندیم و آن دیگری سوار میشد ، بعضی اوقات من کریکور را میبردم لیکن بسیاری اوقات کریکور مرا میبرد ما راه باریکی را در عرض زمین های زراعتی بلد بودیم ، در آخر این راه تپه کوچکی به بلندی سهویا چهار فوت وجود داشت . ما شروع به بایسکل رانی از حویلی بسوی تپه مینمودیم و بعد از اینکه سرعت می گرفتیم با سرعت سرسام آوری بسوی پائین تپه کوچک سرازیر میگرددیم .

یکروز هنگا می که مشغول راندن در کنار این راه بودیم یک چیزی واقع شد . بایسکل خساره برداشت و شکست و چرخ جلوی آن پرتاب گردید . این حادثه با آهستگی و باتا نی انجام گرفت اما باور کرد نمی توانستم و هنگامی که این حادثه واقع میشد ، چنین احساس نمودیم که در حال بیدار شدن و آگاه شدن از یک خواب عمیق و از یک حقیقت باشیم . و طوری تصور نمودیم که این واقعه بسیار بزرگ و مهم بوده است . ما باید فکر مینمودیم که واقعه بالا خنده دار بوده باید شروع به خندیدن مینمودیم لیکن اینکار را نکردیم یعنی نه و نکردیم

بقیه در صفحه ۸۳

دهوس مور

(درازقي ليکنه)

باعاطفه اوخوا خو ږي نجلې گرزولي ده.
احمد هم ددی وفا دار مين و او په رښتيايي ددی په ښکلو ستر گو زړه بايللي و خو ورسره دو مړه زيات دخواني دتو دو احسا ساتو تابع هم نه و ځکه دی ښه پو هيده چه زلميتوب جنون دی که څوک په دی حساسه مرحله کی په دغه جنون ور گډ شي له بی عقلی اوبي سنجشی نه کار واخلي په دی کی هيڅ شک نشته چه آينده به یی دنیکمرغي څخه محرو مه وي او بل څه چه دی یی تريوی اندازی پوری په مينه نارضا ساتلی و هغه دده دتحصيل ددوری نیمگړ تیاوه ددی ټولو سره پياهم احمد دز هری دمینی له سو غاڅه نه تیریده او په درنده ستر گه یی ورته کتل .

دز هری او احمد دوصال لاری دتیرو وختو نو غو نندی له خنډو خاره ډکې نهوي ، همدا رنگه دوی دريبارانو له منته پیغمه وودلیکو نو په واسطه یی دزړونو رازو نه یواو بل ته په اسانه سره ښکاره کولای شو . همدا رنگه دچا دتور او تو مته څخه هم نه ډاږیدل چه دیو اوبل دیدن به غلا سره وگړی .
دنوی وخت خو ښتنو دوی ته دمینی لاری چاری ډیری اسانی کړی وي ، هر وخت چه به یی زړه شویږ خپلو منځونو کی یسی لیدلای او کتلای شول .

غمزو دلو مړی ځل دپاره احمد خان ته را کښی کړ او په خواږه نظر کی یی ورته دمینی یو عالم رازونه ورښکاره کړل ...

زهره خو مړه خو شاله وه چه یی په هغه چا زړه بايلود څوک چه ددی مینه ورسره ښایي ، دی لاد احمد سره دمینی خو پونه پخوا هم کله کله لیدل ، که نه ډیرو ځوانان دزهری دمینی پسی روغ لیونی گرزیدل خو زهره دومره بی سنجشه پیغله نه وه چه دومره زر په چامینه شوی وای ! هوکی اوس داخو شاله وه او په دی ډیره ناز یدله چه خپل سیال او جوړه زلمی یی دمینی په ملگر توب کی مو ندلی و .

ښکلی زهره تر دی وخته دمینی له تودو ، سرو څخه آگاه نه وه ځکه تردی وخته دی یوازی او یوازی دځوانانو دزړو نواز اړول زده وو . خو اوس چه مینه شوه ښه پو هیدله چه دیوه مین اومینی دزړونو خوشالی په څه کی ده .

په دی هم پوه شوه چه نه یوازی دیغلو ښکلی ستر گي اویا دلطافت جذابیت دو مړه تاثیر لری بلکه دزلمیو په ښکلی مخ تنکی خط هم ترهغو کم نه دی .
اوس نو زهره هغه پخوانی بیدرده پیغله نه وه دا احمد خوږی مینی یوه

دوستی هوس در لود او لیواله به و چه ددی سره یو ځای ژوند وکړی خو دزهری زړه کله دومره زړه چا مینیدلو ، داځکه داخو یو لطیف مخلوق و او لطیف مخلوق خپل ښایست دو مړه ارزانه په چانه خر خوی .

ددی ترڅنگه زهری ځینی ښه خویونه هم در لودل او هغه دکور نی چارو سره ددی کلکه مینه وه ، دکور دسا مان په براو لو کی هم دو مړه بی علاقې نه وه ماددی نه ډیر واره اور یدلی و چه ویل به یی بختور سړی بهرما دزو ند ملگری کیږی ځکه مالا اوس کور گي جوړ کړی دی .

احمد هم دهغه کلی یو ښایسته ځوان و دزده کړی سویه یی ترزهری لوړه وه دنگه ونه او جذابه څیره یی در لودله شا عرا نه خو پونه هم ورسره ملگری وو خوددی ترڅنگه یو ز یرک اوبا تجربه هلك و ، چاپه اسانه سره غولو لای نه شو ، دز هری سره یی نسبی نزد یوالی در لود همدا څیره وه چه ددوی په منځ کی دد وستی ټینکیدل او بیا دا دوستی په مینتوب بدلیدل دو مړه گران کارنه و .

زهری له ډیر وخته ارزو در لودله چه احمد دښکلو ستر گو په غمزو وولی او دو لول زلفو په دام گي یی ښکار کړی نو ځکه یی دخپلو ښکلو ستر گو په لیوالو گتو اوجادو گرو

زهره په اوسنیو پیغلو کی یوه ذوقمنه او ښکلی پیغله وه ، ذو قمنه په دی خبره وه چه خان یی دنوی وخت دځینو ایجا باتو سره تر پوی اندازی پوری عیار کړی ، زړه را کښندو نکی لباس به یی اغو سته ، دمود طرفداره اوور سره جوخت دوخت مطابق به یی په مکیز اوکنچ خبری هم کولای شوی که څه هم زده کړه یی تر منځنی دوری پورته نه وه کړی خو په ښکاره په فیشن او خبرو ، په صفایي کښی ترلیسانسی څخه کمه نه وه .

اودا ښکلی په دی وه چه دمو سی په شان یی په زړه پوری مر غو لی ستر گي در لودلی هغه چه ددی مخ ته یی پوره رنگ ور کړی و ، همدا رنگه ددی دانداهو نو تناسب هم دو مړه بدنه و . منځنی ونه ، ولول و ښتان یی په ښا یست کی اغیز ناک و او زړونه یی هلته دسرو له گو گلونو څخه ایستل چه دهغی به سپین تندی په ددی توری زلفی کوړی کړی و یی پرتو تلی هور ښتیا زهره دآسمان دزهری له ښکلا څخه دو مړه یی برخي نه وه . دیوی خوا پیغلنوب او دبلې خوا یی ښکلی ستر گي دخو لی صفایي او کوړی کوړی زلفی درلودلی اودا هغه شیونه وو چه دزلمیو زړونه به پری په یو ځل لیدلو ور تلل اوبل پلوددی ډول او سینگار بل شی وچه ددی ښکلایي خو چنده زیاته کړی وه .
هر زلمی دزهری دملگر ثوب او

زما ماشوم بیر ته راکره

شروع شوم نو بیابه چپ نه شم. خوشر نگه چه مابه قطعی چول غوبنتل دخیلی کوچنی لوردپر مختک اومخ په بنه کیدو حال او احوال نه خبره شم او په دی باره کی هر خومره خبری چوی وایی ورم نو می ور ته وویل.

«زه غورم چه دکوچنیا نو په تیره بیا دماشو مانو په باره کی هر خومره خبری چوی وروم.»

را ته وی ویل: «پیر بنه، مقصد می دادی چه بیا راته ونه وایی چه په دی باره کی می دمخه لاته نه وی خبره کپی کولای شی چه دلته راسره کببینی؟ بنه دی چه خان درته وپیژنم زمانوم مارین تاپسن دی.»

ماغو بنتل چه زه هم خان ور معری کرم او نزدی وچه ترخو لی می راوو زی چه زمانوم سالی هاریزون دی چه خو له می بنده کپه خکه دخان سره می فکر وکپی چه که فرضا هغی دبختنی دمر بوطو کاغذ و نوخه زه دخیل نامه دینودلو په اورو پیژندلم له همدی کبله می دخیل اصلی نامه په خای دخیلی یوی پخوانی ملگری نوم چه په بنو ونخی کی راسره یو خای وه هغی ته واخست او ورتهومی ویل زما نوم جولی دو گلاس دی.

مارین پوښتنه وکپه: «ته د هیواد دشمال دخوایی که نه؟»

زما سترگی تر اوسه هم په لیزا کی وی - او کو شش می کاوه چه لدینه وروسته په خپل مغز کی دهغی دپاره دلیرا نوم خای کرم. خوا ب می ور کپی. هو.

«پس نوزه اوته دواړه دسرله خو پوگداو مشترک اوشی لرو زما نیکه انا هم دشمال وو. خو مره موده کپیری چه ته دلته ژوند کوی.»

تاخو ماته ویلی وچه دلیرا په باره کی به خبری در سره وکرم دا خبره می خکه ورته وکپه چه هغه مجبوره شی مو ضوع بدله کپی.

هغی بیاو خندل اوراته وی ویل ته رښتیا هم چه دکوچنیا نوسره لیونی مینه لری خنکه همدا سی نه ده. بنه نو اوس راته ووايه چه دکو مه خایه پی درته شروع کرم.

نوریا

کپی وای اودهغی سره یو خای می خپل کارته دوام ور کپی وای، همداکپی وه چه بنخه رانژ دی شوه اوراته وی ویل. نن پیخی خوب خوند ورکپی دی هیخ نه راو ینسیری.

غو بنتل می چه خه ورته ووايم خو ستونی می بنده شو اوسره لدی می هم کوشش وکپی چه په بنید لی غونځو اب ور کرم خومره بنه او دمینی ورنجلی ده. نوم پی خه شی دی؟

خواب پی راکپی: «لیزایی» نوم دی. دنامه په اورید لوسره پی حیرانه شوم او یوه کپی همداسی ودریدلم، خویا می فکر وکپی هغه مور اوپلار چه بل ماشوم دلور یازوی په حیث منی عموما به پی خپل اصلی نوم بدلوی او کوم بل نوم به دخیلی خاور بانندی بیدی. بیا بنخی راته وویل.

«ستا ماشو مان خوشی دی که نه؟» ماته پخوا هم دلته لیدلی چه دکوچنیاو سره به په خبرو بوخته وی یابه دی لوبی ورسره کولی زه تاته حیرا نه یم چه ولی دکوچنیاو سره دو مره علاقه لری خکه چه نجونی عموما ترخو چه دمیندو مر حلی ته نه وی رسیدلی دکوچنیاو سره دو مره علاقه نه لری. ماکو شش وکپی چه په عادی لهجه خبری ورسره وکرم خکه می داسی ورته وویل. هو، زه دماشو مانوسره زیاته مینه او علاقه لرم دلیرا خومره بنه نجلی ده.

هو، یوه عجیبه نجلی ده. تر اوسه پی هیخ چول تکلیف نه دی راکپی. فقط هغه وخت ژاپی کلله چه...

هغی ناخایه و خندل او زیاته پی کپه اوه، دلیرا په باره کی نوری پوښتنی مدهراخه کوه او په دی باره کی می به خبرو مه راووله خکه چه که یو خلی

وه او هری مینی ددی دپاره تازه تازه خاطری پرینو دلی.

دا اوس هم پی سر نوشته پا تی ده دی نه یوازی احمد او داسی نور خوانان غو لولی دی بلکه داحمد تر مینی دمخه دا په خبله هم داسی غو لیدل. وه چه زما به خیال تراخه به همدا سی غو لدلی پاتی اود خپل هوس به ق بانن شی.

خپل تصمیم ونیسی او مشوری بشپړی کپی.

احمد په دی عقیده هم دملگری په انتخاب کی پی غوری او چتکتیا په کارنه ده، خکه بیا پنبیما نتیا کومه گپ نه لری، ز هری ورسره هم ومنله چه دی تر مشوری کولو وروسته خپل تصمیم ونیسی.

دواړو مینانو دمینی خوپی ترخی تیرولی او پخوا غوندی پی دخپلی راز منی سلسله جاری ساتلی وه، ناسته ولاړه پی هم تر پخوا ز یاته شوی وه.

خو کاشکی چه زهری دومره زر داحمد دزړه پنبینه ماته کپی نه وای. کاشکی هغه دده دمینی په ازموینه کی بریالی راو تلی وای.

تردی نه وروسته دز هری ظاهری مینه دو مره زیاته شوی وه لکه دهغی په نسبت چه داحمد مینه که شوی وه داخکه احمد ته پته لگیدلی ده چه دز هری خبری او عمل یو دبله ډیر لیری دی.

زهری که دغه مینه په زړه کی صرف گپله خو متاسفانه چه په خپله پی دامانت صدف مات کپی و.

په لو مری وخت کی احمد فکر کاوه چه دی به لو مری زلمی وی چه په زهره پی زړه بایلی دی خو خبره هغی نه وه زهره لکه داسمان زهره دمینی په ډیرو محفلونو کی دمینی ارزانی ښکاره کپی وه اودا رازدهغو تورو شپو غو ندی چه دمینانو راز منی په کی سرته رسیږی ډیر پتو. دز هری په مینه کی چه احمد ته

کوم تورکی مخی ته درید لی و تردی وروسته پی په دغه لاره پر مختک ته دوام ورنه کپی شو، اوس

دده په ستر گو کی نه یوازی دزهری دبنکلو ستر گو اثر پاتی دی بلکه زړه پی دیو عالم کینی خکه دکشوی هم دی، هو کی اوس د مینی او گرا نسبت مقام کرکی او کینی نیولی دی مخکی تردی چه احمد په زهره زړه و بایلی یاه بل عبارت زهره پی وغو لوی ز هری داسی ډیری مینی نیمگری پر ینسی او ډیر خوانان پی تیر ایستلی وو حتی په دی کار کی دادو مره ماهره وه چه داحمد غوندی زیرک او هو ښیار هلك هم د دی دستر گو ښکار شوی و.

زهره دهو س موروه خوانان پی تیر ایستل اود خپلو هوسونو نیلی پی خغلاوه.

داکمیخته په هره مینه کی ناکامه

چا ددوی په منخونو کی په اسانه غمازی هم نه شوی کولای خکه ددی په مینه کی دغما زانو مخونه توریدل.

دور خو اوشپو په تیریدلو سره ددوی مینه هم پخیدله، یو او بل ته نزدی کیدل. داوخت دواړه سره یو او بل ته دزړه له کومی گران وو، داحمد پهخوله او زړه کی زهره اودز هری پهخو له اوزړه کی احمد پروت و.

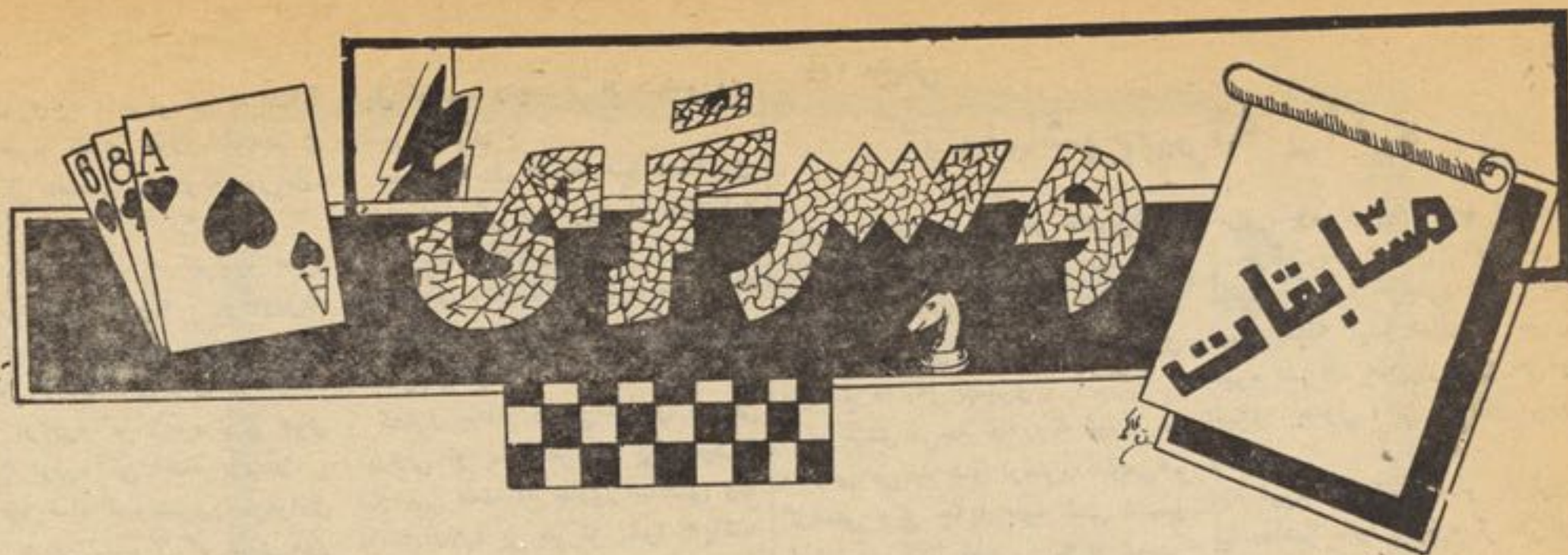
دواړو ساه گپه شوی وه خو یوازی وجودو نه پی سره لا گپه شوی نه وو اوغو بنتل پی چه په کراره کراره یوه ساه او یو وجود شی اوددی خبری اظهارول ضرور و. خو دچاله خوانه؟ زهری ته پنبتنی حیا ددی اجازه نه ور کوله چه احمد ته دژوند دملگرتوب

په باب خه وواپی او احمد هم نه غوبنتل چه دو مره زر دغه نااز مایل شوی مستو لیت ته غاړه کپیر دی او دمینی سکوت مات کپی خودا چه دز هری مینه ډیره توده وه نو ددی خبری ښکاره کول ددی په زړه کی ډیر زیات گرز یدل او په دی بر خه کی به پی دهمیشه دپاره دخان سره ډیرک تد پیرونه جوړ ول خوچه په احمد به پی سترگی ولگیدلی هغه به یو له منځه تللی وو هغی هیخ نه شو کولای بی له دی چه دغه خوا ست دوری خولی په خندا کی هغه ته پیش کپی، که دمخ سور والی پی دغه راز رسوا کوو نو دا دو مره زیرک وه چه دمو سکا په خنده کی پی هغه پتو لای شو په دی کی ډیره موده نوره هم تیره شوه چه دواړه دترخه بیلتون او مجبوالی آیندی په سو چو نو کی خور یدل او دردونه پی په زړونو تیروول.

احمد هم که به هر خومره مجبور شو داجر نت پی خائنه نه ور کاوه چه سترگی کلکی کپی او له دی رازه پرده جگه کپی تر خوچه ز هری دمینی داسکوت مات کپی او دخپلی بلوونکی خندا په طنز کی پی احمد ته دژوند دملگرتوب در خواست وړاندی کپی احمد هم لږه ومنله خکه دداسی شیبی انتظاری ایسته خویو خه ډار ورته هم پیدا شو چه ولی زهری د معمول خلاف ترده دمخه داکار وکپی خکه زموږ په ښارونو کی داکار لومړی خوانان کوی.

نو ددی دپاره چه اشتباه پی کپی نه وی ز هری ته پی دخبل تائید به برخه کپی یو خه وخت ورکپی تر خو

شماره ۴۵



هوش آزمایی

اشیایی که در این شکل دیده میشود هر کدام نام یکی از مشاهیر جهان را بخاطر میآورد، برای ما بنویسید که کدام يك از اشیای تصویر نام کدام يك از این اشخاص را بخاطر میآورد:



آلن بو مبار، نپتون، اگوست بیکار، ناپلیون برادران مونتگلفیه
کلود شاپ و گیوم تل.
اگر بیه گرافی این اشخاص را مطالعه کنید زود تر به این سوال
جواب خوا هید داد برای شرکت در قرعه کشی جوایز این شماره حداقل
باید دو نفر از آنها را بشناسید و برای ما بنویسید که کدام اشیای نام
این دو نفر را بخاطر میآورند.



شرکت صنایع پلاستیک و کفش

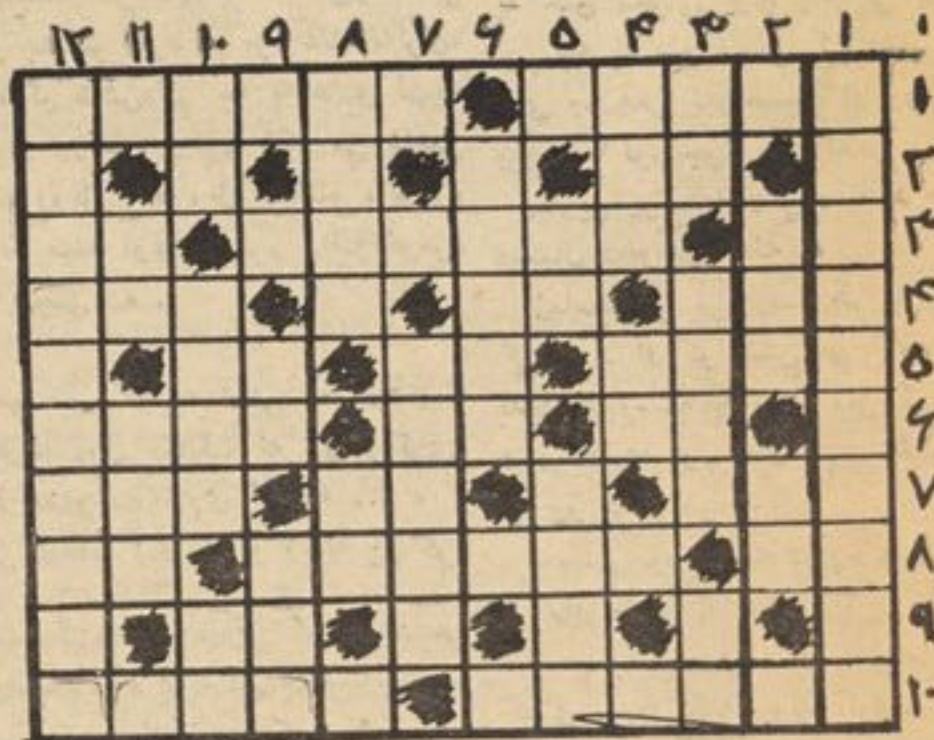
اسب نشان

بوت پلاستیکی وطن از نگاه
جنسیت، زیبایی و دوام بر بوتهای
خارجی رجحان کامل دارد و با خرید
آن هم ذوق خود را ارضاء و هم
اقتصاد خود را تقویت مینماید.
با پوشیدن جورابهای زیبا و
شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد
فامیل خود کمک میکنید بلکه باعث
تقویت صنایع ملی خود هم میشوید.
ژوندون

جدول کلمات متقاطع

افقی:

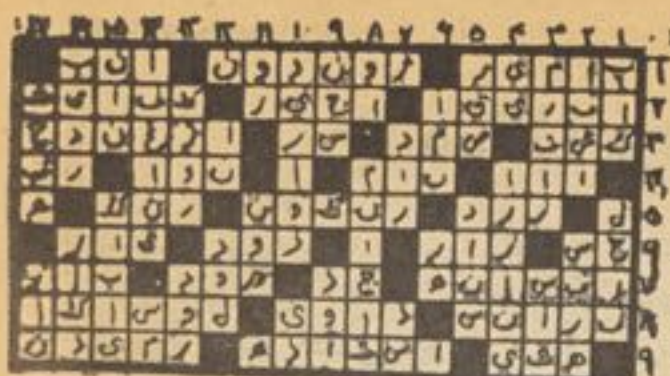
۱- یکی از متحدین در جنگ عمومی دوم - معکو سش منسوب به
یکی از خو نواران تاریخ است - ۲- تکرار حرفی - ۳- حیوان درنده
نویسنده کتاب بابا گور یو - واحدی در سطح - ۴- مادر همه انسانها -
حرف عربی - نام کوچک نویسنده کتاب خاک خوب - ۵- تن پرور و بیکاره
- اینهم از حروف نفی در عربی است - روح پنبته - ۶- اکبر و صفرش
مشهور است - از حروف ندای عربی - حرف آخرش را تبدیل کنید تا
بزرگترین ستاره شناس آلمانی شود - ۷- اساس و تپدا ب - گوهر دنیای
پنبته - ۸- ضمیر است - نویسنده کتاب جزیره اسرار آمیز - مرغابی
خارجی - ۹- مادر عربی - ۱۰- بوجود آورنده صنعت سینما - معبد بزرگی
در یونان قدیم.



طرح از: محمد اکبر شاهین

عمودی:

۱- یکی از آثار برجسته ارسکین کالدول - ۲- پست - جدید و تازه -
۳- این هم ضمیری است - هرگز - پرنده است خو شخوان - ۴- صاف
و خالص - غنچه شاعرانه - ۵- خانواده - نام کوچک و ناقص مخترع گروه پ
برق - ۶- یکی از عشاق معروف کشور - ۷- آمر نیست - ۸- زیارت
کننده - تکرار حرفی - ۹- از اقوام هندو - کشتی جنگی - ۱۰- همسایه
خارجی - مخترع کشتی بخار - مهتاب کوچک - ۱۱- باز هم واحد سطح
است - از القاب انگلیسی - ۱۲- نویسنده کتاب



حل جدول شماره ۳۷-۳۸

از مزار شریف، عبدالقادر بیگس زاده غلام سخی عطایی با ختری از مزار شریف، نسرين اثر یفتلی، شهید احمد وطنیار، زرمینه سادات سید میر احمد سید زاده، ملالی خلیل سادات، محمد نسیم امینی، نسرين محبوبی، عزیزه، نصرتی، ولی احمد خیر زاد راحله قاسم زاده، عبدالرشید حیدری، عبدالعزیز حاجی زاده، حبیب الله نصر تی، حبیب الرحمن حاجتی دژشیرخان، پروین حسامی، سو نیا رحمتی، عبدالواحد جباری حبیب عرب، فضل احمد کریم، رحمت الله گر دیزی، محمود توکلی، شیر احمد بها دری، عبدالاحمد قلعه نوی، سید احمد معروف شهیدی، عبدالله جا غوری، نصیر الدین جامی زاده لیلا منصوری و فرزانه طلعت.

پیغله راحله قاسم زاده و آقای حبیب الله نصر تی قرار قرعه بتر تیب برنده پنج جوهر بوت پلاستیکی وطن و یکسیت جور اباسپ نشان شناخته شدند خوا هشمندیم بایک یک قطعه عکس خود به اداره مجله تشریف بیاورند و جوایز خود را دریافت نمایند.

پاسخ سوالات شماره های گذشته

جواب این شخص کیست شماره ۳۷-۳۸ :

چار لزدار وین

جواب آژ مایش نظر شماره ۳۱:

سایه نمبر شش

جواب آزمون نظر شماره ۳۰:

شکل دوم از طرف چپ ردیف بالا.

جواب این شخص کیست شماره (۳۵)

وینستون چرچیل

جواب محل زندگی حیوانات شماره (۳۵):

بوم درخت، طوطی قفس و موش دیوار.

جواب این عکس چیست شماره (۳۴):

عکس سایه دو مرد است که در روی یکدیگر قرار گرفته اند.

یادداشت

برای یک نفر از کسانی که در مسابقه این شماره شرکت کنند و پاسخ صحیح حداقل یکی از سوالات را بفرستند یک سیت جوراب اسب نشان و برای یک نفر دیگر پنج جوهر بوت پلاستیکی وطن به حکم قرعه تقدیم میشود!

لطفا پاسخ سوالات مربوط به مسابقه معلومات عمومی و هوش را یکجا و بعد از نشر آخرین گروه سوالات بفرستید! و هم از کسانی که قبلا جواب بعضی از سوالات مربوط به این مسابقه را فرستاده اند خواهش میکنیم که کاپی دیگر آنرا با حل بقیه سوالات بعد از ختم مسابقه بفرستند!

توضیح

چون مسئله شطرنج شماره ۲۷-۲۸ مربوط مسابقه معلومات عمومی و هوش در بعضی از نسخه های مجله بصورت واضح و روشن چاپ نشده و خوانندگان که چنین مجله را بسته است و او را ندانند با مشکلاتی در موقع حل آن روبرو گردیده اند از اینرو تعداد مهره ها و موقعیت آنها را بار دیگر در اینجا تذکر میدهم و امیدواریم که اینبار کلید حل مسئله مذکور را به آسانی پیدا کرده بتوانند:

- ۱- سفید دارای هفت مهره است بدینتر تیب: شاه در خانه (دی ۲) وزیر در خانه (آ ۳)، رخ در خانه (ا ۴)، فیل در خانه (ج ۲) و (دی ۶) متبدر خانه (ای ۵) و پیاده در خانه (دی ۵).
- ۲- سیاه هشت مهره دارد قرار ذیل: شاه در خانه (دی ۴) فیل در خانه (ای ۴)، است در خانه (آ ۴) پیاده در خانه (اف ۴-ای ۵-ای ۶-دی ۷-آ پنج).

بزرگترین جزایر دنیا

هشت امتیاز



آیا میدانید بزرگترین جزایر دنیا کدام ها اند این کلیشه که بترتیب بزرگترین جزایر جهان را نشان میدهد در یافتن جواب این سوال بشما کمک میکند.

چه میدانید؟

از قدیم دلا یام تا حال برای تنویر از انواع مختلف چراغها استفاده بعمل آمده که البته با گذشت زمان این چراغها و وسایل تنویر مجهز تر و کامل تر شده است و بتدریج چراغهای جدید جای چراغهای قدیم را اشغال کردند تا اینکه با اختراع برق توسط ادیسون این صنعت تقریباً بدست فرا می شس سپرده شد بهر حال برای اینکه معلوم نماییم که دانش شما در باره این صنعت تا چه حد است تصویر چند



چراغ و وسایل روشنایی را در کلیشه بالا از نظر شما میگذرانیم و از شما میخواهیم که آنها را بترتیب زمان مرتب نماییم و برای اینکه در این راه به شما کمکی کرده باشیم توضیح مینماییم که چراغ شماره سه نسبت به چار دیگر قدیمی تر است.

مستقیم تا قلب بوده است. آزمایشات نشان داده است که فعالیت قلب در شخص مذکور بالکل نورمال بوده است. در ماه مارچ ۱۹۷۲ نظر به تصمیم اداره ملی فضایی و تحقیقات فضاء کیهانی سلیتون سر از نو در لست استرو نوردان شامل و اجازه دادند که بصورت مستقلانه پرواز های خویش را انجام بدهد. باوجود انهم در آن زمان عمده برای پرواز آخرین اپولون نظر به پروگرام طرح شده و برای سال ۱۹۷۲ سه گروه پ سفری ذریعه « مسکای لاب » انتخاب دقیق شده بودند. بدینصورت از شخصی مذکور فقط يك چانس باقی مانده است که آن عبارت از حصه گرفتن در تحقیقات آزمایشاتی اتحاد شوروی و اضلاع متحده امریکا در اتصال مشترك میباشد.

موفقیت که فضا نوردان منذ کور نسبت به فضا نوردان دیگر امریکایی در انتخاب عمله کشتی کیپانسی بولون دارد عبارت از آنست که سلیتون از حالا به فرا گرفتن لسان روسی شروع کرده است . اگر استرو نورد مذکور موفق به حصه گرفتن درین پرواز تحقیقاتی شود، پس آن از جمله کلان سال ترین تمام فضا نوردان خواهد بود . در سال ۱۹۷۵ عیسوی استرو نورد مذکور دارای عمر ۵۱ سالگی خواهد بود . آیا این قسم سن کلان برای این پرواز ها بسیار زیاد نمیباشد ؟ و شما هم چنان سوام خواهید کرد که بالعموم حد اعظمی عمر برای پرواز فضا نوردان موجود است و یاخیر ؟ طوریکه داکتر بیرری گفته است جواب دادن در مقابل ایسن قسم سوالات بسیار مشکل میباشد درینجا باید ما بایک عده بسیار زیاد

فکتور ها سرو کار داشته باشیم مگر در زمان موجوده فقط از نقطه نظر طب و داکتران کدام مانعی برای فضا نورد مذکور در اشتراك آن به تحقیقات کیهانی موجود نیست . بدین صورت رسیدن به غایه و هدف اصلی و انتظار صبر و همچنان رول بسیار مهمی را در پیشرفت و همکاری اتحاد شوروی و اضلاع متحده امریکا در ساحه تحقیقات روز نامه مذکور چنین نوشته بود : ما با انتظار لایبراتورهای مداری مشترك اضلاع متحده امریکا و اتحاد شوروی پایگاه سکونتی ثابت در سیاره مهتاب و با احتمالات بسیار زیاد سفر مشترك به سمت سیاره مریخ میباشیم . لازم است پیش بینی کنیم که با هر فعالیت و اقدام جدید مشترك در فضا کیهانی همکاری ما در روی زمین محکم تر و وسیع تر خواهد گردید .

تراژی‌دی از مرگ...

سینه های سوزنده ما غم و اندوه
خروشان می جوشد ، ماه با انوار
سیمینش مسخ شده جلوه کرده و
نفرت آگین و سیه ناک بر طبیعت نور
میباشد ، خنده هاشور هلله ها
جایش را به سرشک و گریه هاوخون
خوردن دلهامی بخشد اختناق عجیب
وسنگین بر تار و پود و جود ما چیره
میگردد و بعد مایو سانه فریاد
میکشیم نه او زنده است و ما او را
میخواهیم .

قصه مرگ او را یعنی همان موجود
دوست داشتنی وایده آل مارا با شما
بازگو میکنم.

بازگو میکنم. شاید شما همه او را بشناسید یاخیر باشما از مرگ فاروق ناکام قصه میکنم : سیلاب اشك سرازیر میشود، همه از چشمان خسته و خو نین ما اشك می ریزیم پدری از فراق پسر نا مداشت ، مادری از دزدانکار

فارو قیکه همه اش در سستی و صداقت بود و همه اش صفا و وقتی آگاه میشد موجودی در تاثر و اندوه می سوزد در دریای ملال و پریشانی غوطه ور میشد و وقتی هم از نشاط و آرامش دیگری خبر می یافت و جودش غرق سرور و شادمانی میشد .

غایه اش جز سربلندی و رفاه
مردم چیزی دیگری نبود دستگیری و
ما او را میخواستیم .

بقیه صفحه ۲۷
احمد سو دارنو

که فعلا لیتهای حزب ممنوع شناخته شد. دستگیر و بفلورز تعبید گشت ۱۹۳۳ بعد بسو ماترا منتقل شد و در سال ۱۹۴۲ تو سط جاپا نینها آز اد گشت . در ژوئیه سال ۱۹۴۵ اصول دولت آ زاد اندو نزی راپایه گذاری کرد و در حوت همان سال جمهوری اندو نزی را اعلام نمود. از سال ۱۹۳۹ الی ۱۹۴۹ ریاست جمهور ی اندو نزی را بعهده داشت و از سال ۱۹۵۹ وظیفه صدارت نیز بوی واکندار گردید.

در سال ۱۹۶۶ از مشاغل خود
معزول و در سال ۱۹۶۷ از دخالت در
تمام امور سیاسی محروم شد.

بقیه آیابه از دو واج

اشخاص و اشیا را به پلان اول قرار
میدهید . اما در حیات اینطور شده
نمی تواند و در حیات از دواج در تحت
تأثیر تابعیت دیگر اشخاص قرار
خواهید داشت ، عناد و حسادت را

بقیہ صفحہ ۲۷
نیکنا خروسیچف

۱۹۳۸ الی ۱۹۴۹ منشی عمو می
کمیته مرکزی حزب در او کرایسی
شد. از سال ۱۹۳۹ اداره سیاسی
کمیته مرکزی حزب کمو نیست اتحاد
جماعی شو روی بعده وی واگذار شد
دوم جهانی عضویت شو رای نظامی
قسمتهای جنوبی و جنوب غربی-
استا لیگارد و او کرایسی در آمد در
سال ۱۹۴۶ بر یاست شو رای وزیر
در او کراین بر گزیده شد و در
سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۱ دو مرتبه
بعیث منشی عمو می حز کمو نیست
بر گزیده شد و در سال ۱۹۵۸
ریاست شو رای و زراء و پست
صدارت پوی تفویض گردید.

وی باخذ نشا نه‌ای لیتن، پر چم
سرخ و داس و چکش نایل آمده‌است.
واز سال ۱۹۵۶ به اینطرف مشغولیت
رسمی ندارد.

کنار گذاشته فقط با حوصله و شکیبایی امکان سعادت بدست خواهید آورد.

«شاه» جوابی نداد. اما جیم به سوی دختر نگرست و لبخند ملایمی بر لب آورد.

در نزدیکی سنگهای بزرگ کسی توقف کردند تا شب را به سر آرند. به نظر میرسد که دستهای غول پیکری این سنگها را گرد هم آورده تا پناهما را تشکیل دهد.

دوست جیم در عقب موتر برای جین جای خوابی درست کرد. دیگران کنار آتش بسترهای شان راهموار کردند. جین پیش از آنکه به بستر برود، ریسمانی به گردن سگ کوچک بست و او را برای قلم زدن برد.

آسمان آبی پر از ستاره بود و درختهای صحرا بی در نور نقره فام آنها جلوه افسو نگرانه و راز آلودی داشت. جین بر بلندی کوچکی ایستاد و به تماشا ای اطراف پرداخت جیم گفت:

«وقتی با ران بیارد، اینجا خیلی تماشا بیست. هر طرف که ببینید، گلپای خود رو میشکند. انگار در زیر زمین انتظار بازان رامیکشند.»

دختر به او گفت:

«شما صحرا را دوست دارید. اینطور نیست؟»

«اینطور فکر کنید. ولی یک دختر شهری مثل شما شاید این وضع را نفهمید.»

«جین» گفت:

«اما من میفهمم... قشنگ است. «جیم» اهانت آمیزانه گفت:

«قشنگ... خیلی چیزها قشنگ است. ولی فرا موش کرده اید که صحرا سنگدل و خشن هم است. آدم باید با هوش بجنگد.»

دختر گفت:

«شما مرد عجیبی هستید. این را میدانید؟ لختی با صحرا میجنگید و بران پیروز میشوید. بعد، پیا نو مینوازید. شما خیلی خوب پیا نو مینوازید، میفهمید؟»

«جین» نمیخواست تعارف کند، ولی لحنش تعارف آمیز بود. جیم باسری تعارفش را پس داد:

«تشکر. من خوانده و نوشته هم میتوانم. اینها برای یک مرد صحرائی بد نیست.»

این کلمه ها را گفت و دور شد. هنوز هوا تاریک بود که دوست جیم به بالین دختر آمد و بیدارش کرد:

«خیلی ببخشید. ولی جیم میخواهد شماره ۴»

دختری در میان صحرا

که حرکت کنم در دریا عبور نکردم.

رادیو شنیدیم که اگر تند تر نرویم

دریا در «دای موند پاینت» پر خواهد شد و ما ازان عبور کرده نخواهیم توانست.

باد میدان صبح به کنار دریارسیدند این دریا برای نه سال پیسم خشک بود. اما هنگامی که بارانهای غیر عادی باریدن گرفت، این دریا پدیدار شد.

«جیم» گفت:

«حالا همه تان سربار هابالا شوید. بعد به دو ستش گفت که ببینید همه چیز محکم بسته شده است.»

«شاه» گفت:

«میخواهی ازین دریا عبور کنی؟»

«جیم» جواب داد:

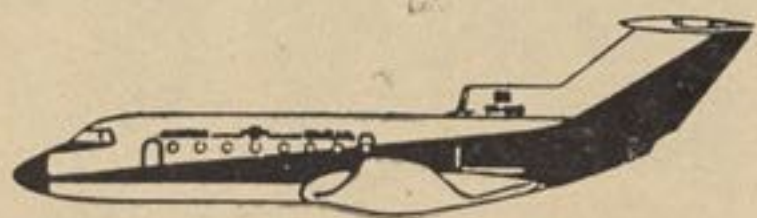
«راه دیگری وجود ندارد. تو مرا سلات حکو متی رابه خطر میانند ازی!»

«جیم» گفت:

«پس بنویس که به امر تو ازین پیوست، ولی کو ششها یشان»



باجتر افغان الوتنه



پرواز های باختر افغان الوتنه، در خدمت شما است
سریع، مستریح، اقتصادی

پرواز های باختر افغان الوتنه جهت فراهم آوردن تسهیلات برای هموطنان عزیز در هر هفته چهار پرواز بکنند، چهار پرواز به مزار شریف - یک پرواز به میمنه - هفت پرواز به هرات، چهار پرواز به چغچران، سه پرواز به کند هاریک پرواز به تیرین کوت سه پرواز به خوست و شش پرواز به بامیان، از کابل صورت میگیرد و در هفته دو پرواز به تالقان و پرواز به خواجه غار، چهار پرواز به فیض آباد

سودی نداد و موتر از جا تکان نخورد «جیم» ماشین را خاموش کرد و پایین شد تا او ضاع را بر رسی کند. پس از معاینه عرابه ها گفت:

«باید پارچه های آهنی استعمال کنیم.»

بعد، به سوی جین دید:

«میتواند رانندگی کنید؟»

دختر جواب داد:

«ها.»

«پس میتوانید پشت جلونشینیید؟»

«فکر میکنم که میتوانم.»

«خیلی خوب. ما پارچه های آهنی رازیر عرابه ها میگذاریم. شما پشت جلو بنشینید و رانندگی کنید.»

سپس با لبخندی به سوی دختر

نگرست:

«از سرو کار داشتن با یک ماشین تایپ در لندن کمی فرق دارد.»

«جین» به موتر بالا شد و پشت جلو نشست. موتر به نظرش عظیم و غول پیکر آمد. اطمینان نداشت که بتواند آن را درست براند درین حال دیگران پارچه های آهنی را زیر عرابه

هاجا دادند و دختر شنید که جیم صدا میزند:

«خوب، برو دیگر.»

«جین» ماشین را روشن کرد و موتر را به گیر انداخت عرابه ها

چرخیدند. گل به اطراف با دشت. ولی موتر حرکت نکرد. پس از

چندین تلاش دیگر، عرابه هاروی زمین به حرکت درآمدند. موتر آرام آرام جلو روت و سر انجام در کنار

دیگر دریا به خشک رسید.

چهره پر تبسم جیم از ارسی موتر

نمودار شد و فریاد زد:

«بالا خر گذشتیم!»

دختر آواز خود را شنید که در جواب او از ته دل میخندد. جیم در

را باز کرد و جین با هیجان خودش را در آغوش او انداخت.

پس جیم مرطوب بود و آب از موهایش میچکید. درین حال لختی به

چشمهای دختر ریخته شد و دختر احساس کرد که هیجان مبهم

ونا شناسی در درونش جست و خیز میزند. درین لحظه میخواست که

جیم او را ببوسد، ولی جیم به سادگی

لبخندی زد و گفت:

«کار بزرگی انجام دادید. هروقت

خواستید به حیث راننده کار کنید،

پیش من بیایید.»

«جین» گفت:

«همینطور میکنم!»

پدیده‌ی بنام زلزله

پرسیدم :

در حال حاضر چگونه میتوان از خطر های احتمالی زلزله کاست ؟ در پاسخ گفت :

در مرحله اول باید از بر پا کردن ساختمانها در مراکز زلزله خیز خودداری کرد. در مرحله دوم، میتوان گفت که ساختمانهای کانکریتی در برابر زلزله مقاومتر است بیشتر دارد در مرحله سوم، باید خاطر نشان ساخت که ساختمانهای سنجی در برابر زلزله خوب پایداری میکند. گفتم :

به طور اوسط سالانه در افغانستان چند زلزله رخ میدهد؟ خندید و گفت :

شاید تعجب کنید اگر بگویم که هر روز در افغانستان از سی تا چهل زلزله ثبت میشود. اما این زلزله ها محسوس نیست. به همین صورت، سالانه در جهان در حدود یک میلیون زلزله رخ میدهد. باز هم دلچسپ خواهد بود که گفته شود تقریباً نود درصد زلزله های جهان در بحر ها اتفاق میافتد.

«انجیر پشتون» افزود :

هیچ زلزله‌یی از دو دقیقه بیشتر طول نمیکشد و خرابیهای هر زلزله در همان یا نزده ثانیه اول صورت میگیرد.

(پایان)

با اینهمه دستگاه ما زلزله نیکا را گوی را ثبت نکرده است. تا این لحظه ما نمیدانیم علت آن چیست و منتظریم که گزارشهای مراکز دیگر جهان به دست ما برسد. این دستگاه ما میتواند انفجارهای آزمایشی هسته‌یی را نیز ثبت کند. گفتم :

با اینهمه، من هنوز نمیدانم منظور از برپا کردن این دستگاه چیست. گفتم :

منظور ما این است تا مراکز زلزله خیز کشور را به صورت دقیق مشخص سازیم. هرگاه این کار صورت بگیرد، میتوانیم «کود» تعمیراتی مطابق شرایط افغانستان در دست داشته باشیم. گفتم :

خایه این «کود» تعمیراتی چه خواهد بود؟ گفت :

این «کود» مناطق خطرناک از نگاه زلزله را معین میسازد و رهنمایی قابل اعتمادی به دست انجیران تعمیراتی مامیده. اما با چنین کودی برای طرحهای ساختمانی ضرور نیست. به طور نمونه، اگر در نظر باشد که در یک نقطه افغانستان بند برق عظیمی ساخته شود، باید دست داشتن یک کود تعمیراتی میتوانیم گفت که آیا این بند در معرض زلزله قرار دارد یا نه. گفتم :

دستگاه شما میتواند انفجارات هسته‌یی و زلزله هارا در سراسر جهان ثبت کند. اینطور نیست؟ گفت :

درست است !

گفتم :

شما چگونه میتوانید این دو حادثه را که برگراف دستگاه تا ثبت شده است، از هم جدا کنید؟ «انجیر پشتون» لبخندی زد :

کار دشوار نیست، اما ناممکن نیست. به خصوص اگر دستگاه دیگر در اختیار داشته باشیم به اشکالی برنخواهیم خورد. در حال حاضر که تنها یک دستگاه داریم، هشتماد در صد بر کارمان اعتماد میتوانیم داشت.

صفحه ۱۶

کاوشهای کیهانی اتحاد شوروی

نزدیک دو دیگر، بر رسی گسترده مهتاب و فضای آن. سه دیگر بررسی ستاره های منظومه خورشیدی. برای این کاوشهای سه گانه ابزارهای زیرین به کار میرود: قمرهای مصنوعی خود کار یا همراه با سر نشین، دستگاه های خود کار برای بررسی سطح مهتاب، دستگاه هایی که در فضای نزدیک مهتاب کار میکنند، دستگاه هایی که در فضای بین ستاره ها به کار میبرند. این دستگاه ها، گاهی حسی حاروی کپسولها نیست که این کپسولها بر سطح ستاره ها فرود میاید و گاهی فاقد چنین کپسولها. اگر چه ماموریت های این دستگاه ها در اساس از هم جدا دارد، ولی گاهی این ماموریتها قسماً یا کلاً با هم بستگی میابند.

بسیاری از کاوشها و شهاب آزمایشهای اتحاد شوروی بر فضای نزدیک به زمین تمرکز یافته است و این امر به خاطر نتایج عملی فوری و به خاطر آن است که با ابزارها نسبتاً ساده امکان دارد ابزارهای تخنیکی نوینی را آزمود و راههای انکشاف بیشتر کیهان نورددی و جستجو در فضای ژرفتری را فراهم ساخت. در میان وسایل خود کاری که تاکنون به فضا فرستاده شده است و ازین وسایل در خدمت دانش و اقتصاد

بررسی مهتاب و محیط آن مقام مهمی را در برنامه کیهانی اتحاد شوروی گرفته است. قمرهای مصنوعی یا راکت میکند تا در کیهان از عملیه هایی داشته باشیم که در کیهان رخ میدهد. بدینصورت، دانش ما درباره کاشانه خودمان، یعنی زمین فزون میگیرد.

به همین سان، برنامه کیهانی اتحاد شوروی تحقیق و بررسی رسی ستاره های منظومه خورشیدی را نیز شامل است. پروازهای سلسله وینیر ابایروزی در خشان وینیرا که بر سطح زهر نشسته برای پنجاه دقیقه اطلاعات ارز شمندی را به زمین مخابره کرد، به اوج افتخار رسید، به همین صورت، «مارس-۲» و «مارس-۳» هنوز سرگرم کار است از یابی نتایج عملیه که از بررسی ستاره ها و مهتاب به دست آمده است، هنوز دشوار به نظر میرسد و ما ناگزیر هستیم برای این کار باز هم در انتظار بمانیم. بسیاری نخستین کیهان نورد جهان، یعنی یوری گاگارین گفته است که نفوذ در فضای خارجی نمیتواند تنها از دیدگاه تنگ علایق روزانه و عمل جاری دیده شود. و اگر آدمیان در درازای تاریخ هستی خودشان تنها به بر آورده ساختن نیازمند یهای آنی دلبستگی نشان میدادند، نوع بشر شاید هنوز در مغاره ها زندگی میکرد.

«پایان»

ژوندون



شهزاده گان مونا کاپیر و زشدند



برادر بزرگش شاهزاده البرت ۱۴ ساله نیز از وی پیروی کرده و نتیجه مطلوبی در یافت کرده بود. بدین ترتیب که فاصله ۵۰ متری را بازیکنان به سرعت پیموده و رقبای خود را شکست داده و بالو سیله مقام سال گذشته خود را بار دیگر حاصل کرد. البرت در سال ۱۹۴۱ ضمن اجرای مسابقات آخرین برنده خانواده شاهی گردیده بود آنوقت شاهدخت گراسییا پاتر یسیا هم عزم کرده بود، غالب و پیروز شود.

ممتاز ترین عکاس موناکا موسوم به گراسییا پاتر یسیا نظریه علاقه

زیاد هنری اش حاضر شد ضمن مراسم جشن شناوری فامیلی در کلب ساحلی بیچ واقع مونتی کار لوس

(تفرجگاه هیست در موناکا) به عکس برداری نوبه وهای یادگاری برای البوم خانواده شاهی مساعی نماید. شاهدخت ورزشکار که گوشش میکرد. خاطرات خوب و دلچسپی زینتگر البوم شاهی شود از کنار حوض آبازی یعنی از محلی که عکس برداری میکرد، اطفال شرکت کننده اش را صدا زده و آنها را به فعالیت های بیشتر و شاکاریهای بی سابقه تر شناوری تشویق و تحریک کرده، از ایشان و از حرکات ایشان عکس برداری میکرد.

دختر بزرگترین شاهدخت کارولین ۱۵ ساله که نظر دقت و توجه عجیب اکثر بینندگان را بخود خیره ساخته و در سال گذشته لقب قهرمانی یافته بود امسال از اشتراک در مسابقات صرف نظر کرده اظهار داشته با ید انسان بدیگران نیز شانس و موفق بدهد!

آخرین تعداد شرکت های بزرگ به پرداخت یک مبلغ هنگفت تهدید شدند دو دوتن از تجار در بوینس آیرس مرکز ارجنتاین اختطاف شدند یک راپور در تحقیقات میدانی ایالات متحده نشان میدهد که از جمله ده شرکت عمده امریکا نه آن با انفجار بم تهدید شدند. در سال پس های مکتوبی از کشورهای مختلف عنوانی ادارات اسرا نیلی در خارج خود معضله دهشت افگنی بین المللی را پیچیده ساخته است.



نساجی افغان یگانه موسسه است که پارچه جات سندی ونخی مورد ضرورت شمارادر بهترین شرایط تولید مینماید

سوال افزایش

اختطاف طیارات بین المللی پیشنهاد نمود که باید علیه کشور های که از دهشت افکنان حمایت میکنند تعزیرات وضع گردد و مقاطعه هوایی نیز با کشور های مذکور بعمل آید. ولی نمایندگان کشورهای افریقای مخصوصا کشورهای عربی و غیر متسلک پیشنهاد ایالات متحده را در زمینه زد نموده و گفتند بعوض وضع تعزیرات باید علل دهشت افگنی مطالعه شود.

به عقیده نمایندگان این کشورها عملیات دهشت افگنی و ترور از خود عوامی دارند که ریشه آن ها باید کنده شود. کشورهای عربی گفتند وضع هر گونه تعزیرات و اقدامات شدید در زمینه جنبش های رهایی بخش را

در قاره افریقا و آسیا علیه استعمار متاثر خواهد ساخت. ایالات متحده مسوده در مورد پرابلم دهشت افگنی بین المللی و اختطاف طیارات به کمیته قانونی موسسه هوانوردی ملکی در مونتريال مرکز کانادا ارائه کرد و هم در نظر دارد تا حمایت بیشتر کشور ها را برای تشکیل یک کانوا نسیون بین المللی در مورد بحث بر پرا بلم اختطاف طیارات حاصل کند. حکومت ایالات متحده در عین حال تدابیر امنیتی بیشتر را برای حفاظت طیارات و سر نشینان آن اتخاذ کرد که شامل تعبیه آلات جدید مخابره در طیارات میباشد. علیرغم مساعی شدید بین المللی پس منظر رسیدن یک راه حل در مورد پرابلم دهشت افگنی بین المللی روشن بنظر نمی رسد. در چند ماه

و عشق احساس...

وجدایی تو فقط حکم مرگ نیستی
مرا دارد. اما تو در ضمیر خود چیز
هایی داری که من به شنیدن آن علاقه
دارم. باید تصور ات باطنی و مافی-
الضمیر خود را بمن بصورت واضح
بگویی خوا عش می کنم این نکته را
بمن روشن کن، زیرا من به احساسات
و عواطف باطنی تو میل شدیدی
دارم.

اودر حالیکه چهره اش را تاریکی
واندوه فوق العاده فرا گرفته بود
آهسته آهسته چنین گفت: فکر میکنم
من و تودر طی چند ماهی که در نیویارک
با هم یکجا بودیم باز هم نتوانستیم
که یکدیگر را بصورت درست
بشناسیم. اما این نا شناسی مانع
دوستی ما شده نمیتواند، زیرا درین
جامو ضوع بسیار مهم عشق و محبت
بی پایانی در میان است که من آنرا
در وجود خود بعد وافر احساسی
میکنم. لطفا مرا عفو کن. یقین داشته
باش که اوامر زندگی برای من بی وجود
تو غیر ممکن است.

در کلمات او حرارت و گرمی زیادی
دیده می شد بطوریکه فکر میکردم
بیانات اخیر از منتهای صداقت
وراستی او نمایندگی میکنند بعد در
صدای لرزان و مرتعش او عبارت
زیبایی من ترا بعد پرستش دوست
دارم تشخیص دادم. فلیپ به دنبال
سخنان خود گفت: احساس خدا
حافظی و وداع با تو مرا متو حش می
سازد. و من تصویر چنان یک صحنه
غم انگیز راحتی بخاطر خود هم راه
داده نمیتوانم. سا رای عزیز! آیابه
سخنان من که از اعماق قلب من
تراوش میکنند یقین خواهی کرد؟ بلی
من ترا دوست دارم فکر میکنم اکنون
دوستی و عشق ما هر حل شوار
امتحان و آزمایش خود را طی کرده
است.

من با وجود وارث و گرمی فوق العاده
احساس سردی میکنم. فکر میکنم
یک قسم خطر معنوی مرا تهدید میکند
من موجودیت خود را فرا موش کرده
ام. فکر میکنم روح و جسم من مانند
فرشتگان در پهنای آسمان نیلگون
در حال گردش است.

در اخیر با صدایی که بیشتر بیک
آهنگ موسیقی لذت بخشی شباهت
داشت گفتم: بلی، من ترا دوست
دارم. من دوستی و صمیمیت عشق
خود را و قتی درک کردم که به مجرد
عبارت من ترا دوست دارم جمله دیگر
مانند آن از من فلیپ شنیدم. درین

بقیه در صفحه ۸۳

ژوندون

عشق و دوستی می باشد. البته این
مخلوق جدید زندگی ترا خوب
و مطلوب خواهد ساخت.
فلیپ گفت: سا رای عزیز! یقین
داشته باش که همان مخلوق زیبا
و دوست داشتنی که میتواند به حیات
و زندگی من سرو سامانی بدهد تو
می باشی. من نمیدانم. فکر میکنم
در تحت کدام قوی مانند قوه مقناطیس
که آهن را بسوی خود جذب میکند
قرار گرفته ام. چیزی را که اکنون
احساس میکنم اینست که تودر کنار
من می باشی و ما هر دو از نعمت وصل

کمپنی میدا کسپورت



هرگونه فرمایش دستگا های پاک
کننده برقی - Stevilizator Electric
را که دارای ساختمان اصلی میباشد
قبول میکنند. این دستگا ها در
درملتونها، روغتون ها، لابراتوار ها
و فابریکه های فار ماسیفت برای پاک
کردن آلات صحیه مواد جراحی استعمال
میشود.

برای مزید معلومات لطفا به نمایندگی تجارتی اتحاد شوروی در
افغانستان کمپنی میدا کسپورت MEDEXPORT مراجعه نمایند.
ویا به تلیفون ۴۰۵۴۴ در تماس شو ید.



V/O MEDEXPORT

MOSCOW, USSR

فلیپ گفت: بلی، نقشه من واقعا
همینطور بود، اما... من گفتم: فلیپ
عزیز! تو باید قبول کنی که این-
تابستان بالای من خیلی سخت گذشت
کاش میدانستی که دوری تو مرا بسرحد
جنون و دیوانگی نزدیک ساخته بود.
نخیر، فکر میکنم که این تابستان
برخلاف یک مو سم بسیار خوش
آیندی بود چنانچه من این سخن را
دیشب هم اظهار کردم. اعضای فامیل
رفقای قدیمی، رفقای جدید، تمام
این ها چیزهای اند که به انسان
خوشی و فرحت می بخشند، تمام این
واقعیت ها مایه خوشی و نشاط است
فکر میکنم که وجود من درلا بالای این
همه گیرو دار کدام ارزش و اهمیت
بوق العاده را دارا نخواهد بود.

و برای چند دقیقه خاموشی اختیار
کرد. جنگل و درختان پارک در تحت
حرارت و گرمی روز خاموش و بدون
حرکت به نظر میرسید حتی پرندگان
نیز خاموشی را اختیار کرده بودند
بالاخره او گفت: بلی، من این امر را
میدانم. او بر خلاف عادت بطرف
چشمان من متوجه شد. او درین وقت
قیانه بسیار جدی و مغرورانه را بخود
گرفته بود.

بعد از لحظات طولانی خاموشی
گفت: اما سارا، تو درین جا زندگی
را جدید آغاز کرده یی بلی تو زندگی
را تازه شروع کرده یی آغاز زندگی
درین جا خیلی خوب و مطلوب است،
لذا من نمیخواهم که مقدمات چنین
یک زندگی آرام و مسعود را برهم
بزنم تو تصور میکنی که اکنون با من
خوش می باشی اما این یک تصور
محض است که چندان به حقیقت
نزدیک نمی باشد و شاید بعد از چند
ماه دیگر...

در چند ماه دیگر. در چند ماه
دیگر. نمیدانم مطلب تو از تکرار این
کلمات چیست؟ دفعات این صحبت
یک شکل مبهم و سر گیج کنی را
بخود می گیرد. آرامش و سکوت چند
لحظه قبل من بر هم می خورد. من
چوکی خود را به عقب کشیده و ایستاد
میشوم. و بعد فشار زیادی را بالای
خود وارد میکنم تا بار دیگر روی
چوکی بنشینم. اما همان قهر و خشمگین
بار دیگر بسراغ من می آید در چند
ماه دیگر. یعنی چه؟ من گفتم: فکر
میکنم که تو با کدام مخلوق دیگری
مواجه می باشی، یعنی شخص دیگری
که برخلاف من فاقد عاطفه و احساس

مردم شهر کهنه

پیغله کبرا گفت: یکی ازین راها اینست که ریاست شهر سازی و خانه سازی باما لکین این خانه هابه تماس شده و بعد از موافقه آنها خانها را تخریب نموده و مطابق يك نقشه اقتصادی خا نهای ارزان قیمت مثلی که در بعضی نقاط دیگر شهر ساخته اند بسازند و به کسانی که خانه شان تحت نقشه آمده در بدل قیمت خانه شان توزیع نمایند.

گفتم در آن صورت با کسانی که قیمت خانه سابقه شان قیمت خانه جدید را پوره کرده نتواند چه نوع معامله شود گفت:

از کسانی که حویلی موجوده شان قیمت خانه جدید را تکافو کند تنها چند فیصد کمیشن سا ختمانی اخذ گردد و از کسانی که حویلی شان قیمت خانه جدید را پوره کرده نتواند باسایس يك تضمین پول اضافی باقسط مختلف از ایشان اخذ گردد، درین صورت بنظر من همه صاحب خانه های عصری خواهند شد.

سید آقا یکی از باشندگان شهر کهنه می گوید: مشکلات مارا همه خبردارید و حاجت به گفتن نیست ولی چیز یکه مارا در امر ساختمان و ترمیم خا نهای مادرین قسمت شهر اجازه دهد وعده های بنار والی و شهر سازی است که از سا لهای متمادی باین طرف چندین نقشه هایی برای تخریب و تعمیر مجدد این قسمت ترتیب دادند بیرق هایی بالای هر خانه نصب کردند و مردم راو عده دادند

که بزودی تخریب خواهد شد اما با وجود یکه سا لهای زیادی از آن سپری شده پلان شان عملی نگردید و علت اساسی او بخرابی رفتن شهر کهنه و افتاده آن از نظر ها هم همین بود که هر کس فکر می کرد دامروز فر دا تحت تخریب قرار خواهد گرفت و لذا هر سال بفکر سال دیگر از ترمیم آن صرف نظر نمودند ولی تا حال به تخریب آن اقدام نشد.

هر مالک خانه فقط روز خود را سپری کرد و عقب هیچ نوع ترمیم نگشت بکو چه هاو بازار ها هم روی همین اصل کمتر توجه شد زیرا فکر می شد بزودی تخریب خواهد شد

شد و از همین جاست که روز برو ز شکست و ریخت زیاد شده ر فست و حالا امکان تر میم هم در اکثر قسمت ها از بین رفته است.

ری گفت به عقیده من بهتر است شهر سازی يك پلان عاجل طرح کند تا همین قسمت شهر را که مانده اند سر طان تا حال بی علاج باقی مانده تدایو نماید و مردم را از شر کذاغات و امراض ناشی از آن نجات دهد

نامبرده در مورد اینکه با صاحبان منازل که از خود دیگر سر پنا هی ندارند چه معامله صورت گیرد گفت: به نظر من بهترین راه اینست که بعد از تخریب نه مانند بعضی جاده های دیگر شهر که تاحال بحال خرابه باقی مانده بلکه تر تیبی اتخاذ شود تا از پول قیمت خانه های ویران شده باسایس يك نقشه خیلی اقتصادی مانند یکه در خیر خانه مینه اعمار گردیده خانه های صحنی و ارزان قیمت اعمار نمایند به صا حبان منازلی که خانهای شان تخریب می گردد توزیع نمایند.

و یا اینکه باسایس يك نقشه مناسب بخود شان اجازه دهد تا در طرف مدت معین با اعمار آن اقدام نمایند و نقشه باید حتما خود شهری سازی تهیه و بد سترس شان بگذارد چنانچه پروژه سید نور محمد شاه مینه بهمین اساس اعمار گردیده و حتی کسی که کمترین پول بدست داشت توانست صاحب يك خانه یا سر پناه دوسه بسوه ای گردد.

اعرج شاعر...

در خلم یکدکان سیمساری دارد و علاوتاً بحیث هیئت مدیره کتا بخانه خلم اجرای وظیفه میکند اشعارش گاه گاه در جریده جهان نما به چاپ میرسند. خو دش میگوید: ۲۵ سال است شعر میگوید و حتی زمانی برادیو هم آواز خوانده است. خارج و داخل دکانش.

اگر بدکان او نظر شود همه جا خارج و داخل دکان اشعار شعرا می توانا و خودش که به قلم نو شسته شده به چشم میخورد در دکانش هم

باغ جهان نما

مدیر لیسه اظہار نمود: ایس لیسه متصل باغ جهان نمابه شکل عصری اعمار میشود و دارای بیست و یک اطاق درسی لابراتوار کتابخانه و میدانهای فوتبال و والیبال میباشند مصرف این لیسه را شش لک و بیست و سه هزار تخمین نموده اند ولی باثر تقاضای زیاد وزارت معارف صرف شصت و پنج هزار افغانی برای اعمار آن بانجا انتقال داده است و شاگردان اکثراً به صحن لیسه درس می خوانند امید می رود وزارت معارف در مورد اكمال این لیسه که در ساحه تقریباً ده جریب زمین اعمار شده است توجه مبذول دارد و باید گفت لیسه خلم اولین دسته ۲۱ نفری فارغان خود را در سال ۱۳۵۰ بجامعه تقدیم نموده است.

نوت: شا گردان ۲۱ نفری هر دو لیسه از نر سیدن مجله ژوندون بان ولسوالی شکایت دارند.

این لیسه بجا مع تقدیم خواهند شد اما لیسه ذکور خلم سابقه طولانی تری دارد در سال ۱۳۱۱ اولین مکتب ذکور درین ولسوالی افتتاح شد و این

مکتب در سال ۱۳۴۹ به لیسه ارتقا یافت اکنون این لیسه ۱۰۸۷ شاگرد دارد از جمله ۲۲ معلم ۱۲ نفر آن کمبود است تعمیر جدید این لیسه که سا ختمان آن در سال ۱۳۱۸ آغاز یافته بود هنوز هم بیایه اكمال نرسیده و طور یکه بناغلی غلام جان

تبریک

فراغت بناغلی سید احمد بر خوردار را بحیث لیسا نسه باو جود يك سلسله مشکلات و معا ذیر صحنی از یو هنخی حقوق و علوم سیاسی بدرجه اعلی از صمیم قلب تبریک گفته مو فقیه های بزرگی را در پیشبرد امور آینده اش تمنا دارم.

محمد ابرا هیم آرزو



بناغلی سید احمد بر خوردار

هر چیز پیدا می شود - آثار تاریخی سامان بنجارگی و دوا های یو نانی خلاصه خر خارجی و داخلی خواهی نخواهی از دکان او دیدن می کنند و با خود او هم صحبت می شوند کارکنان این صفحه این اراده اورا که موزیم شخصی اش را به کتا بخانه خلم اهدا کرده است به نظر قدر نگرینسته و به بناغلی اعرج کامیا بی وسعادت می خواهد.

نوت: نمونه ای از شعر او در شماره آینده تقدیم خوانندگان ژوندون می شود.

«جشن باشکوه سالگرد هشتادمین تولدش راجشن گرفت»

هیلی سلاسی امپراطور حبشه (اتیوپی) هشتادمین سالگرد تولدش راجشن گرفت

که درین زمان امپرا طورمجبور ساخته شد از مملکت فرار کند. همان بود که هیلی سلاسی بعد ازین واقعه چار سال تمام در یک شهر کوچک انگلستان موسوم به با تبه (Bath) به اسم جون های (Johnhoy) زندگی میکرد. تا اینکه قشون ایتالیای توسط گروه های از سالی بریتانیایی از حبشه راند و او خراج ساخته شده و هیلی سلاسی واپس به مملکت مراجعت کرد.

درین زمان هیلی سلاسی به آرمای نهایی تازه و آرزوهای ملی و مملکتی دست بکار شده و پروگرامهای اصلاحی و رعایت های ابتکاری، ضروری و رفوری را روی کار آورده، آن را شدت بخشید که در نتیجه این تلاشها و جهد پیگیر و زحمات کشی ها حبشه طی ۳۰ سال یکی از پیشرفته ترین شهرهای افریقای در شمار آمده و همچون مثال و نمونه ای برای بسیاری شهرهای جوان بر اعظم سیاه افریقا طرف توجه قرار گرفت. هیلی سلاسی که حال هشتادمین سال زندگی اش را پشت سر میگذارد خورد و خواب و کار و تفریح و غیره مسایل روز مره حیاتی خود را حسب پروگرامی یعنی تنظیم کرده است. صبحگاهان ساعت ۳ برای هیلی سلاسی آغاز روز و شروع جنبش و حرکت است. بدین ترتیب اولین شفق از عقب کلکین های بلند کاخ امپرا طوری زمانی به درو دیوار صالو نهایی داخلی به نقش و نگار هنر نمایی می کند که امپرا طور حتی چند لحظه بیشتر از آن در مسکون و آرا مش مطلق در عبادت نگاه شخصی اش به نیایش و عبادت مصروف میباشد. پس از آنکه نیایش خاتمه یابد باز دو ساعت دیگر استراحت می کند. ساعت ۷ موقع صرف ناشتای قوی و مکلف هیلی سلاسی ژوندون

در چهره معمور و سیمای سالخورده اش آثار خستگی دیده نمی شود. حتی جزئی ترین علایم عصبانیت و غضب در وی پدیدار نبود. هیلی سلاسی که در حال کمیت و اداره بر نفس وجود خویش ملکه و استعداد و توانایی موزی نشان میدهد، در طول حیاتش بخاطر نداشتن کسی وی را خسته و کسل و ضعیف و شکست خورده دیده و یا

هیلی سلاسی ۸۰ ساله به ظاهر ضعیف و لاغر اندام در جریان روزهای مراسم تبریک و پذیرش مبارکی هاسا عتبا بی آنکه انگلستان باریک و چشمان دقیق و کوچکش را حرکت داده باشد در بالای چوکی بازو داد تخت نمای امپرا طوری قرار گرفته و به هر چیز و همه کس گوش میداد. در صورتیکه دیگران که جوان و جوان تران بودند قادر نبودند حتی



هیلی سلاسی امپراطور حبشه در یک محفل تجلیل هشتادمین سالگرد وی

دقایقی آرامش وجودشان را حفظ کرده دست و پاهایشان شان را بدون حرکت دادن نگه دارند. طاقت محفل نشینی و قدرت و ملکه خاصی که از خود در انتظار کشیدن و ادامه دادن پروگرامها که شامل تشریف مسلسل از کان دو لت و غیره پذیرش رتبه ها، هدایا استماع معروضات تبریکی و غیره و غیره بوده و مدتی درازی را در بر می گرفت خونسردی استقامت، حوصله، برده باری و سنگینی امپراطور را نمایندگی میکرد.

۸ سال پس از آن ایتالو یها بر حبشه حمله کرده و آن را تحت تصرف خویش در آورده ادیسه بابا رافتح کردند

هنکا میکه طی سال ۱۹۷۲ هیلی سلاسی به هشتادمین سال زندگی اش قدم میگذاشت. ادیسه بابا پایتخت کشور حبشه و صنع عادی اش را تغییر داده مملو از هلهله و هیجان و انباشته از بر نامه های شاندار و پروگرامهای بزرگداشت تجلیل شده بود. درین روز هادی و باز دید ها، پذیرایی ها، رسم و گذشت ها و تزئین و دکوریشن های بی سابقه و تاجایی عنعنوی که بمناسبت سالگرد تولد امپرا طور هیلی سلاسی در ادیسه بابا جاری ساخته شده بود، جلال و شکوه امپراطور را حکایت میکرد.

آن روز ها مردم حبشه با احساس عجیبی در برنامه ها و بر گزاینده مراسم یک بر دیگر سبقت می جستند شب هنکا میکه قاطعه ملت به رقص آمده و فریاد خوشی و عشرت از نهاد بر می کنند.

باشندگان ادیسه بابا در سر کها جاده های شهر رقص کنان ناله کنان به دسته ها جوقة های متعدد این طرف آن طرف حرکت می کردند با فریاد هیلی، هیلی، هیلی، نعره سرور بر می کشیدند. ملت حبشه به پاس خدمات از زنده و علاقه سرشار بنام شاه تعظیم بجامی آوردند.

هیلی سلاسی امپراطور معمر و ۸۰ ساله ای حبشه پیوسته کار ها و امور مربوط به کشورش را بایک دسیملین عجیب و تدبیر سحر انگیز از پیش می برد و بر پر ابله ها و مشکلات فایق می آمد.

جلال و نفوذ و عظمت هیلی سلاسی در کشور حبشه بیشتر از آن سبب قایم مانده که وی بوسیله ریفرم ها و مساعی پیشرفته و مترقی اش مملکت را از شکلی ابتدایی و غیر مترقی اش بیک مملکت مترقی و یک شهر نمونه ای در افریقا تبدیل و انکشاف داده است.



صفحه از مراسم سانگرد

رقص و شادی دعوت کرده ، و با اجرای آتش بازی هاو تجدید عرفوسن مضای مملکت را زیبا تر و هیجانی تر ساخته بود بعد از سه روز خاتمه یافت .

تمام مردم آن سامان که جشن این مراسم شما ندار را از خود و از آن خود میدا نستند همه بایک دل و یک نیت آرزو میکردند ، امپراطور شان مدتی دیر تری بر کرسی امپراطوری همچون ثابت و پایدار مانده ورشته حکمروایی در دستش محفوظ باشد .

برق فاحش دارد ، خوشی و ضایت هیلی سلاسی آغاز می یابد ، بعد از آن امپراطور به واگون هوا خوری روزانه اش نشسته و از فابر یکتا و شفا خانه ها ، دارالالتیام و غیره باز دید می کند .

درین وقت الطاف و تفقد امپراطوری بمقابل رعایایش کاملاً مشهود است و با نظر قبل ازظهر که باهر کدام به چشم انتقاد و دیسپلین می نگریست فرق کلی دارد ، همه مردم از مهر بانی هایش حصه میگیرند ، مخصه و صلا باطفال و حیوانات علاقه و عشق زیاد میو رزد ، وی اطفال معیوب را باخود به واسطه اش گرفته و اکثرابه

سراغ اطفال و کودکان میرو د که قبلاً آنها را نسبت مریضی هایشان به کدام کلینیک رهنمایی و تملیم داده بود ، آنگاه هیلی سلاسی باخود کود کان و یا باوا لدین و اولیای شان صحبت کرده و در باره وضع صحی آن ها جو یا شده و باد لجسبی زیاد خود را واقف می سازد .

مراسم جشن سانگرد هیلی سلاسی که باشلیک هشتادفیر آغاز گردید و مردم و زن و خورد بزرگ و پیر و جوان رادر خانه و سرك و جاده و بازار به

است (البته روز ها روزه گیری مذهبی غیر این پرو گرام است) . پوزه ساعت ۸ و ۵ از جمله د و پذیرایی های روز مره اش اولین آن شروع میشود . درین هنگام صدراعظم و دیگر رجال بر جسته و بلند رتبه بدر بار حاضر میشوند .

هیلی سلاسی بنا بر عادت و خصوصیت دایمی اش به تخت مخصوص و معموری خود قرار گرفته و به حکمر وایی آغاز می نماید . هر گاه در بار مدتی طولانی بر احتوی کند اختلال و کسالت و یا تغییری در وضع و قیافه اش راه ندارد و زما نیکه سخن میزند و یا راپور ها و جریانات سیاسی و کشوری اش را استماع می نماید ، نظر چشمان کوچک تا ریکش متوجه سیم و حرکات

و طرز عمل مادی و نانش بوده و با دقت کامل و انضباط عامل به سبب ها و خطای های جسمی دست و پا و غیره حرکات ما مورین انگشت می گذارد و مو قعیکه تغییری در وضع و حالت تکیه کردن به چو کی و یا با انگشتان

دست بازی کردن و یا یک پای را بالای پای دیگر گشتا ند و نظیر آنها از مامورین خود به بیند اعتراض نموده و آن را علامت بی تو جهی و عدم کفایت

ذاتی و یا وقت شخصی ایشان قلمداد می نماید . و اکثراً واقع شده که عده از مامورین عالیرتبه را بنا بر حرکاتی که آن وی سر زده ، از در بار اخراج کرده است . پس ازینکه موقع کار



زوندون

میر مسئول شکر رعد

معاون طوران شاه شهید

تلفون میر مسئول ۲۸۴۱

مساون ۱۰

پوچر و مطابع دولتی ۲۸۵۱

شرح اشتراک

کابل ۴۵۰ افغانی ولایت ۴۶۰ افغانی

مرکز برای تبلیغ ۲۴۰ افغانی در ولایت ۲۵۰ افغانی

نایب ۲۳ دالر

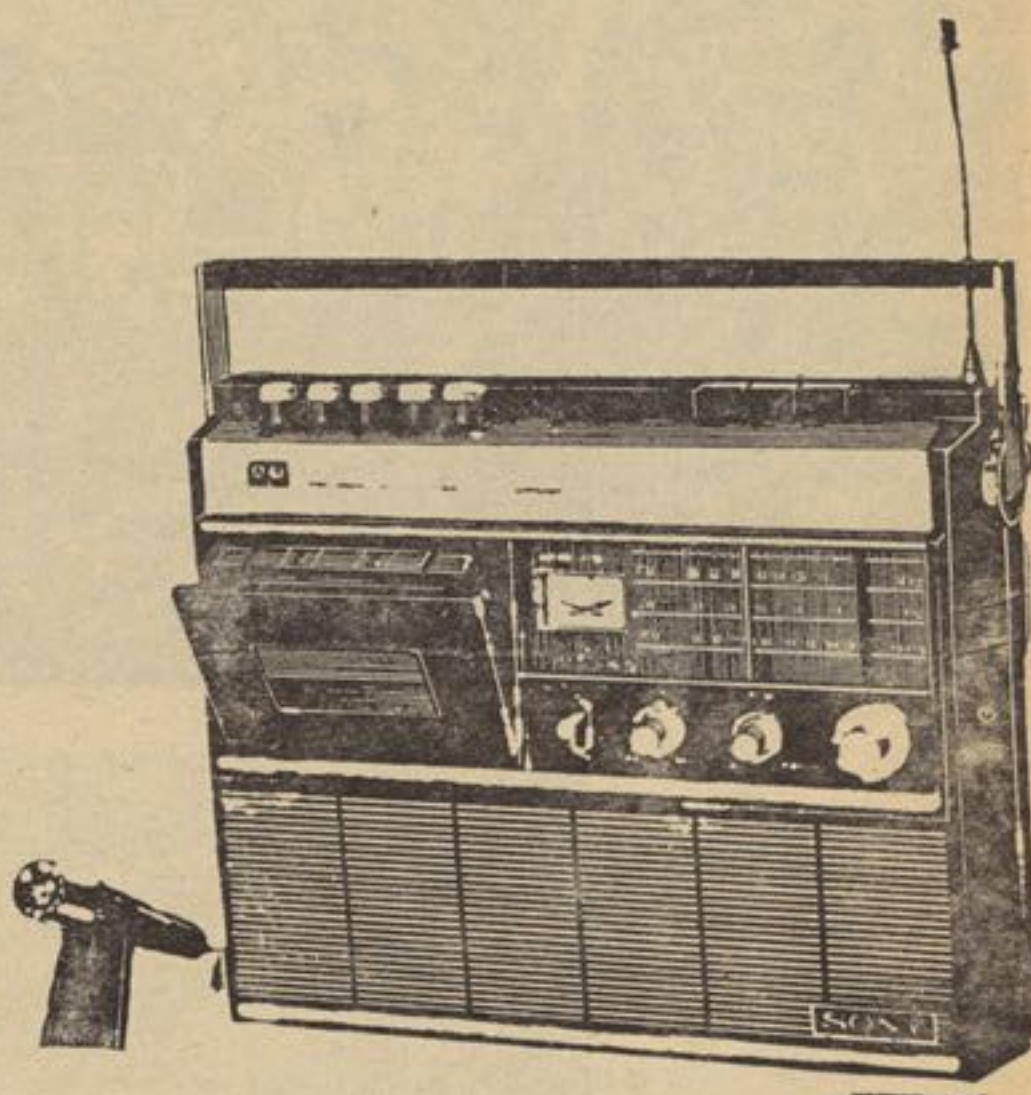
سونی

SONY

سونی برای من

سونی برای شما

سونی برای همه



رادیو کست مدل CF-250S

رادیو کست مدل CF-250S

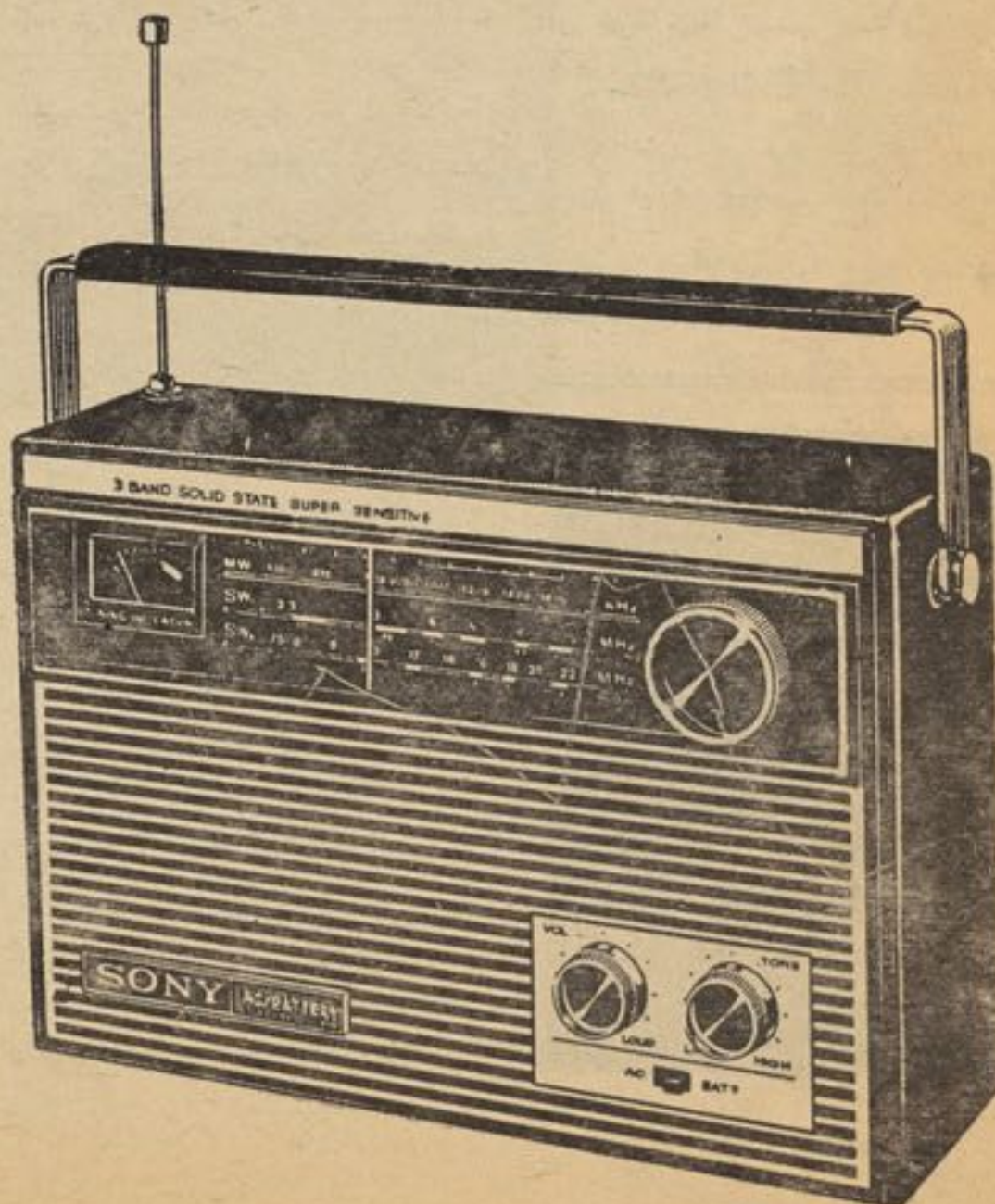
دارای رادیوی سه موج - قدرت ۱۸ وات برای لود اسپیکر اضافی
کنترل اتوماتیک برای ثبت - برق ۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت
باتری (۴ عدد باتری کلان) - کنترل به وزیر آواز - کنترل سه مرحله ای
بلندی و پستی آواز - وزن ۳ کیلو و بزرگی ۳۰ x ۱۰ x ۱۲ سانتی متر

رادیوی دستی مدل 7R-55

دارای سه موج - حساسیت زیاد - برق ۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت با باتری
(۴ عدد باتری کلان) دارای وزن ۱۷۰۰ کیلو بزرگی ۳۰ x ۷ x ۹ سانتی متر
انچ و قیمت بسیار نا زل

محل فروش:

عموم رادیو فروشی های معتبر مرکز و ولایات .



SONY.

چرخ شکسته

6
9515N
29N13

ونه خند یدیم . در عوض سوی خانه گام بر داشتیم بدو ن اینکه حسی کلمه بایکد یکر رد و بدل کرده باشیم مادرم از پنجره دیده بود که چه واقع گردیده ، هنگامی که بخانه داخل شدیم ما درم گفت .

آیاشما بچه ها این حقیقت را قبول ندارید که تاجه اندازه بزرگ گردیده اید ؟ شما حالا بزرگتر از آن هستید که هر دو بیک بایسکل سوار شوید .

در باره آن حادثه تمام بعد از ظهر را با هم حرف زدیم . در خانه نشستیم . رگو شش نمودیم که چیزی بخوانیم میگو شیدیم بخودقبولانیم که همه چیز مانند سابق بوده و فقط بایسکل بوده که شکسته است لیکن بخوبی درک میکردیم چه چیز ها مانند سابق نبوده . زندگی هرگز دو باره مانند سابق شده نمیتواند .

چنین معلوم میگردد که زندگی خود را فرا موش کرده بودیم بنا بر این تصادف و حادثه ساده تمام جزئیات کوچک را که صحنه جوانی ما را واضح و مشخص نموده بود بخاطر آوردیم . زمانی را بخاطر آوردیم که قریب بود زندگی ام را در دریا در حالیکه کر یکور در عقبم مشغول شنا بود و بطور وحشیانه و بز بان آر مینیا یی فریاد میزد از دست بدهم . زمانی را که لوسی لاکارش را از دست داده بود و تقریبا برای یک هفته میگر یست . زمانی را که ناو می مریض بود و ما همه دعا میکردیم که اونمیرد .

بابسیار تاثیر که از قلبم سرچشمه میگرفت روزی را بخاطر آوردم که مامایم واهان در حالیکه لباس نظامی

بر تنش بود بخانه ما آمد . آخ که مادرم چقدر خوشحال و ذوق زده بود هنگامی که اونز دیک میزنشت و چقدر متاثر و غمگین بود و چقدر گریست هنگامی که توسط قطار آهن بسوی نا معلومی ما را ترک گفت . بخاطر آوردم روز های را که مادرم مینشست و روز نامه های آرمینیایی را برای ما میخواند و راجع به واقعات تاسف آور و راجع به درد و زحمت و مرگ و میر قصه میگفت . و بخاطر آوردم روزی را که از کشته شدن مامایم واهان در فرانسه با خبر شدیم

دولتی مطبعه

تر میخند یدند . کریکور هم با آنها همنا گردیده و میخندید . این حالت طوری وانمود میکرد که همه چیز تمام اشیاء دزدنیای ما گوارا و خنده دار بوده و بدین ترتیب دلیلی وجود ندارد که متاثر و غمگین باشیم بعد از چند لحظه من هم شروع به خندیدن نمودم . تمام واقعات و حوادث واقع گردیده بود و هنوز هم مایکجا و باهم در خانه خویش زندگی مینمودیم ما هنوز در تا بستان در ختان متعدد داشتیم ، ماشین تر میم سر کهادو باره می آمد و ما صدای آنرا می شنیدیم ، مرد پیری که بفروش میوه جات اشتغال داشت بالای کراچی اش از مقابل ما میگذشت . احساس خرسی نمیکردم لیکن میخند یدم تا اینکه اشک از چشمانم سرا زیر گردید . بعد ناگهان یک چیز عجیب و باور نکر دنی واقع گردید ، در داخل وجودم واقع شد و در عین زمان طوری وانمود کرد که گویا در تمام قسمت های دنیا واقع گردیده باشد ، در شهر ها ، بالای سطح زمین ، در هر کجا هر جای که مردم زندگی میکردند . احساس نمودم که در آخر من هم قسمتی از زندگی هستم در اخیر همیدم که چطور تمام اشیاء میمیرند حسن تنهایی و تاثیر از روی زمین رفته شده و برای اولین بار در زندگی آنرا به طور واضح و به تنهایی احساس کردم . این تغییر طوری معلوم میگردد که تنها من تولد شده ام و بر علاوه برای اولین بار تصور

یر آرا می میخند یدند . برای لحظات چند از خند یدن باز ایستادند و بعد از اینکه بخاطر آوردند که آن حادثه تاجه اندازه خنده دار بوده و دو باره دست بخنده زدند این مرتبه بلندخوشی و ترس ، و از زشتی و بدی .

بقیه صفحه ۷۸

و عشق احساس

وقت هر دوی ما را خنده گرفت او گفت : آیبهتر نخوا هد بود که واپس بخانه برویم . ما از جای خود حرکت کرده و راه خود را در بین جنگل و درختان انبوه پارک تعقیب نمودیم در بین جاده مادو نفر بازوی خود را بیکدیگر داده حرکت کردیم درین وقت گفتم : فلیپ آیا در دوره زندگی چه تعداد مردم باین مرحله شیرین عشق نایل شده خواهند بود ؟ فلیپ گفت : فعلا من و تو از این احساس عالی بر خوردار می باشیم

و شخص دیگری را در نظر مجسم کرده نمیتوانم . بلی ، قلب من از جام عشق تو مالا مال شده و بکر میکنم که اولین بار است که در زندگی خود لذت و مزه یک عشق حقیقی را می چشم لذامن با صدای بلند میگویم : پاینده باد عشق سموز ناک و عمیق ما . فلیپ بعد از اظهار این جمله خاموش گردید . فکر میکردم که روح من در عالم تصور به دعای او لبیک میگوید .

ختم

تمام این ها برایم آشکارا و واضح بود درک کردم که چرا نزد یک پیانو می نشستم و کلید ها را به شدت هرچه تمام ترمی کوبیدم چرا همراهی برادرم کور یکور می جنگیدم و چرا ما همه بصورت دسته جمعی شروع به خندیدن مینمودیم و چون اشک داشت از چشمانم سرا زیر میگردید روی بسترم نشسته و شروع به گریستن نمودم .

بدون گفتن کلمه کریکور هم شروع به گریه نمود و متعاقب او خواهرم نیز دست بگریه زد .

مادرم به زبان آرمینیایی گفت . گریستن بیپوده است . ما همیشه باغم و تاثیر هم آغوش بوده ایم اما همیشه آنها را پشت سر گذاشته و دور افکنده ایم و همین طور قادر هستیم که در آینده هم این کار را اجرا کنیم .

هنگامی که همه ماسوی بستر های خوش رفته و باید میخوابیدیم از بسترم بر خاسته و بسوی دروازه که اطاق نشیمن را باطاق دیگر وصل مینمود رفته و آنرا باز نمودم . دیدم که ما درم عکس بر ادرش را از بالای پیانو گرفته در حالیکه آنرا مقابل خویش قرار داده بوده شدت میگر یست و من میتوانستم که آواز گریه او را بشنوم و بر علاوه میتوانستم ببینم که مادرم سرش را از سوی به سوی حرکت میداد قسمی که دیگران این کار را می نمایند .

تشکر

از محترم دکتور عبدالعلی میرزاد دکتور یورش و پیغله فرخنده فاروقی و دکتور ران و نرس های سر ویس داخله این سینما که در تدوین عاجل همشره ام که بحال کوما بشفا خانه انتقال یافته و از هیچ گونه همکاری دریغ نکرده اند بدین وسیله سپاس گزار ی نموده موفقیت شانرا از خداوند تمنا دارم .

جان محمد نوری زنگو گراف مطابع دولتی



دکتور میرزا د.



AFGHAN DPT.

STORE



همه از خرید در فروشگاه بزرگ افغان راضی هستند

زیرا میتوانند محصولات وطن و اشیای مورد ضرورت را

به قیمت خود فابریکه و نازلتر از بازار ازین فروشگاه بدست آورند.

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library